

از دریایی پر آب به سوی مردابی نمکی زار
سرگذشت دریاچه ارومیه
مرگ طبیعی یا قربانی رژیم مذهبی؟



پل میان بر- اولین شلیک به قلب دریاچه ارومیه

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳	پیش گفتار
۲۴	یک خود انتقادی
۳۲	جایگاه کردستان و محیط زیست آن در شرایط اشغال
۴۱	بحران زیست محیطی در سطح جهانی
۵۰	آغاز بحران زیست محیطی دریاچه ارومیه
۷۴	نقش نظامیان در ایجاد بحران‌های زیست محیطی
۸۲	نقش فرهنگ در جلوگیری از بحران‌های زیست محیطی
۸۷	رهایی از بحران‌های زیست محیطی
۱۰۲	وظایف ملل ایران در شرایط حاضر

پیش‌گفتار

نگارنده، نوشته‌ی حاضر را به ملل ایران، بویژه دو ملت بزرگ و تاریخی ایران زمین، ملت تُرک در آذربایجان و ملت گُرد در کردستان تقدیم می‌دارد. امید دارد که خلق‌های ایران زمین با دقتِ هرچه تمام‌تر آن را مورد نقد و بررسی قرار دهند. به هیچ عنوان در این نوشته، قصد اهانت و بی‌حرمتی به هیچ یک از خلق‌های ایران زمین مد نظر نیست. اما به هر حال در عین رعایت ادب سیاسی، باید صادقانه و بدون غل و غش واقعیات را مطرح کرد.

بدون طرح دقیق شرایط عینی که در آن گرفتاریم، تجزیه و تحلیل درست امکان‌پذیر نخواهد بود. بویژه، انتظار می‌رود که برادران و هم‌میهان آذری ما که همسایه‌گان اصلی گُردها هستند، انتقادات تندی را که از زبان یک هم‌میهن گُردشان، متوجه آنان است، ناشی از تعصبات قومی و مذهبی تلقی نکرده بلکه به عنوان هم‌دردی مشترک به منظور نقد گذشته برای جستجوی راه آینده و تبدیل تلخی‌ها و حوادث ناخوشایند گذشته به امید و سعادت آینده‌ی مشترک، بنگرند. چه بخواهیم و چه نه بخواهیم ما دارای منافع و مطالبات مشترک هستیم و سرچشمه‌ی معضلات ما سلطه‌ی حاکم بر ماست. باید قبول کرد که همه‌ی ماها خطا و اشتباهاتی را مرتکب شده‌ایم که تشخیص و اعتراف به آن به معنای دست‌یابی به نصف راه حل مشکلات پیش‌رو است. خطاها و اشتباهاتی که دشمن مشترک-مان تلاش دارد به منظور حفظ وضع موجود و ادامه‌ی سلطه‌ی خود باز هم از آن بهره برد. وقتی ما خطاها و اشتباهات خود را به درستی تشخیص دادیم و بدان اعتراف کردیم، بدان معنا خواهد بود که دشمن مشترک را از توطئه‌های که ممکن است دوباره بر علیه ما (ملل ایران) بکار گیرد، خلع سلاح کرده‌ایم. به هیچ عنوان نباید اجازه‌ی تکرار حوادث ناخوشایند گذشته را که خواست دشمن مشترک است، داد. هر یک از ما اگر دست به اقداماتی بزنیم که ممکن است به تکرار حوادث ناخوشایند گذشته بینجامد، یا مستقیم مزدور دشمن است یا ناآگاهانه به دشمن مشترک‌مان خدمت می‌کند.

نگارنده به عنوان فردی از جامعه‌ی گُرد و جامعه‌ی بزرگ‌تر ایرانی و بدون وابستگی به غیر، براین باور است که؛ اتحاد و یک‌پارچگی و وحدت مبارزه در راه اهداف مشترک، بین دو ملت بزرگ و تاریخی ایران زمین- گُردها و ترک‌های آذری- هدفی استراتژیک و نفاق و جدایی بین آنان خطای استراتژیک و حتی خودکشی برای هر دو طرف است. این موضوع بر سرنوشت و آینده‌ی کشوری بنام ایران، حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی در برابر هرگونه تهدیدی و سرنوشت آتی سایر مللِ فارس، بلوچ، ترکمن، عرب و سایر اقلیت‌های کوچک‌تر (از لحاظ جمعیت) تأثیر مستقیم دارد. این موضوع تأثیر مستقیم بر کشورهای پیرامون ایران، نظیر جمهوری آذربایجان، ترکیه، سوریه، عراق و در یک کلام بر کل آینده‌ی خاورمیانه که موزایک خلق‌ها و ادیان است، دارد. هرکس باید آگاهانه سرنوشت و آینده‌ی خود را تعیین

کند. سعادت آینده ما در وحدت و اتفاق همه‌ی ملل بر مبنای حقوق، مزایا و تعهدات برابر است. حتی تصور حذف یکدیگر ویرانگر است تا چه رسد به عملی کردن چنین تصورات خام و خطرناک. کردها و آذری‌ها، هم جدایی و نفاق به نفع‌شان نیست و هم نمی‌توانند از هم جدا شوند. بیش از هزار کیلومتر مرز مشترک دارند، در بسیاری از شهرها درهم ادغام شده‌اند، با هم روابط خانوادگی و سببی و تعاملات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی دارند. این ادغام چه یک امر طبیعی و تاریخی باشد یا نتیجه‌ی سیاست‌های حکومت‌های مستبد و دیکتاتور، امریست که تحقق یافته. هر حکومت مستبد که در ایران بر سرکار بوده است، همبستگی و نزدیکی منافع خاص دو ملت کرد و آذری را بزرگ‌ترین خطر برای خود تلقی کرده است. برای جلوگیری از چنین اتحادی، منافع متضاد که در بیشتر موارد هم کاذب است، بوجود می‌آورند. چون می‌دانند همبستگی این دو ملت در ایران، انعکاس اکثریت قاطع جمعیت جامعه‌ی ملل ایرانی است. علاوه بر ایجاد تضاد منافع، بیشترین سود را برای نفاق بین کردها و آذری‌ها از مذهب می‌برند. از همین طریق موفق شده‌اند که نواقص قانون اساسی را که در آن کم‌ترین حقوق قومی، فرهنگی کردها و آذری‌ها در آن انعکاس نیافته است، نهان نگه‌دارند.

استقلالی که به تکرار تجربه‌ی تلخ اعراب و اسرائیل بینجامد، به نفع هیچ‌کس نیست. خود ملل عرب، ترک و فارس از دولت-ملت‌ها و دولت-مذهب‌ها، در یک قرن گذشته، چه سودی برده‌اند؟ اگر محاسبه-ی دقیقی از سود و زیانی آن به عمل آید، بدون تردید کفهی زیان آن سنگین‌تر است. اوضاع عراق، سوریه و ایران تحت سلطه‌ی بنیادگرایی مذهبی، بدیهی‌تر از آن است که، نیاز به توضیح داشته باشد. توضیح آن توضیح واضح خواهد بود. دولت ترکیه ده‌ها سال است پشت درهای اتحادیه‌ی اروپا لاس می‌زند، اما هنوز از نظر ملل اروپایی شایستگی عضویت در اتحادیه‌ی اروپایی را پیدا نه کرده است.

در وجود سلطه تردیدی نیست. چون هر رفتاری مهار شده است و آزاد کردن انسان از یک منبع سلطه تنها به معنی کشاندن آن‌ها به زیر سلطه‌ی دیگر است، مسئله این است که چه کسی سلطه را اعمال می‌کند و این کار را از چه راهی انجام می‌دهد. در خاورمیانه، در گذشته این سلطه از طریق نیروهای مذهبی اعمال می‌شد و حداقل از قرن بیستم به بعد، بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی، از طریق دولت-ملت و از زمان انقلاب ایران دولت-مذهب هم به آن اضافه شد. ماهیت ارتجاعی بیش از حد حکومت‌های منطقه موجب پیدایش و تمایلات جدایی‌خواهی در بین ملل تحت ستم می‌شود.

در شرایط حاضر راه حل منطقی مسئله، نادیده گرفتن ملی‌گرایی افراطی و ایجاد دموکراسی واقعی است. ملت‌گرد برای عبور از ملی‌گرایی و دموکراتیزه کردن منطقه براساس حقوق، مزایا و تعهدات برابر راغب است. پی به این حقیقت هم برده است که تنها در محیط دموکراتیک هویت قومی و فرهنگی همه‌ی اقوام محفوظ است و در صورت فقدان محیط و جامعه‌ی دموکراتیک جدایی تنها راه حل و راه علاج ستم‌گری ملی و فرهنگی است.

تا زمانی که ذهنیت ملی‌گرایی و یا دین‌گرایی شوونیستی و آپارتایدی - چه شیعی و چه سنی، چه کرد، عرب، فارس، ترک، آذری و غیره، ادامه یابد، از هم پاشیدگی و منازعات ملل اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. حتی اسلامی که بسیار پایبند به آن‌اند هم چون یک ایدئولوژی تروریستی عرضه می‌کنند و آن را بسیار ناپسند نشان می‌دهند. تنها موجودیت‌هایی اتنیکی و ملی نیستند که در ایران یک میراث غنی را تشکیل می‌دهند. ادیان، مذاهب، فرقه‌ها و سایر اندیشه‌ها نیز چتر گسترده‌ای از مذاهب و عقاید را تشکیل می‌دهند. نمایندگی ظواهر نوینی که ادیان و مذاهب با اشکال سنتی و مدرن کسب نموده‌اند، مسئله‌ای جدی است که در پی پاک‌سازی یکدیگراند.

تمام تمایزات و امتیازاتی که موجب جدایی و دوری انسان‌ها از یکدیگرند مردوداند. هرچه بیشتر معیارها را باید درهم آمیخت. مشکل سلطه‌ی مذهبی یا شوونیستی یا طبقاتی، صرف نظر از افسانه‌هایی که برای حفظ این سلطه و سرپوش نهادن بر آن‌ها به کار می‌رود، وابستگی آن به تقویت تنفرآمیز یا وعید مجازات است. سلطه‌ی رنج‌آور نهادهای مذهبی، شوونیستی و دیگر نهادها؛ از قول بی.اف. اسکینر «به شیوه‌هایی اعمال می‌شود که به مؤثرترین شکل کسانی را تقویت می‌کند که آن را اعمال می‌کنند، و این معمولاً به معنی روش‌هایی است که یا بی‌درنگ در افراد زیر سلطه احساس بیزاری و تنفر به وجود می‌آورد یا به مرور زمان آنان را به زیر یوغ استثمار می‌کشد» تجربه‌ی رژیم مذهبی در ایران و بهار عربی ناشی از همین موارد بوده است که به جز جنبش‌های بخش کردستان هنوز فاقد هرگونه آلترناتیو و پروژه‌ی سیاسی است. باید از هر طریق با چنین سلطه‌های نفرت‌آور سرسختانه مخالفت ورزید. تجربه‌ی ملل ایران نشان داد که؛ سلطه‌ی مذهبی شدیدتر از سایر سلطه‌هاست. انسان را به سادگی وادار به کشتن و خودکشی می‌کند.

معیارهای جنبش‌های بخش و دموکراتیک کردستان، معیارهای انسانی‌اند، با دیگران براساس منافع مشترک و حقوق یک‌سان، برادریم؛ کسی را با زور از خود نمی‌رانیم، دیگران را با زور به خود ملحق نمی‌کنیم، در درجه‌ی اول با زور از دیگران جدا نمی‌شویم، هم‌چنین به دیگران هم اجازه نمی‌دهیم ما را به زور به خود ملحق کنند. بنیان جنبش‌گرد بر مبنای حقوق بشر و معیارهای دموکراتیک است. اگر این مفاهیم برای دیگران - اعراب، ترک‌ها و فارس‌ها - نامفهوم و ناشناخته باشد و به حقوق، مزایا و تعهدات برابر ملل، باور نداشته باشند، قطعاً باید از آنان جدا شد.

اصل حفظ ارزش خود، مستلزم حفظ ارزش دیگران است. وقتی ملل، اقوام، مذاهب و فرهنگ‌ها، براساس «حقوق، مزایا و تعهدات» برابر با هم هماهنگ شوند، همه‌ی عناصر حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با یکدیگر همراه می‌شوند و با چنان هماهنگی و نیروی پیش‌می‌روند که به ندرت و یا حتی ابداً، از طرق دیگر نمی‌توان بدان تحقق بخشید. یک کل هماهنگ را تشکیل می‌دهد و به یک‌پارچگی و انسجام کمک می‌کند. چنین سیستمی همه چیز را، با ماهیت حقیقی خود و

در جای خود قرار می‌دهد و به رنج و شادی و مرگ و زندگی، معنای برابر می‌بخشد. و چون همواره ناتمام است، تلاشی مستمر را که موجب انسجام بیشتر است، به بهترین وجهی حفظ می‌کند.

تفاوت‌های ملی، قومی، نژادی، فرهنگی، زبانی، دینی و... باید محترم شمرده شوند و آن‌ها را پرورش داد، زیرا **تجسم واقعی غنا و عظمت هستی‌اند**. کثرت‌گرایی گلستانی زیبا، پرشکوه، و نعمت است. این‌گونه مدیریت ذاتی است که در نهایت موجب حرکت و بالندگی در عرصه‌های سیاست و اخلاق دموکراتیک می‌شود. این سیاست و مدیریت است که؛ برعامل تفاوت‌ها و نیز بر توانایی و اقتضائات گوناگون در هریک از مراحل زندگی و حیات اجتماعی تأکید می‌ورزد و به استعمار حیات اجتماعی پایان می‌بخشد. باید به استعداد‌های ذاتی و اجتماعی مثبت ملل و اقوام اندیشید و بر اهمیت و یگانگی کلیتی که بر اجزای گوناگون استوار است تأکید کرد، و ارزش‌ها، فرهنگ‌ها، زبان‌ها و هویت‌های تاریخی را به رسمیت شناخت و آن‌ها را ارتقاء داد.

باید به دنیایی واقعی و عینی اندیشید، انکار دیگران سیاستی است که؛ به ژینوساید قومی، فرهنگی، تاریخ، جغرافیایی و هویت دیگران می‌انجامد، همان چیزی که تا کنون در خاورمیانه بارها و به طور اخص در مورد ملت کُرد شاهد بوده‌ایم. هنوز ترک‌ها نه تواسته‌اند از از عوارض ژینوساید «ارامنه» در سال ۱۹۱۵ رهایی یابند و این لکه‌ی سیاه در کنار جنایات‌شان در حق کُردها در تاریخ ماندگار است، و بدتر از آن هنوز هم، مانند آلمانی‌ها که ژینوساید **یهودیان** را پذیرفته و به قربانیان آن غرامت پرداخت کردند، حاضر به قبول واقعیت آن نیستند.

ملت کُرد مخالف سرسخت جنگ‌های قومی، مذهبی و جنگ برای تصرف اراضی دیگران است. علاوه بر تجارب تاریخی ملل، در عصر معاصر خودمان، تجربه‌ی تأسفبار ملل فلسطین و اسرائیل، شیعه و سنی در عراق و پاکستان، آذربایجان و ارمنستان، یوگسلاوی سابق و... با نتایج پلید و نفرت‌انگیز دربرابر خود داریم. ما (کُردها) با رنج و اندوه عمیق، ناگزیر در جنگی دفاعی که در حکم یک شرط اجتناب‌ناپذیر رهایی است درگیر شده‌ایم. اگر افکار عمومی ملل جهان به روشنی بدانند از دهه‌های گذشته تاکنون ارتش‌های بزرگ و تجهیز شده و قدرت‌مند کشورهای اشغال‌گر کردستان چه بر سر ملت کُرد آورده‌اند از دهشت تکان خواهند خورد.

اجازه بدهید که در این جا به افکار عمومی همه‌ی ملل جهان متوسل شویم. این خدمت به بشریت است که بخواهیم حرف‌های برضد این‌گونه اعمال بزنیم. در چنین وضعیتی از تمامی بشریت می‌خواهیم با تمام وجود تلاش کنند تا از ادامه و گسترش این بلا و مصیبت اجتماعی عظیم جلوگیری کنند و به کوشند که تصمیم‌گیری در باره‌ی جنگ یا صلح در اختیار خود مردم باشد تا همه‌ی ملل حاکم بر سرنوشت خویش شوند. جز این راهی نیست. امید بستن به مداخلات بیگانگان اوضاع را بسان عراق، سوریه، افغانستان، لیبی و... بدتر می‌کند. این درسی است که از کل تاریخ می‌گیریم. برای این که امکان حمله و توسعه‌ی جنگ را از جنگ‌طلبان و آتش افروزان بگیریم باید آنان را از امکانات دفاعی‌شان محروم کنیم. بهترین کار برای این منظور این است که ملل به سازشان نرقصند. گلوی‌شان گرفتن کافی نیست،

باید جان‌شان را گرفت. جنایت‌کاران و کهنه‌پرستان باید بدانند که تاریخ مجازاتش را متناسب با اهمیت جنایاتی تعیین می‌کند که انجام داده‌اند.

آنان (دشمنان مردم) پلیس، ارتش، سازمان‌های سرکوب‌گر و سایر نیروهای مرتجع را که در واقع اکثریت بدنه‌ی آن‌ها را فرزندان توده‌های زحمت‌کش و ملل تحت ستم تشکیل می‌دهند و از آب و گل آنان‌اند، چنان جاهل و کور پرورده‌اند که قادر به درک این حقیقت نیستند که هدف‌های پاک دموکراسی و آزادی همانا هدف‌های خود آنان است. مبارزین‌گرد صرفاً علیه سربازان و نیروهای بنیادگرا مبارزه نمی‌کنند، بلکه چنین مبارزه‌ای برای آن‌ها هم هست، زیرا امروزه در کلیه‌ی صورت‌بندی‌های اجتماعی کشورهای اصلی سرمایه‌داری اشغال‌گر کردستان اکثریت سربازان از میان طبقات استثمارشونده می‌آیند. چنین جاهلان و ناآگاهان را به جان مردم و به ویژه ملت‌گرد انداخته‌اند. آنان از درک این مسئله عاجزند که پیروزی بر ملتی بدون ارتش و حامی که در فقر و جهل خردش کرده‌اند هیچ افتخار نظامی به حساب نمی‌آید. با نوع آموزشی که به جامعه می‌دهند تلاش می‌کنند که توده‌های مردم از ملل مختلف را در همان شرایط و روحیات گذشته نگاه دارند تا سخت‌گیری‌ها، بی‌حقوقی‌ها و نابرابری‌ها را آسان‌تر تحمل کنند. چنان نظام خبرچینی را پدید آورده‌اند که هیچ‌کس در دور افتاده‌ترین نقاط از کنترل و نظارت آنان در امان نیست. پاسخ هرگونه مطالبات ملل را با تعقیب و آزار می‌دهند. توده‌های بی‌سواد را به فلاکت اخلاقی باور نکردنی کشانده‌اند. در مقابل، وعده‌های فرارسیدن و گسترش عدل و داد و برادری همگانی را در سراسر جهان می‌دهند. در کنار این فجایع، تمام ادا و اطوار آنان، ادعاهای واهی نظیر دفاع از میهن، مبارزه با امپریالیسم، رفاه و امنیت عمومی، خدمت‌گذاری به دین و دیانت فقط و فقط برای سرپوش گذاشتن بر حقیرترین فرومایگی‌ها است.

مشاهده می‌کنیم که حاکمان بدکار خرافات مذهبی و اوهام را بسان ماده‌ی مخدر توزیع می‌کنند تا توده‌ها را در حال و هوایی از رضایت‌آکنده از منگی و ملنگی نگاه دارند و به جان هم بیندازند تا گروه گروه همدیگر را قتل و عام کنند و آن را عبادت تلقی کنند! شرایطی را ایجاد کرده‌اند تا مردم فقیر و درمانده که انتظار هیچ‌گونه شادی را در این جهان ندارند بتوانند خود را در دنیای دیگر تسلی دهند و اگر دولت نمی‌تواند فریادها و استغاثه‌هایشان را بشنود چرا به مقامی بالاتر که وعده داده است هیچ دعای را بی‌جواب نمی‌گذارد پناه نبرند. بدین‌گونه است که مذهب در پیوند با قدرت سیاسی و مقاومت در برابر تغییر قرار دارد.

تمام کسانی که فکر می‌کنند نوش‌داروی درد توده‌های ملل را در جیب خود دارند، به وقیح‌ترین وجهی مردم را می‌فریبند و به تحریکات سیاسی، مذهبی و اجتماعی میان آنان دامن می‌زنند. اشغال‌گران کردستان مجالسی را بنام اراده‌ی مردم تشکیل می‌دهند که اعضای آن با گذر از صافی‌های زیادی، از میان کروکورها و فاقد همه چیز انتخاب می‌شوند که ساکت و بی‌سر و صدا در هیچ اقدام دولتی دخالت نمی‌کنند و فقط پس از آن که کار از کار گذشت سرزنش‌های زیر لبی از خود نشان می‌-

دهند. در چنین مجالسی ملل نمی‌توانند اراده‌ی عام خود را به مرتبه‌ی قانون برسانند. آن‌چه که بنام سیاست اعمال می‌گردد چیزی به جز توطئه‌گری و سلیقه‌های سیاسی کهن نیست.

دستگاه تعلیم و تربیت را در ایران به آخوندها و در ترکیه و سوریه و عراق به شوونیست‌ها سپرده‌اند که با تعلیم و تربیت خود فرزندان مردم را با شوونیسم ملی- مذهبی با ذهن مسموم و فرهنگ طبقاتی پرورش می‌دهند. در نتیجه هیچ‌گونه استفاده از روش‌های علمی و هیچ‌گونه نبوغ در توسعه، در استعدادها و غنای روابط اجتماعی و بین ملل را موجب نمی‌شوند. معلوم نیست که با این اقدامات تا چه زمانی از همه‌ی آفات مصون خواهند ماند. با چنین سیاست‌های زیاد طول نخواهد کشید که ملل به نتایج اجتناب‌ناپذیری که خوشایند آنان (حاکمان مستبد) نخواهد بود.

با آزادی بیان و مطبوعات است که می‌توان همه‌ی این روابط و مناسبات اجتماعی و اقتصادی را برملا ساخت. مطبوعات هم زیبایی خاص خود را دارد که انسان باید دوست‌اش بدارد تا بتواند از آن دفاع کند. بعضی‌ها زمانی که مطبوعات در غل و زنجیرند زندگی کامل و بی‌دغدغه‌ای دارند. از این جهت در این در این سطور از زبان لعنتی ایما و اشاره و طعنه که اغلب تنها سلاح در سرزمینی گرفتار سانسور و پلیس مخفی است خودداری شده است. حال در این شرایط و محیط پلیسی و فضای خفقان‌آور و منع آزادی تفکر، چه زمانی بدست مردم خواهد رسید معلوم نیست.

سنت محرومین، ستمدیدگان و ملل سرکوب شده به ما می‌آموزد که وضعیت و شرایطی اسفبار که در آن بسر می‌بریم استثناء نیست بلکه قاعده‌ی دولت‌های تکامل نیافته‌ی سیاسی است. ما باید به مفهوم برداشتی از تاریخ برسیم که در پیوند با این نگرش باشد. روز به روز اهداف ما روشن‌تر و مردم هوشیارتر می‌شوند، به همین خاطر وضع موجود در خطر طغیان است. طوفان عظیمی که در راه است ناشی از پیشرفت آگاهی است.

مسئله‌ی کردستان عبارت است از؛ صف انسان‌های محروم، بی‌حقوق و تجزیه شده که در راه پایان دادن به اشغال سرزمین و رهایی خود و ارزش‌های دموکراتیک و انسانی بدون ارتش و تجهیزات مبارزه می‌کند و در طرف مقابل غول‌های سیاسی- نظامی، یعنی دولت‌های تکامل نیافته‌ی سیاسی و غیر متمدن با ارتش‌ها و سازمان‌های امنیتی خشن، سرکوب‌گر و تجهیز شده قرار دارد که در عصر حاضر لکه‌ی ننگ اخلاقی تلقی می‌شوند و با قتل عام انسان‌ها، آوارگی مردم و نابودی اموال و طبیعت، خسارت‌ها و هزینه‌های سرسام‌آوری را بار آورده‌اند. به معنی دیگر؛ جنگ در کردستان، بین مدرن‌ترین تجهیزات و پیشرفته‌ترین تاکتیک‌ها از یک سو، با ابتدائی‌ترین ابزار جنگی از طرف دیگر است. حقایق عریان درمورد کردستان در حال حاضر به خوبی شناخته شده هستند. اتحادیه‌ی اروپا، آمریکا، سازمان ملل، کنوانسیون-ها، مدعیان مبانی حقوق بشر و نهادهای مرتبط با آن در برابر واقعیت‌های اسفبار کردستان رو سیاه‌اند.

ملت گرد در مبارزات نوین خود بر مبارزات دموکراتیک تأکید دارد و در عین حال متناسب با رفتار دشمنان خود هرگونه اقدامی از جمله جنگ ملی و میهنی (به استثناء هرگونه عملیات تروریستی) را در دفاع از حقوق خود روا و دفاع مشروع می‌داند. هرچند که خود گرفتار و قربانی بدترین و غیر اخلاقی-ترین عملیات تروریستی است، با صراحت و صداقت تروریسم را رد می‌نماید. بدترین صفتی که انسان دارد کشتن همدیگر است.

گردها گرفتار بدترین شکنجه‌ها، اعدام‌ها، کوچ‌های اجباری، دادگاه‌های فرمایشی و محاکمات غیر قانونی، ویرانی محیط زیست‌شان، و در نهایت اعدام و تیر باران‌اند. دهشت‌های زندان‌های ترکیه به ویژه در دیاربکر، ایران، سوریه و عراق زمان بعثی‌ها در مورد رفتار با مردم گرد در صورت افشاء جامعه‌ی بشریت را شدیدتر از هلوکاست یهودیان تکان خواهد داد.

صرف نظر از گذشته در سراسر قرن بیستم در عراق، ایران، سوریه و ترکیه بسیاری از رهبران گرد اعدام شدند. رهبران جمهوری مهاباد در کنار مبارزین جمهوری آذربایجان، در دادگاه صحرایی محاکمه و در ملاء عام به دار آویخته شدند. در تبعید اجباری در آمریکا به مرگ تدریجی و مشکوک کشاندن، در پشت میز مذاکره‌ی صلح در وین و میکونوس در آلمان ترور شدند و ... هرچند دادگاه میکونوس به نتایج روشنی رسید، اما بازهم منافع اقتصادی و سیاسی، دادگاه میکونوس را از پیگرد قانونی عاملان اصلی آن جنایت تاریخی باز داشتند. جهان سرمایه‌داری از آمریکا گرفته تا اروپای به اصطلاح متمدن و اسرائیل که تبلیغات هلوکاست‌اش گوش مردم جهان را گر کرده است، با خیانت و فریب رهبر آن را دست و پا بسته در مقابل افکار عمومی مردم جهان تحویل شوونیست‌های ترک دادند. بدتر از این انواع تروریسم در حق ملت گرد تاریخ بشریت کم‌تر به خود دیده است.

هیچ‌گاه اجازه‌ی زندگی آزاد به گردها نداده‌اند. همین موضوع بیان‌گر ماهیت جوامع غیر دموکراتیک خاورمیانه است که منشاء دولت‌های تکامل نیافته‌ی سیاسی‌اند. مللی که خود به زندگی آزاد و استقلال تام عادت نکرده باشند، عادت دادن آنان به مبارزه در راه دستیابی به آن، سخت‌ترین کار است. لذا کسانی که خود عادت به زندگی آزاد نکرده‌اند نمی‌توانند آزادی دیگران را نه تحمل و نه درک کنند. از این جهت است که سایر ملل از سرکوبی ملت گرد از سوی حکومت‌های مستبد و دیکتاتور حمایت می‌کنند و بدین ترتیب مشکل‌ترین سد را در مقابل جنبش گرد ایجاد کرده‌اند. همین ناآگاهی، عادت و بی‌تفاوتی سایر ملل نسبت به آزادی و زندگی آزاد، تسلط برگردها را برای دشمنان آن آسان‌تر کرده است. امروزه ابزار کسب موفقیت، پیروزی بر نهادهای دولت نیست، بلکه چیره شدن بر اعتقادات و عادات کهن مردم است. حکومت‌های تکامل نیافته‌ی سیاسی- استبدادی، شوونیستی، مطلق‌گرا و تقلیدی- از جنبه‌های مختلف حیات اجتماعی مانع بلوغ و بالندگی سیاسی، حقوقی و دموکراتیک‌اند. چنین دولت‌های، به جز خشونت، سرکوب و شکنجه، در هر سن و سالی که باشند، از هیچ بلوغی برخوردار نیستند. ته‌مانده-های دوران کودکی توحش و قرون وسطائی‌اند. در کم‌تر از نواحی‌ای در کره‌ای ارض، به جز خاورمیانه و جهان اسلام چنین دولت‌های تکامل نیافته، یافت می‌شوند. این‌گونه دولت‌ها، عناصر و نیروهایی را در برمی‌گیرند که مجموعاً الگوی پیچیده‌ای و در عین حال بسیار ارتجاعی و محافظه‌کار را تشکیل می-

دهند. با وجود چنین سیستم‌های است که باید در جستجوی طرح یا آلترناتیو جدیدی یا به عبارت بهتر، هدفی برای آینده بود.

با وجود این؛ اگر آزادیِ کردستان نه از طریق رفرم اجباری و یا جنگ و خشونت، بلکه از طریق شیوه‌های کاملاً دموکراتیک و با حمایت جنبش مستقل دموکراتیکِ خلق‌ها در کشورهای حکم‌فرما برکردستان، محقق شود، این طریقه‌ی راه حل تاریخی می‌تواند مساعدترین نتایج را از نظر منافع کلیه‌ی ملل و خلق‌ها و سرعت بخشیدن به تکامل اجتماعی و سیاسی را در بر داشته باشد.

اگر خودمختاری دموکراتیکِ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و منطقه‌ای را تعبیر و تفسیر کنیم، یعنی الغای نظارت مستقیم از طرف مقامات بالای مرکز، الغای زبان اجباری دولتی و نیز تعیین حدود مناطقی که خود اداره‌ی امور را در دست دارند. بنا بر این اساس نهاده می‌شود که خود اهالی محل شرایط اقتصادی و معیشتی و ترکیب ملی اهالی و غیره را در نظر بگیرند و در قانون اساسی اعلام گردد که هر نوع امتیازی متعلق به هر ملتی که باشد و هرگونه تخطی نسبت به حقوق اقلیت‌های ملی بلا اعتبار است.

اکنون آن چه دارای اهمیت است موضوع زمان است. اگر تحمل کنیم تا اصول شایسته و صحیح رفته رفته ناپود شود، همان اندازه برخلاف عدالت رفتار کرده‌ایم که گویی آن اصول را پیش از موقع به معرض عمل آورده‌ایم. آن چه را که خیلی‌ها می‌پندارند در مدت طولانی می‌توان انجام داد، در زمانی بس کوتاه‌تر انجام شدنی است. مردم، همیشه آماده‌اند تا سخنان مربوط به منافع حقیقی خود را به شنوند؛ به شرط آن که این سخنان به روشنی، بر آنان عرضه گردد.

در شرایط حاضر راه حل منطقی مسئله، نادیده گرفتن و نفی ملی‌گرایی افراطی و بنیادگرایی قرون وسطا و ایجاد دموکراسی واقعی است. ملت‌گرد برای عبور از ملی‌گرایی و دموکراتیزه کردن منطقه براساس حقوق، مزایا و تعهدات برابر راغب است. پی به این حقیقت هم برده است که تنها در محیط دموکراتیک هویت قومی و فرهنگی همه‌ی اقوام محفوظ است و در صورت فقدان محیط و جامعه‌ی دموکراتیک جدایی تنها راه حل و راه علاج ستم‌گری ملی است.

ارتجاع و شوونیزم حاکم برکردستان، هم کردستان را در شدیدترین عقب‌ماندگی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نگه‌داشته و هم مانع شکل‌گیری جنبش مستقل دموکراتیک در کشورهای خود شده‌اند.

تمام تلاش غرب در خاورمیانه آن است که رهبری و مهندسی سیاسی چنین جنبش مستقل دموکراتیکی را در دست داشته باشد و مانع استقلال و اراده‌ی مستقل آن باشد. وجود چنین جبهه‌ای قدرتمند و مستقل دموکراتیک مانع سودجویی جهان غرب هم در منطقه خواهد شد.

بطورکلی از دیدگاه اکثریت دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی جهان غرب، دموکراسی کرامت و شرافت برابر انسان و ارزش محوری آن نیز «حق تعیین سرنوشت» و استقلال انسانی، یعنی برخورداری انسان از حق تصمیم‌گیری در زندگی و پیروی نکردن از دیگران است. استقلال مورد نظر دموکراسی

بگونه‌ای جمعی درک می‌شود نه فردی، جمعی که فرد عضوی از آن است. اوضاع فعلی کشورهای چهارگانه وکل خاورمیانه، بیانگر شکستِ مفتضحانه‌ی سیاست‌های قبلی است که، انتخابِ گزینه‌های دیگر را اجتناب‌ناپذیر کرده است.

تمام افراد و گروه‌ها و نیروهای آزادی‌خواه و دموکراتیک که خواهان استقرار دموکراسی سالم در کشورهای چهارگانه و حتی درخاورمیانه و ایجاد تحرک جدید اجتماعی‌اند، ضرورت دارد در یک جبهه متحد شوند و نیروی بی‌امان و عظیمی در عرصه‌های قلم، اندیشه و روشنگری و دینامیسم اجتماعی بر علیه ارتجاع و سایر نیروهای بازدارنده در هر شکل ولباسی بپروانند. تنها چنین نبردی به یأس و خمودگی و رکود فکری، اجتماعی و اقتصادی و نابرابری‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حقوقی درخاورمیانه پایان خواهد داد. هرکس باید صف خود را مشخص کند و با بیان صریح و روشن، بدون توجه به مصلحت‌گرایی‌های کذایی، خواسته‌ها و مطالبات خود را مطرح و راه هرگونه نفوذ و دغل‌کاری و فریب عناصر فرصت‌طلب و سودجو را سد کند. ما باید جهنمی را که برای خود ساخته‌ایم به بهشت تبدیل کنیم.

الغای استبداد منوط به همت و فضایل ملت‌هاست. چنین استبدادی بر علیه کردها تنها در وجودِ شخصِ قدرت‌مندِ حاکم و یا سیستم‌های فاشیستی حاکم برکردستان نیست، بلکه هر سازمان، مؤسسه، نهاد اجتماعی، هر اداره‌ای و نیروهایی ارتجاعی درکنار استبداد دولتی و دیوانی علیه مردم گرد، دارای استبدادِ مخصوص به خود می‌باشند که مبتنی بر عرف و عادت است که از حمایت قانون نیز برخوردار است و بر نظام آموزشی و دادگری قضایی هم غالب کرده‌اند. استبدادِ ارثی به هزاران هزار قسمت تقسیم می‌شود تا آن‌جا که همه‌ی منسوبان رژیم‌ها آن را به عنوان وکالت از طرف شخص و یا سیستم مستبد اعمال می‌کنند. این استبداد ظاهراً نام وظیفه و تکلیف را به خود می‌گیرد و از این‌رو روزبه‌روز نیرومند می‌گردد، و به بهانه‌ی اطاعت‌کردن، اقتدار جابرانه را به‌کار می‌برد. اصلاح چنین استبدادی که ریشه داوینده و به کلی استقلال یافته کاری است بسیار سخت. **زیرا توده‌های ملل حکم‌فرمای کردستان در زیر لوای حکومت‌های مستبد، کماکان اسیر مفاهیم منسوخ‌اند.**

سرزمین کردستان و ملت‌گرد در شرایط حاضر در محاصره‌ی دولت‌های غیر دموکراتیک و فاشیستی دارای ارتش‌های بسیار تجهیز شده و خون‌آشام و نیروهایی سیاهی است که؛ از واپس‌گراترین طیف‌های اجتماعی شکل گرفته و از سوی کشورهای چهارگانه با دولت‌های فاشیستی سازماندهی و تجهیز شده‌اند. شاهد آن‌ایم که؛ ملی‌گرایی شوونیستی با بنیادگرایی مذهبی فاشیستی، بر علیه ملت گرد دست به اتحادی نامقدس زده‌اند که؛ گرد و کردستان را در حلقه‌ی محاصره‌ی خود قرار داده‌اند و برای نابودی آن آستین بالا زده‌اند. وضعیت کردستان چنین است، و وسیله و راه و روش مسالمت‌آمیز کسب عدالت علیه این‌گونه استبداد، برای ملت گرد وجود ندارد. با نفي سیاست خودمختاری دموکراتیک از سوی آنان؛ آیا برای ملت‌گرد در چنین وضعیتی که امکان زندگی مسالمت‌آمیز با دیگران برای او وجود ندارد، به جز «استقلال» راهی باقی می‌ماند؟ برغم این‌که؛ جدایی حق‌کردها و هر ملت تحت سلطه است، اما کردها

در شرایط جهانی حاضر، جدایی خواه نیستند بلکه سیاست‌های غیر دموکراتیک دولت‌های تکامل نیافته- ی سیاسی آن را به آن سو سوق می‌دهد. کسان و یا دولت‌هایی که؛ بر مبارزات ملتی که در چنین شرایطی قرار دارد انگ «**تروریسم**» می‌زند؛ فاقد شرافت، وجدان و صداقت سیاسی‌اند.

ملت‌گرد خواهان اخذ حق ملل در «**تعیین سرنوشت خویش**» برای خود و همه‌ی ملل و افراد است، به نحوی که هرگونه عدم برابری حقوق و هرگونه امتیاز و جنبه‌ی استثنائی برای هر ملت خاص را بر اندازد و ضمانت کند و این به نفع همه‌ی ملل است.

بدون تردید مبارزه برعلیه ستم‌گری ملی حکومت مطلقه‌ی اقلیت شوونیستی، خواه مبتنی بر توارث، مالکیت، نژاد و مذهب و هر چیز دیگری باشد، از لحاظ تاریخی یکی از وجوه مشخصه‌ی مبارزات دموکراتیک مردمی است. جنبش ملت‌گرد در سراسر قرن بیستم تا کنون دارای مضمون ضد ستم‌گری، ظلم و بیدادگری و ضد شرایط غیر دموکراتیک بوده است که همین مضامین برای مدعیان دموکراسی و آزادی کافی بود تا از آن حمایت کنند.

مشکل‌گردها این است که؛ آنان کسانی نیستند که از دور با حماقتی مبتذل و معمولی به این اوضاع غیر انسانی بنگرند. در قرن بیستم هیچ ملتی در خاورمیانه به اندازه‌ی ملت‌گرد سابقه‌ی مبارزات طولانی و در عین حال خونین ندارد. تنها ملتی در کشورهای ایران، عراق، ترکیه، سوریه بوده‌اند که هیچ‌گاه سلطه‌ی دیکتاتوران را نه پذیرفته‌اند. سرکوب شده، قتل عام شده، زنده به گور شده، آواره شده، هزاران روستای‌شان ویران شده، ژینوساید شده، شکنجه شده، تیرباران شده، درسپاه چاله‌ها پوسانده شده، هتک ناموس شده، شیمیایی باران شده، اما تسلیم نشده است. در حال حاضر نیز تنها ملتی است که؛ در خاورمیانه، از تمدن، مدنیت، آزادی، دموکراسی و جامعه‌ی دموکراتیک، دفاع می‌کند.

سرکوبی جنبش‌گرد فقط و فقط به تثبیت و تحکیم شرایط غیر دموکراتیک و حکومت‌های مطلقه، مستبد، دیکتاتور، توتالیتر و شوونیسم ملی- مذهبی منجر شده است که تمام زمینه‌ها و بسترهای دموکراسی را از بین برده و خشکانده‌اند. کارهای را که بنیادگرایی دینی در شرایط حاضر و آشکارها انجام می‌دهد، دولت‌های چهارگانه درگذشته و حال تا آن‌جای که برای‌شان ممکن باشد، پنهان انجام داده و می‌دهند. امنیت، عدالت و دموکراسی ارتباط تنگاتنگ و دیالکتیکی باهم دارند.

در دموکراسی عصر حاضر برای رقابت بر سر کسب قدرت سیاسی، برای بسیج توده‌ی رأی دهندگان تلاش می‌شود. زیرا تعدادشان معیار دسترسی به قدرت سیاسی است. البته نباید این نکته را نادیده گرفت که اختلاف در فرآیند بسیج رأی دهندگان، نباید هویت سیاسی بنیادین را زیر سؤال برد و مسئله‌ی مهمی نظیر مسئله ملی باید از قبل حل شده باشد. زیرا روش اکثریت‌گرایی بعنوان شیوه‌ای برای حل موضوعات مورد اختلاف هنگامی توجیه‌پذیر و نتیجه‌اش مورد رضایت اقلیت قرار خواهد گرفت که اقلیت هم در آینده بتواند بخشی از اکثریت باشند و از طرف بازندگان مورد مخالفت قرار نگیرند. از طرف دیگر در مورد مسائل و موضوعاتی تصمیم بگیرند که در برگیرنده‌ی منافع باشد که

در شرایط و زمان مختلف تغییرپذیر باشند. در مورد هویت اساسی تغییرناپذیری مانند مسئله‌ی ملی، قومی، نژادی، مذهبی، زبان و فرهنگ باید از قبل توافق حاصل شود.

سیاست کلی دولت‌های اشغال‌گرکردستان در شرایط حاضر انکار ملت‌گرد می‌باشد. این موضوع هم نه تنها عامل عقب‌ماندگی ملت‌گرد، بلکه کلیه ملل منطقه و بویژه جوامع کشورهای فوق است. به این جهت است که حل مسئله‌ای بنیادی مانند مسئله ملی در آن کشورها ضرورتی مبرم پیدا کرده است. سرکوبی ملت‌گرد موجب ظهور دولت‌های مستبد و سرکوب‌گر شده است که علاوه بر کردها، ملل حکم-فرما (فارس، عرب و ترک) را نیز سرکوب می‌کند. صاحبان چنین قدرت حاکمی برکردستان که تابع هیچ محدودیت نظام‌مندی برای هماهنگ ساختن منافع شخصی‌شان با خیر عمومی نیستند، قادر به ادامه این وضعیت نخواهند بود. تمام مهارت آنان بحران‌سازی به منظور افزایش طول عمر خود است.

درفرآیند دموکراتیک هرگونه تضمین قانونی، حقوقی، فرهنگی و ملی اقلیت‌ها به خودی‌خود برای حفاظت از هویت فرهنگی آنان و یا پذیرش و احترام به آن‌ها کافی نیست، مگر این که سهم تضمین شده‌ای از مناصب دولتی و قدرت سیاسی به آن‌ها داده شود. بدون برخورداری اقلیت‌ها از یک سهم کافی در قدرت سیاسی، آن‌ها چگونه می‌توانند مطمئن شوند که از حقوق فرهنگی آن‌ها حمایت خواهد شد، به نیازهای مادی و شرایط متفاوت‌شان توجه خواهد شد، یا جامعه‌ی اکثریت حقوق‌شان را به رسمیت خواهد شناخت و آن را محترم خواهد شمرد؟

از نظر تاریخ اندیشه‌ی دموکراتیک هم، مسائل ملی، قومی، فرهنگی، نژادی و... را نه قابل بحث و مناقشه، بلکه باید از قبل حل شده قلمداد کرد. این سیاست بنیادی برای ملت‌گرد است.

سلب حقوق فرهنگی و ملی منجر به تجاوز به حقوق اساسی مدنی و سیاسی هم جامعه‌ی اقلیت و هم جامعه‌ی اکثریت می‌شود. تجربه‌ی یک قرن گذشته تا کنون این حقیقت تلخ را در برابر همه ملل منطقه قراردادده است. تا کنون در مورد کردها اصل بر انکار، حذف و طرد آنان بوده است. به همین جهت است که رهایی کردستان و دموکراتیزه شدن منطقه علت و معلول هم‌اند.

به دلیل رضایت به اصل برابری است که ما می‌توانیم بدرستی به تفاوت‌ها احترام بگذاریم. رضایت ملل هم در شرایط نابرابری حقوق غیر ممکن است. مبارزات کردها به ویژه در یک قرن گذشته بیان‌گر عدم حصول چنین رضایتی است. اگر کردها در عراق شیمیای باران و در عملیات انفال زنده بگور شدند، در ایران در گذشته و در حال‌گرفتار حکومت‌های مطلقه و مستبد و در ترکیه قربانی شوونیسم ترک‌اند، ملل حاکم چه نفعی از این وضعیت برده‌اند؟ بجز زندگی در زیر سلطه‌ی دیکتاتوران، سرکوبی در پارک گزی در ترکیه، اسیدپاشی در ایران، اوضاع اسفبار عراق و سوریه و از دست رفتن استقلال سیاسی‌شان.

مهم‌ترین اصول اساسی و محور اصلی دموکراسی در خاورمیانه به رسمیت شناختن؛ «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» برای ملل تحت ستم و بویژه برای ملت تجزیه شده گرد است.

در چنین اوضاع و احوالی می‌توان بر هرگونه ناسیونالیسم شوونیستی و مذهبی و برتری‌جویی ملل فائق آمد و راه را برای فدراسیونی از ملل هموار کرد. سیاست دموکراتیک متضمن پذیرش وابستگی متقابل و نیاز به گفتگو بین گروه‌ها و دیدگاه‌های ملل مختلف برای رسیدن به راه حل مشکلات مشترک است و این آشکارا نوعی فعالیت اجتماعی به حساب می‌آید. **دموکراسی کاملاً با تنوع و تفاوت‌ها سازگاری دارد و تأمین آزادی مخالفان شرط دموکراسی است.**

تجربه کردیم که؛ اگر در یک کشور چند ملیتی، اگر ملل براساس اصول و توافق به شیوه‌ی مسالمت-آمیز نه توانند با هم زندگی کنند، یا گرفتار جنگ داخلی، یا از هم جدا می‌شوند و یا دیکتاتوری بر همه‌ی آنان حاکم خواهد شد. راه سومی وجود ندارد. در شرایطی که ملت‌گرد در کنار سایر خلق‌ها در سوریه و غرب کردستان به کسب رهایی نزدیک شده‌اند؛ دولت‌های فاشیست منطقه به عناوین گوناگون در پی حفظ سلطه‌ی دیکتاتوری بشار اسد بر خلق‌گرد و سایر خلق‌ها در سوریه و بویژه در روژآوا هستند. دولت ترکیه تلاش دارد دیکتاتوری حزب بعث را در سوریه ساقط و سیاه‌ترین نیروها را، که دشمن آزادی، دموکراسی، مبانی حقوق بشر، انسان و انسانیت‌اند، جایگزین کند. دولت‌های ایران و عراق هم با هم‌کاری حزب‌الله لبنان در تلاش حفظ دیکتاتوری بشار اسداند. این دولت‌ها بر سر این موضوع درگیر مبارزه‌ی پنهان و آشکارند. تضاد منافع به شدت ارتجاعی و غیر انسانی این دولت‌ها ممکن است خاورمیانه را درگیر وحشتناک‌ترین جنگ تاریخ خود کند که پای اسرائیل هم به میان کشیده شود و آمریکا و اروپا هم خود را ناچار از دخالت مستقیم زمینی و هوایی ببینند که اگر چین و روسیه هم خود را به هر طریقی ناچار از مداخله‌ی مستقیم و غیر مستقیم ببینند، آن‌چه که اتفاق خواهد افتاد جنگ جهانی سوم با نتایج مصیبت‌بارتر از دو جنگ جهانی قبلی خواهد بود. در چنین شرایطی تنها چیزی که می‌توان گفت این است که بگوییم؛ **ایکاش همه‌ی این ارزیابی‌ها غلط از آب در آیند!**

زندگی برای یک موجود خودآگاه عبارت است از؛ تغییر، و تغییر عبارت است از کمال و کمال عبارت است از آفرینش لایتناهی و تعالی بخشیدن به خویشتن. یک‌سان‌سازی و هم‌گون‌پروری از سوی هر دولت و هر نیروی که باشد، اقدامی غیر انسانی و به منزله‌ی نسل‌کشی است. این فکر که همه‌ی انسان‌ها باید در تمام زمان‌ها و دربارهی تمام موضوعات یکسان فکر کنند و بیندیشند، نه امکان‌پذیر و نه مطلوب است. این سخنان برای گوش‌های مرتجع و غیر دموکراتیک بنیادگرایان مذهبی و ملی‌گرایان فاشیست، گران - می‌آید. برای نسل دیرباور ما خیلی سعی و کوشش لازم است تا به چنین نظریه‌ای ایمان بیاورد که؛ ملت - گرد، خواهان چیزی جز لغو امتیاز و الغای بردگی، چیزی جز عدالت در همه‌ی عرصه‌های حیات اجتماعی برای خود و دیگران، نیست. قطعاً هیچ روشنفکر و دموکرات واقعی نمی‌تواند مخالف چنین چیزی باشد. حال پرسش اساسی این جاست؛ آیا ما در سیستم‌های کهنه و تجربه‌شده‌ی گذشته و یا در سیستم نوینی به این اهداف دست خواهیم یافت؟ وضعیت و شرایط اسفبار که در آن بسر می‌بریم استثناء نیست بلکه قاعده‌ی دولت‌های تکامل نیافته‌ی سیاسی است. باید به مفهوم و برداشتی از تاریخ رسید که در پیوند با این نگرش باشد.

بنابراین هرگاه قضاوت در مورد کردها مطرح است باید پرسید؛ **قضات کی اند؟!** دولت همواره باید تابع اراده‌ی جمعی باشد نه حاکم بر آن. کانت معتقد بود که؛ توان بالقوه‌ی بشر تنها از طریق تغییر رویکرد افراد و پیوندهای دولت در قالب انواع فدراسیون‌ها محقق می‌شود. بنابراین حق حاکمیت ملت‌ها باید بر پایه‌ی فدراسیون دولت‌های آزاد متکی باشد. فدراسیون ملل یعنی صلح دموکراتیک و پایان نفرت ملی. صلح دموکراتیک در شرایط برابری حقوق ممکن است.

رعایت حقوق موکراتیک اتنیک‌ها غیر قابل بحث و منازعه است. اصول دموکراتیک جز به ارزش واقعی و خصوصی خود به هیچ چیز دیگری نیاز ندارد. اگر اصولی شایسته و صحیح باشد، خود را حفظ و تقویت می‌کند. به هر حال، جامعه‌ای می‌تواند پیشرفت کند که قالب و ساختارهای ارتجاعی را بشکند. زمان آن است که خردمندان عقاید گذشته‌ی خود را ارزیابی و نقد کنیم. پیشرفت یعنی دور شدن از مکان خود. **جهان کهن هم محکوم به فناست و هم ارزش آن را ندارد حفظ شود.**

هرملتی صلاحیت دارد، و باید داشته باشد، که طبق مقتضای نیازهای خود عمل کند. اوضاع و احوال جهان و عقاید اشخاص همواره در تغییر است. و چون حکومت برای زندگان است، پس زندگان اند که می‌توانند راجع به حکومت دارای حقی باشند. چیزی که در گذشته خوب بوده، چه بسا در آینده ناپسند جلوه کند. در چنین حالی کیست که باید تصمیم بگیرد؟ **زندگان یا مردگان؟!** حکومت‌های حاکم بر کردستان یا بر پایه‌ی وهم و خرافه یا بر پایه‌ی نیرو و قدرت‌اند. بر پایه‌ی منافع مشترک اجتماع و حقوق بشر بویژه در رابطه با کردها و سایر ملل تحت سلطه نیستند. کاملاً تحت حکومت‌های وهم و خیال توأم با قدرت و نیرو قرار داریم که ملل حکم‌فرمای کردستان هم این جعلیات را پذیرفته‌اند.

اقتدار خودکامه و مستبدکه دشمن نوع بشر و سرچشمه‌ی نابکاری‌هاست، در دنیای پیشرفته منسوخ شده است، اما هنوز در قرن بیست و یکم این خودکامگان و خودگماشتگان هستند که بر ملت گرد و سایر ملل حکومت می‌کنند. هر اندازه راه و روش‌های این حکومت‌ها قدیمی‌تر باشند، با وضع فعلی دنیا انطباق کم‌تری دارند. نمی‌توانند راه ملت‌گرد را هم به سوی آزادی سد کنند. **تکامل دلیلی به دست نمی‌دهد که آینده مانند گذشته باشد. دگرگونی قاعده‌ی روزگار است و حتی علیرغم وجود جوامعی کاملاً ناآگاه از دگرگونی تاریخی، این ادعا صادق است.**

مبارزه در راه آزادی به معنای بازگرداندن ارزش‌ها و شکل‌های گذشته به فرهنگ سیاسی و ملی مردم نیست. هدف این مبارزه روابطی با تفاوت‌های بنیادی و درشکلی متعالی‌تر در میان مردم و ملل است و درست به این خاطر نمی‌توان شکل و یا محتوای فرهنگ مردم را هم دست نخورده باقی‌گذار. هر حرکتی باید برای جلو و ایجاد شکلی نوین و عالی‌تر باشد. **گذشته‌گرایی برای یک ملت بزرگ‌ترین فاجعه و مصیبت است.**

ملل راه نجاتی جز درهم شکستن جهان معنوی کهن (ذهنیت حاکم) را ندارند. نقطه‌ی شروع این کار آزادی فردی، آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی انجمن‌ها، سندیکاها و اجتماعات، آموزش به زبان مادری، آزادی مذاهب و فرقه‌ها، حقوق برابر ملل «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» و سایر حقوق و

موارد دموکراتیک است، به نحوی که قوانین اساسی ملل در برگیرنده‌ی همه‌ی موارد یاد شده باشد تا از گزند مصون بمانند. هر جامعه‌ای برای دستیابی به اهداف خود، باید درمقیاس وسیع و عظیم تغییرکند و این تغییر تنها با جنبش عملی و یا انقلاب رخ می‌دهد. آزادی را نمی‌توان قیمت نهاد زیرا راه حیاتی نمو و کمال است.

برخلاف تصور بنیادگرایان؛ بی‌گمان آن شکل‌های باستانی، دیگر تکرارپذیر نخواهند بود. از این لحاظ تا زمانی که ملتی همه‌ی خرافات گذشته را، تمام بقایای ایدئولوژیکی ساختارهای اجتماعی گذشته را نروید قادر نیست به رهایی و آزادی دست یابد، تا چه رسد به این که به حقوق و سرنوشت ملل تحت ستم احترام بگذارد!

از قول تامس پین؛ برای آزاد زیستن فقط باید آن را خواست. از جرقه‌ای که درخاورمیانه برافروخته شده شعله‌ای فروزان برخاسته است که دیگر نمی‌توان خاموش کرد، به این جهت در پی انحراف آن‌اند.

اکنون آن روزگار رسیده است که ملت‌ها افسانه‌پردازی‌ها و خیمه‌شب‌بازی‌هایی را که برای بردگی آنان و سرکوبی اندیشه‌های‌شان طرح‌ریزی شده بود رهاکنند و دراین‌گونه موضوع‌ها به تفکر و تعمق به پردازند. اگر چنین کنند نه احتمال آن خواهد رفت که عمل اشتباهی از آنان سرزند، و نه امکان آن خواهد بود که فکر غلطی به آنان تحمیل شود. وقتی که ملتی منافع خطیر خود را درک و شناسایی کرد و آن را خواست، کسانی که با آن مخالفت کنند در معرض خطر قرار خواهند گرفت. نظریه‌ی پیروی از نمونه‌های گذشته سیاستی است برای نگاه داشتن مردم در نادانی و بی‌خبری.

مردم، تازه، درک نهاد حکومت و دولت را آغاز کرده‌اند و هنوز برای درک و اتخاذ تصمیم در مورد بسیاری از موضوع‌ها از جمله روابط ملل در یک کشور چند ملیتی و یا چند مذهبی تجربه‌ی کمی دارند. نباید با خرافات ناسیونالیستی و مذهبی در این خصوص ذهن آنان را آشفته کرد.

در قرنی از انقلاب قرار داریم که باید منتظر همه چیز باشیم؛ تحریکات حکومت‌های کهن که سیستم جنگی را پرورش می‌دهند، نظیر ترکیه و ایران و سوریه و عراق... می‌تواند ملت‌ها را به تشکیل اتحادیه-ای عمومی به منظور از بین بردن آن تحریکات برانگیزد. و تشکیل یک کنگره‌ی منطقه‌ای و حتی خاورمیانه‌ای برای حمایت از پیشرفت دموکراسی و آزاد و بسط و انتشار تمدن دموکراتیک و ارتباط ملت‌ها، حادثه‌ای است که امروز احتمال آن بیش از آن است که دیروز از انقلاب‌های پی در پی ملل احتمال می‌رفت.

آن‌چه که در خاورمیانه اتفاق می‌افتد و به عنوان بهار اعراب یا انقلاب از آن یاد می‌کنند در واقع انقلاب محسوب نمی‌شود. انقلاب واقعی زمانی است که محرک اصلی آن نیاز به رهایی باشد. بیشترین نیروهای که در عرصه‌های میدانی خاورمیانه از مصر گرفته تا لیبی، سوریه، عراق، لبنان و... فعال‌اند، نیروهای ارتجاعی بنیادگرایند که ماهیت اقدامات و فعالیت‌شان در راستای جلوگیری از تحولات انقلابی و

بنیادین در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. انقلاب و مبارز در راه آزادی و رهایی به معنای برگرداندن فرهنگ مردم به گذشته نیست بلکه منظور بنیاد نهادن روابطی یک‌سر متفاوت و متعالی‌تر از گذشته است. سرنوشت انقلاب ایران یک تجربه و آزمایشگاهی در برابر همه‌ی خلق‌های خاورمیانه است.

همه می‌دانیم هر مبارزه‌ای که تا کنون انجام گرفته بنام آزادی و دموکراسی بوده، اما تجارب گذشته تا کنون نشان می‌دهد که هیچ‌گاه چنین چیزی حاصل نشده است. آمریکا هم قصد داشت تحولات خاورمیانه و جنبش دموکراسی‌خواهی آن را تحت مهندسی سیاسی خود هدایت کند، اما در عراق و افغانستان ناکام به نظر می‌رسد.

اولاً هر اندازه دموکراسی را در راستای منافع تهیدستان و ملل تحت سلطه می‌دانیم و از آن حمایت می‌کنیم. وجود حداقل دموکراسی باز هم بهتر از عدم وجود آن است. اما با وجود این دموکراسی بورژوازی را کامل و نهایی نمی‌دانیم.

استراتژی مردم گُرد با سایر ملل اتحاد و همبستگی است، نه نفاق و جدایی و تخصص. هرکسی در هر رنگ و لباسی و از هر طرف که باشد، به هر عنوان و بهانه‌ای، خواه مذهبی، نژادی، قومی، زبانی... و تأکید بر حوادث ناخوشایند گذشته و یا طرح ادعاهای پوچ ارضی قصد تفرقه بین ملل و اقوام و ادیان را داشته باشد، روک و پوست کنده دشمن همه و مزدور دشمن مشترک هر ملل است. اتحاد و اتفاق ملل پتانسیل اجتماعی عظیمی ایجاد می‌کند که دشمن مشترک‌مان بشدت از آن هراسناک است. لذا هر سیاست و اقدامی که به کاهش این پتانسیل عظیم اجتماعی بینجامد از طرف هر که باشد و با هر انگیزه- ای که باشد خدمت به دشمن است. این‌گونه می‌توان با سیاست‌های نوامپریالیستی مبارزه کرد. اما در هر صورتی، ملل حکم‌فرمای کردستان، ترک، عرب و فارس، درکنار سایر ملل خاورمیانه، باید این ضرب‌المثل قدیمی که می‌گوید: « **من یک انسان هستم؛ من برای انسان بی تفاوت نسبت به خودم، اهمیتی قائل نیستم.** » را به خوبی درک کنند.

در ایران هم، مرزهای بین دو ملت گُرد و آذری را نیز بنا بر ملاحظات سیاسی- نظامی و پاشیدن بذر نفاق در آینده طراحی کرده‌اند. در شرایط فعلی طرح ادعاهای ارضی از سوی طرفین که متأسفانه امروزها زیاد هم شنیده می‌شود، آن هم در وضعیتی که همه چیز هر دو ملت زیر سلطه‌ی دیگران است، بسیار احمقانه و توطئه‌ای از طرف دشمن به نظر می‌رسد. زیرا توطئه تنها وسیله‌ی کم هزینه و آسان‌تر سلطه است. بر این اساس ما را از همدیگر می‌ترسانند. در فضای دموکراتیک که همه‌ی ما باید برای آن تلاش کنیم همه‌ی این مسائل با اراده‌ی مردم قابل حل است. اگر عمیقاً روی این موضوع فکر کنیم، در وضعیت و شرایطی که جهان متمدن‌تر و پیشرفته‌تر با درس‌گرفتن از تجارب خونین گذشته‌ی خود مرزهای بین خود را بر می‌دارند، خنده‌آور است که ما بر سر تعیین مرزها با هم بجنگیم. جنگ و خون- ریزی به غیر از این که نشانه‌ی عقب ماندگی و گُند ذهنی سیاسی است، هیچ افتخار و نتیجه‌ی مطلوبی

به جز برای دشمن مشترک برای هیچ کس در بر نخواهد داشت. این استراتژی (وحدت و مبارزه‌ی مشترک) ملت‌گرد نه تنها با برادران آذری خود بلکه با سایر ملل نیز هست.

مشکل و معضل اساسی این است که؛ نه تنها در ایران بلکه در نظام‌های موجودِ خاورمیانه و حکومت‌های اشغال‌گرکردستان ملل را به گروه‌های متخاصم با یکدیگر تقسیم و مرزهای بین آنان را براساس ملاحظات سیاسی- نظامی تعیین کرده‌اند. ملت‌ها بطور دقیق و طبیعی در مناطق جغرافیایی روشن و متمایز گروه‌بندی نشده‌اند. بنابراین طراحان صلح با مأموریت دشوار ترسیم خطوط مرزی فدراسیون‌ها، کنفدراسیون‌ها، خودمختاری‌ها یا در شرایط عدم توافق، دولت‌های نوپا مواجه‌اند. چنان مرزها را برحسب منافع سیاسی- نظامی و حتی اقتصادی (موضوع شهرک‌کوک) در منطقه ترسیم کرده‌اند و یا ملت‌ها را با کوچ‌های اجبار چنان ادغام کرده‌اند که مطالبات سرزمینی بین ملت‌ها هرگز پایان نیابد. چنین خطوطی هرگز نمی‌تواند حالت قطعی و منصفانه داشته باشد. کاری کرده‌اند که هر خطی، به ذات خود، بذر جنگ و نفاق تازه را در خود داشته باشد، بدین ترتیب بذر نفاق تازه را قبلاً کاشته‌اند.

ملل باید آگاهانه و متمدنانه با این توطئه برخورد کنند. ادعاهای مرزی و ارضی از سوی آنان (ملل) و خصوصاً در شرایط و اوضاع حاضر راه چاره نیست. این کار تنها آب به آسیاب دشمن مشترک ریختن است. این مسائل فقط در یک فضای دموکراتیک و مسالمت‌آمیز با اراده و رأی مردم و با همزیستی مسالمت‌آمیز قابل حل است. آنچه همه باید برای آن تلاش کنند دستیابی به، آن فضای دموکراتیک است که در آن از قهر و خشونت و انتقام جویی، کینه و تنفر، خبری نباشد، نه ادعاهای ارضی از یکدیگر، آن‌هم درست در زمانی که همه چیز تحت سلطه و استیلای دشمن مشترک همه‌ی ملل- سلطه‌ی حاکم- است.

در فضای دموکراتیک بر مرزهای قاطع سیاسی اتکا نمی‌شود. در مکان‌های یک‌سان حتی در شهرها و روستاها اقوام و مذاهب مختلف شکل‌گیری کلیت‌های متنوع را امکان‌پذیر می‌سازند. اجتماعات ملی بزرگی که به سبب مرزها پیوسته و ادار به جنگیدن با هم می‌شوند، اجتماعات کوچک‌تر ملی و اقلیت‌ها را در چاقوب یک تمامیت ملی مشترک، برابر، آزاد و دموکراتیک می‌گرداند. فضای دموکراتیک؛ تنها راه مبارزه با سیاست‌های تفرقه‌افکنانه است. ملی‌گرایی شوونیست و بنیادگرایی مذهبی را تنها از این طریق می‌توان مهار کرد. **بویژه کردها و ترک‌ها (آذری‌ها) در ایران و در ترکیه می‌توانند پیرامون اصول مساوات‌طلبانه، آزاد، برابر و دموکراتیک گردهم آیند.**

برای کشوری هم‌چون ایران که پتانسیل مساعدی جهت تقسیم و تجزیه شدن در هر لحظه را دارد، ملی‌گرایی شوونیستی و یا بنیادگرایی مذهبی همانند بمب اتم است که در اعماق آن جاسازی شده باشد. ملی‌گرایی شیعی که در مقابل بنیادگرایی سنی پیوسته «دولت- ملت» گرایی را هرچه بیشتر قطعیت می‌بخشد، علیرغم تمامی تردستی‌های مدرنیته‌ای مورد ادعای خویش، نه تنها، قادر به متوقف ساختن تقسیم و تجزیه‌ی ایران نیست بلکه آن را تسریع هم می‌نماید. در چنین شرایطی جامعه‌ی دموکراتیک بویژه برای ایران، و به قول عبدالله اوجالان؛ **مانند داروی است که باید روزانه مصرف نماید!** فقط

ذهنیت دموکراتیک است که ملل ایران را به جهان آزاد، برابر و دموکراتیک می‌رساند که حداقل ایران، هم در داخل و هم در خارج می‌تواند به صلحی شرافتمندانه دست یابد و نیازی به ذوب کردن هم نمی‌بینند.

در کشورهای اشغال‌گر کردستان سیاست غالب همیشه گرایش به حاشیه راندن کردها بوده است که نه تنها سبب محرومیت آنان از دریافت سهم عادلانه‌ی خود از قدرت و مزایای مادی گردیده و آنان را از هرگونه مشارکت در قدرت سیاسی و بهره‌مندی از مزایای اجتماعی و اقتصادی محروم ساخته بلکه حرمت و احترام درخور و مناسبی که مقتضای شأن انسان در هر جای است، از آنان (مردم کُرد) دریغ داشته‌اند. تصحیح این اشتباهات علاوه بر این که مستلزم بازگرداندن سهم مناسب و عادلانه‌ای از مزایای اجتماعی و اقتصادی به ملت کُرد و نیز تجدید نظر در نظام توزیع قدرت سیاسی و امکانات مادی در جامعه است بلکه مهم‌تر از آن مستلزم تغییر نحوی نگرش، بینش، ادبیات تکلم و تفکر ملل حاکم بر کردستان است.

در خاورمیانه نه تنها کردها بلکه گروه‌ها، اقوام، ملل، نژادها، رنگ‌ها، مذاهب، زبان و... دیگر هم در جوامع مختلف از جمله جوامع حاکم بر کردستان نادیده گرفته شده و به حاشیه رانده شده‌اند. درست نظیر وضعیت کردها؛ این به حاشیه راندن انسان‌ها، نه تنها آنان را نیز از دست‌یابی به سهم عادلانه‌ای از قدرت و ثروت محروم می‌کند، حرمت و احترام مناسب را نیز که لازمه‌ی عزت و منزلت انسان است از آنان دریغ می‌دارند. برای جبران این‌گونه اشتباهات، در درجه‌ی اول شیوه‌ی سخن گفتن و اندیشیدن خود را باید تغییر داد و جایگاه شایسته‌ی چنین افرادی را در جامعه به خودشان باز گرداند.

در طول تاریخ برای کسانی که مخالف حقوق اقوام و ملل بوده و هستند، بهترین راه جلوگیری از قیام‌ها و جنبش ملل، درهم آمیختن جمعیت‌های ملل مختلف است. این سیاست ریشه در تاریخ کهن جهان باستان دارد. اسناد تاریخی بیان‌گر آن است که؛ آشوری‌ها در تاریخ باستان بین‌النهرین از این سیاست پیروی می‌کردند. تبعید کردها در طول تاریخ در مکان‌های مختلف مانند تبعید به خراسان و... از چنین سیاستی ناشی شده است. حتی در ایرانِ باستان صدها هزار انسان به جنوب بین‌النهرین تبعید شدند. این سیاست را ترک‌های جوان در کشور ترکیه، رضاشاه در ایران و صدام در عراق، در حق کردها دنبال کردند. با این کار تلاش دارند روح مقاومت در ملل برای همیشه شکسته شود. اما هرگز نتوانسته‌اند به نتایجی که انتظار داشتند دست یابند، زیرا تبعید و جابه‌جا کردن‌های دسته جمعی نه تنها به جلوگیری از قیام‌های فزاینده منجر نشد، بلکه این سیاست همراه با غارت، هتک ناموس و ویرانی شهرها و هزاران روستای کردستان در جنگ نابرابر باعث تنفر عمومی ملت کُرد نسبت به دولت‌های سرکوب‌گر شده است.

قطع و آتش زدن جنگل‌ها، ویران کردن روستاها، خشکاندن چشمه‌سارها و جابه‌جای جمعیت و تغییر خطوط مرزی میان ملل، فرهنگ و سیاستی است که اشغال‌گران کردستان از ارتش خون‌آشام آشور باستان به ارث برده‌اند. مفاهیم بشردوستانه در امور جنگی بر علیه کردستان مانند روزگاران قدیم برای اشغال‌گران کردستان هنوز ناشناخته است و انسان‌ها مانند حیوانات به غنایم مبدل می‌شوند. **اگر اکنون**

شاهد حضور برخی اقوام و اقلیت‌های مذهبی در داخل جغرافیای برخی از اقوام دیگر هستیم، آثار به جا مانده‌ی ناشی از آن سیاست‌های دوران باستان‌اند. حضورگردها در استان‌های خراسان، گیلان، مازندران، فارس، در ناگورنو قره‌باغ، در ارمنستان و جاهای دیگر نمونه‌ای از آن است. راه چاره چیست؟

ملل باید آگاهانه و متمدنانه با این توطئه برخورد کنند. ادعاهای مرزی و ارضی از سوی آنان (ملل) و خصوصاً در شرایط و اوضاع حاضر راه چاره نیست. این کار تنها آب به آسیاب دشمن مشترک ریختن است. این مسائل فقط در یک فضای دموکراتیک و مسالمت آمیز با اراده و رأی مردم و با همزیستی مسالمت آمیز و در نهایت با کمی این سو و آن سو کردن خطوط قابل حل است. آنچه همه باید برای آن تلاش کنند آن فضای دموکراتیک است که در آن از قهر و خشونت و انتقام جویی خبری نباشد، نه ادعاهای ارضی آن‌هم درست در زمانی که همه چیز تحت سلطه و استیلای دشمن مشترک همه‌ی ملل است. در واقع تاکنون که ملل برای حاکمیت بر سرزمین‌های مادری خود بطور جدی با دشمن مشترک مبارزه نکرده‌اند، این گونه استنباط کرده‌اند؛ برای آن که به دیگری تعلق نگیرد، بگذار مال دشمن مشترک باشد!

خیلی‌ها ممکن است بر این باور باشند که این طرز نگرش به مسئله‌ی ملی و قومیت‌ها و خصوصاً مسئله‌ی کردستان موجب بهم ریختگی و آشفتگی اوضاع شود. اولاً اوضاع فعلی به اندازه‌ی کافی آشفته و بهم ریخته است. دوماً از نقطه نظر فلسفی تا کهنه بهم نریزد، نو پدید نمی‌آید. از طرف دیگر وضع موجود مطلوب ملت گرد و سایر ملل تحت سلطه نیست تا نگران بهم ریختگی آن باشند. تلاش و مبارزه‌ی همه‌ی ملل برای تغییر وضع موجود است. آن‌چه که جای نگرانی است، ناهماهنگی در تعبیر و تفسیر استراتژی مشترک و عدم وحدت مبارزه‌ی ملل است. هیچ تردیدی وجود ندارد که ایجاد روابط و مناسبات جدید بین ملت‌ها با حقوق برابر کاریست بسیار دشوار و طاقت‌فرسا، اما باید بدون ترس و نگرانی به آن همت گماشت. هر کاری هزینه‌ای دارد. این کار هم هزینه‌ی خود را دارد که به آن می‌ارزد. هیچ مصلحتی بالاتر از بیان صریح و همه جانبه‌ی حقوق همگانی و برابری حقوق ملل نیست. هرکس مخالف چنین بیان و تعریفی باشد، مشکل خود اوست.

این موارد موجب شده است که ملل ایران، صرف نظر از فارس‌های، بویژه کردها و بلوچ‌ها در کنار آذری‌ها که از موقعیت نسبتاً بهتری قرار دارند، در شرایط بسیار ضعیف‌تر از هر جهت قرار داده‌اند. ضعیف‌تر یعنی چه؟ برتری‌خواهی نژادی، قوم‌گرایی و اعمال سیاست‌های منطقه‌گرایی از سوی اقلیت ملت حاکم از همین جا سرچشمه می‌گیرند. روحانیت حاکم که خود را صاحب دانایی مطلق می‌داند، به یک طبقه‌ی برتر جامعه هم از نظر سیاسی و هم اقتصادی تبدیل شده‌اند و از لحاظ منزلت و قشربندی اجتماعی به یک کاست برتر تبدیل شده‌اند.

از آن‌جای که ایران، سرزمین مغایرت‌ها و تفاوت‌هاست و متعلق به قومیت و یا ملت خاص نیست، بلکه یک کلیت‌مندی از مجموعه‌ی ملل ایران است، از بکار بردن اصطلاح ملت ایران خودداری و به جای

آن ملل و یا خلق‌های ایران بکار برده می‌شود. تا حتی اگر برکاغذ هم باشد حقوق ملل و یا خلق‌های ایران رعایت شود. زیرا با وجود تفاوت‌مندی‌هاست که کلیت‌مندی معنا می‌یابد. در عین حال اگر؛ ایران زمین یک کثرت صرف باشد، یعنی مجموعه‌ای از اجزای بدون کلیت، نه متقاعد کننده و نه مؤثر خواهد بود. هم‌چنین اگر واحدی بسیط، یعنی کلیتی بدون اجزا باشد، نمی‌توان منبع حقیقت هستی ملل ایران باشد. بنا براین تنها راهی که باقی می‌ماند، به رسمیت شناختن هویت فرهنگی، قومی، تاریخی و مذهبی ملل ایران از سوی همدیگر و رعایت کامل حقوق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و در یک کلام به رسمیت شناختن «حق تعیین سرنوشت» برای همدیگر. سنت‌های تاریخی بیانگر آن است که، کثرت امری اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین کلیتی که از اجزا تشکیل نیافته باشد و اجزا به رسمیت شناخته نشوند، حیات تک بعدی و محکوم به فنا و از هم پاشیدگی خواهد بود. ایران از لحاظ ماهیت و محتوا (کیفیت) باید آن قدر گسترده و توسعه یافته باشد که در مورد همه‌ی سنت‌های تاریخی، اجتماعی، قومی، فرهنگی، سیاسی، زبانی، مذهبی و... به کار رود. این‌گونه می‌توان احساس تعلق هر یک از ملل ایران به سرزمینی مشترک به گستردگی ایران زمین را هرچه بیشتر تقویت کرد.

نگرش تک بعدی تحت عنوان **اقلیت‌های مرزی** به ملل ایران، بیانگر احساس و بینش استعمارگرانه و نفاق‌افکنانه است. تا زمانی که، ادبیاتی که در مورد ملل و یا خلق‌های ایران به کار برده می‌شود، تغییر نکنند، نمی‌توان در راه حل مسائل بسیار جدی قومی - ملی گام نهاد و هم‌چنان اقلیت‌های مرزی تلقی خواهند شد که بزعم دشمن (**فاشیسم حاکم**) یا «ترورست» و یا مزاحم قلمداد می‌شوند. ممکن است در ابتدا خواننده براین تصور باشد که طرح این مسائل چه ارتباطی با بحران زیست محیطی **دریاچه‌ی ارومیه** دارد. اما بررسی موضوع نشان می‌دهد که بحران‌های موجود در کشور، اساساً همگی ناشی از تغییر سیاسی و عملکرد دولت **متمرکز** مستبداند.

امنیت ملی نیز همانند سلامت، همه‌ی ابعاد زندگی مردم یک جامعه و سرزمین را در بر می‌گیرد. در مواردی، آسیب‌های وارده به محیط زیست کشور، تخریب منابع طبیعی نظیر جنگل‌ها و مراتع و انهدام و آلودگی دریاچه‌ها و مرداب‌ها، آلودگی هوایی شهرها و آب آشامیدنی و خوراک مردم یا شیوع فقر و بی‌کاری و اعتیاد در جامعه، کم‌تر از تجاوز و آشوب‌های داخلی، سلامت و امنیت خلق‌های ایران زمین را در مخاطره نمی‌اندازد.

برغم این که، حکومت مهم‌ترین عامل و مسئول اصلی تأمین امنیت ملی و حفاظت از سلامت جسمی، روحی و روانی خلق‌های ایران است، خود بالقوه تبدیل به بزرگ‌ترین عامل مختل کننده امنیت و سلامت مردم ایران شده است. به بیماری قدرت‌طلبی و سرطان فساد و انحراف در بدنه و ارکان خود گرفتار شده است که آثار آن به طور عجیب و گسترده‌ای گریبان‌گیر کشور و مردم شده است. نیروی مهارکننده در برابر قدرت انحصاری و نامحدود رژیم مذهبی وجود ندارد. در نتیجه امنیت و سلامت خلق - های ایران به آرزوی دست نیافتنی تبدیل شده است. وضعیتی که رژیم مذهبی و استبداد مطلقه و خودکامه که در کشور بوجود آورده و شاهدیم، دیگر نیازی به یک قدرت خارجی نیست که امنیت و سلامت مردم ایران را به خطر اندازد. این رژیم هر روزه و از طرق بسیار متنوعی، در حوزه‌های حقوقی،

سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، دیوان‌سالاری، نظامی و تخریب محیط زیست، برجسم، روح، فکر و روابط انسانی ملل ایران آسیب می‌زند. فاشیسم حاکم، ملک و ملل ایران را مایملک خویش تصور می‌کند و خود را در هر نوع دخل و تصرف در سرزمین، بهره‌گیری از منابع، هزینه کردن درآمد عمومی مردم در سرزمین‌های دیگر یا ویران کردن آن، بهره‌کشی از نیروی کار و غارت اموال و ثروت‌های ملی و آزار و کوشتن مردم را مجاز می‌داند. سرنوشت ملل ایران را به مرتجع‌ترین دولت‌ها و سیاه‌ترین نیروهای منطقه‌ای که هیچ آینده‌ی روشنی ندارند، گره زده است.

چگونه می‌توان چنین هیولایی را مهار کرد؟! برداشت ناقص یا غلط از مفهوم امنیت ملی و وظایف حکومت، پیوسته توازن بین دولت و مردم را به زیان امنیت ملی و سلامت مردم برهم می‌زند. هم اکنون امنیت دولت و نظام سیاسی کشور که در فاشیسم غوطه‌ور است، بر امنیت ملی و سلامت مردم می‌چربد. رژیم مذهبی بر این تصور است که، عامل اصلی در تأمین امنیت ملی، توانمندی نظامی کشور است، آن هم در شرایطی که همین توانمندی در ایران و کشورهایی دیگر خاورمیانه بر علیه مردم خود و مردم دیگر کشورها و در راستای حفظ دیکتاتورهای مشابه خود، به کار گرفته می‌شود. علاوه بر آن، همین نیروهای نظامی هزینه‌های سنگین مالی را بر درآمد ملل ایران تحمیل می‌کند. نیروهایی نظامی در ذات خود، نهادهای مصرف کننده‌اند. تربیت، تجهیز و نگهداری آن‌ها نیازمند منابع مالی است که تأمین آن‌ها بدون وجود یک اقتصاد توانمند و در حال توسعه میسر نمی‌شود. نیروهای نظامی ایران علاوه بر بهره‌مند شدن از بودجه‌ی ملی، برخورد اقتصاد کشور مانند اختاپوس چنگ انداخته‌اند و به هیچ نهادی هم پاسخگو نیستند.

سیاست‌های نظامی و تنش‌زایی رژیم مذهبی ایران در خاورمیانه، به تسلیح بیشتر کشورهای منطقه و رونق صنایع نظامی غرب شده است. همین عملکرد باعث شده است که ما در جهانی زندگی کنیم که فرسنگ‌ها از برادری ملت‌ها و یا به اصطلاح خود رژیم مذهبی «امت واحد» و خلع سلاح عمومی فاصله داریم و چشم‌انداز صلح دموکراتیک و پایدار، جهانی عاری از تجاوز و خشونت، بی‌عدالتی، نابرابری و فقر عمومی، دور از دسترس است.

برغم این‌که، در قانون اساسی ابراز عقیده، فعالیت سیاسی و تظاهرات در مخالفت با سیاست‌های حکومت مجاز شناخته شده‌اند، اما وقتی مردم پیرامون دریاچه‌ی ارومیه نسبت به سیاست‌های دولت در برخورد با بحران زیست محیطی دریاچه‌ی ارومیه اقدام به تظاهرات مسالمت‌آمیز کردند، همین نیروهای نظامی به شدت آنان را سرکوب و به جرم اقدام بر ضد امنیت ملی محاکمه، محکوم و به سیاه چاله‌ها انداخته‌اند.

بنابراین، امنیت اجتماعی، سیاسی، قضایی، فرهنگی، انسانی و حفظ محیط زیست از امنیت ملی قابل تفکیک نیست. برای حراست از آن باید مانع از ادامه‌ی سیاست‌ها و اقداماتی شد که این وجوه سیاسی امنیت را از مردم سلب می‌کنند. امنیت ملی بدون امنیت انسانی، قالبی بی‌محتواست. زیرا امنیت انسانی، گوهر سیاسی امنیت ملی است و این بدین معناست که بر عهده‌ی حکومت و نهادهای آن است که؛ از جسم و روان و حیات اجتماعی، فرهنگی و مادی مردم در برابر آسیب‌های مهلک و فرساینده‌ای نظیر

فقر و تهیدستی، ترس، بیماری، بی‌کار، اعتیاد، خشونت، خفقان فکری، سلب حرمت و حیثیت انسانی و تخریب و انهدام محیط زیست آنان حفاظت کند نه این که خود در تقابل با آنان باشد.

تجارب ملل نشان می‌دهد در کشوری که چند ملیت مختلف زندگی می‌کنند، ظهور جنبش‌های ملی، در صورت موفقیت و توسعه‌ی آن جنبش‌ها، بهترین زمینه را برای رشد و توسعه‌ی **دموکراسی** برای آن کشور فراهم می‌کنند. در واقع جنبش‌های دموکراتیک سراسری، پتانسیل و انرژی خود را از جنبش‌های ملی و محلی که خواهان **تقسیم** قدرت‌اند می‌گیرند. از طرف دیگر رژیم‌های مستبد و دیکتاتور هم روحیه‌ی **استبدادی** خود را از سرکوبی جنبش‌های ملی و محلی می‌گیرند. زیرا ناچار است مردم را با توطئه‌ها، منع آزادی بیان و مطبوعات، منع آزادی‌های مشروع و حقوق شهروندی، گسترش تیره‌گی و ابهام و با منع هرگونه نقدی، زمینه و بسترهای اجتماعی و سیاسی خفقان‌آور را برای اقدامات خود فراهم کند. از این جهت است که؛ تمام دون‌صفتی‌ها و ددمنشی‌های دیکتاتورها و مستبدین ناشی از سرکوبی جنبش‌های ملی و محلی است. تجارب کشورهای **ایران، ترکیه، عراق و سوریه** بر له این نظر گواهی می‌دهند.

رژیم مذهبی با حمله به **کردستان**، آرام آرام به سوی دیکتاتوری خزید. دولتی که به سوی دیکتاتوری و استبداد خزد، منشاء تمام بحران‌ها، از بحران‌های **زیستی محیطی** گرفته تا فکری، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی، مذهبی با رواج خرافات و نفاق مذهبی، تنش با جهان خارج و انزوایی جهانی است. در واقع بحران‌سازی در ماهیت و ذات رژیم مذهبی ایران یک استثنا نیست بلکه **قاعده** و از بدو حیات سیاسی رژیم تا کنون سیاست کلی آن بوده است.

لذا، به طور خلاصه بررسی می‌شود که اگر سرکوب و خشونت که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب با **اعدام‌ها** و حمله به **کردستان** شروع شد، صورت نمی‌گرفت چه اتفاق می‌افتاد؟! الان جایگاه ما، هم در داخل و هم در خارج کجا بود؟

لازم به یادآوری است که نگارنده؛ نه از سوی ملت گرد اختیاری دارد و نه وابستگی سیاسی به گروه-ها و احزاب سیاسی بلکه تنها دیدگاه‌های خود را به عنوان عضوی از جامعه‌ی گرد در مورد مسائل مطرح شده بیان کرده است. انتظار دارد ملل و خلق‌های دیگر ایران زمین نیز دیدگاه‌های خود را، به هر طریق ممکن اعلام دارند تا باب گفت و گو، به قول معروف «**دیالوگ**» بین آنان باز شود.

یک خودانتقادی

مواضع بیشتر کسانی که برما (ملل ایران) حکومت می‌کنند و حتی ناسیونالیست‌های فارسِ اپوزیسیون مخالف رژیم مذهبی، هم در داخل و هم در خارج، هنوز هم بدون درس گرفتن از تجارب گذشته، در مورد حقوق ملل در ایران، غیر اصولی، گنگ و مبهم، بدون استراتژی روشن، مغایر با مبانی حقوق بشر و جامعه‌ی دموکراتیک است. در هر مباحثی در این خصوص از بکارگیری مفاهیم و اصطلاحاتی نظیر، ملت، ملل، حق تعیین سرنوشت، جنبش ملی رهایی‌بخش، خودمختاری، فدرالیسم، کنفدراسیون، فدراسیون از سوی ملل ایران، به شدت عصبانی و هراسناک‌اند و حساسیت پیدا کرده و به هیچ عنوان حاضر به قبول این موضوع نیستند که ایران، سرزمین مغایرت‌ها، فرهنگ‌های متنوع، قومیت‌هاست، و آموزش به زبان مادری برای ملل ایران را مطلقاً قابل قبول نمی‌دانند و حتی انکار می‌کنند که چنین موارد مشابه در این جهان گسترده وجود دارد! حتی وقیح‌تر از آن اعلام آمادگی با رژیم مذهبی و مشارکت در سرکوبی ملل ایران را کرده‌اند. همه‌ی فجایعی را که رژیم مذهبی بر سر خلق‌های ایران آورده است از یاد برده و برای ادامه‌ی سرکوبی ملل ایران اعلام آمادگی می‌کنند.

رژیم مذهبی در کنار نابودی طبیعت ایران، به تخریب فرهنگ ملل ایران هم اقدام کرده است. منکر آموزش به زبان مادری برای **گُردها و آذری‌ها** و سایر ملل ایران می‌شوند. خصوصاً نگرش‌شان به برادران **آذری** ما بسیار تحقیر آمیز است که مطلقاً قابل قبول نیست. ادبیات سیاسی‌شان، در مورد حقوق ملل ایران اگر نه گویم به دور از ادب سیاسی است، حداقل بسیار غیر مسئولانه است. آنان که نگران وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور ایران‌اند، نمی‌دانند با این ادبیات تحقیرآمیز چگونه تیشه به ریشه‌ی وحدت ملی می‌زنند. به این نمی‌اندیشند که؛ **باید بشدت از رویارویی خصمانه با یکدیگر پرهیز و از اختلافات مذهبی و نژادی بین خود بطور جدی احتراز کرد و مبنای روابط را بر اصول دموکراتیک نهاد.**

ما خواهان چیزی جز لغو امتیاز و الغای بردگی، چیزی جز عدالت در همه‌ی عرصه‌های حیات اجتماعی و حل بحران‌های کشور بویژه بحران‌های **زیست محیطی** و فرهنگی و معنوی در کنار بحران-های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی با مشارکت اندیشمندان، محققان و متخصصان خودی‌که؛ از طریق هسته‌های گزینش به حاشیه رانده شده‌اند، نیستیم تا بدون غل و غش و پنهان‌کاری واقعیات را برای همه روشن کنند. قطعاً هیچ روشنفکر و دموکرات واقعی و هیچ میهن‌دوستی، بجز بنیادگرایی مذهبی حاکم، نمی‌تواند مخالف چنین چیزی باشد. حال پرسش اساسی این جاست؛ آیا ما در سیستم‌های کهنه و تجربه شده‌ی گذشته و یا در سیستم نوینی به این اهداف دست خواهیم یافت؟ درست نقد در این جا باید مسجل سازد که؛ **همه چیز بدین شیوه و نه شیوه‌ی دیگر تحقق یابد.**

تا کنون دچار اشتباهات عظیم و جبران‌ناپذیری شده‌ایم. اگر سیاست را علم بدانیم، همانا همین اشتباهات مراحل علم و ناقص‌ترین داوری‌های ماست. مسببین این اشتباهات چه کسانی‌اند؟ افراد،

اجتماع یا سیستم‌ها و یا یک کل ارگانیک و دیالکتیکی، از هر سه مقوله؟ در مبنای هر اشتباهی - در نفس کسی که اشتباه می‌کند - واقعیتی وجود دارد. ملل ایران، به استثنای **گُردها**، از سیستمی حمایت کردند که تاکنون منشاء بزرگ‌ترین **اشتباهات** یا به عبارت روشن‌تر خطاها و بحران‌های پیش‌روی ما بوده است.

فرد، حزب و یا دولتی وقتی در برابر؛ تأمین آموزش ابتدایی همگانی برابر به زبان مادری و رسمی توسط دولت، آموزش اجباری همگانی شانه خالی می‌کند؛ فرد، حزب و یا دولتی به تمام معنا فاشیست و ارتجاعی است. **ناچار نمودن کودک به دست کشیدن از زبان مادری‌اش، به معنای ناچار گردانیدن‌اش به دست کشیدن از هویت و موجودیت‌اش است.**

گُردها، آذری‌ها، ترکمن‌ها، عرب‌ها و... از همان دوران ابتدایی در درون نظام‌های انکارگرایی آموزشی ملت حاکم - هم در رژیم سلطنتی و هم در رژیم مذهبی - از هویت، تاریخ و ادبیات خویش دور گردانیده شدند و می‌شوند. ابزار اجتماعی نمودن که آموزش نامیده می‌شود، برای **گُردها**، **آذری‌ها** و... به ابزار دست کشیدن از اجتماعی بودن و هویت ذاتی خویش مبدل گشته است. آموزش به زبان مادری در **کردستان**، **آذربایجان** و مناطق سایر ملل تحت سلطه ایرانی، ممنوع گشته و زبان ملت حاکم - فارس‌ها - جایگزین زبان مادری گردانیده شده است. **باستانی‌ترین زبان‌های تاریخ به زنجیر کشیده شده‌اند.**

کار بست زبان مادری به جای آن که به عنوان ابزار اجتماعی نمودن به کار گرفته شود، به انگیزه‌ی گریز از اجتماعی بودن تبدیل گردیده است. **گُرد بودن**، **آذری بودن**، **بلوچ بودن**، **عرب یا ترکمن بودن** ... به منزله‌ی ذهنیتی فرهنگی، به جای آن که تداعی‌گر رسیدن به شعور و خودآگاهی باشد، به صورت نشانه‌ی تسلیم شدن در برابر فرهنگ ملی حاکم در آورده شده است. از این جهت ایران در مقایسه با آفریقا عقب‌مانده‌تر است.

اکنون که فشار ملل ایران برای احقاق حقوق خود در حال گسترش است، قصد دارند موضوع آموزش به زبان مادری را به **آموزش زبان مادری تقلیل** دهند. قصد دارند با این انحراف در آینده بحران دیگری نظیر بحران‌های موجود از بحران‌های زیست محیطی گرفته تا سیاسی و اجتماعی و ... در عرصه‌های مختلف، ایجاد کنند. ملل ایران که خواهان حقوق ملی و فرهنگی خود هستند باید دقت کنند؛ میان **آموزش به زبان مادری با آموزش زبان مادری** از زمین تا آسمان تفاوت وجود دارد. ملل ایران باید خواهان آموزش به زبان مادری و آموزش زبان فارسی در کنار آن باشند. درست عکس آن‌چه که ناسیونالیست‌های فارس خواهان آن‌اند، یعنی آموزش به زبان فارسی و آموزش زبان مادری در کنار آن. **هر چیزی که قرار است یاد بگیریم باید با زبان مادری خود بیاموزیم.** اکنون که می‌دانند ناچار از رعایت حقوق ملل ایران‌اند، تلاش دارند مسئله را به انحراف بکشانند.

برخی گروه‌های که مدعی پا فشاری بر روی تساوی حقوق افراد و ملل‌اند، مسئله‌ی عدم تساوی را به رشته‌ی زبان می‌کشانند، در صورتی که این مسئله را باید از جنبه‌ی دیگری مورد بررسی قرار داد. بین

مردم یا ملل در منطقه‌ی ما یک **عدم تساوی حقوق** وجود دارد که یکی از موارد آن عبارت از این است که افراد متعلق به ملل معینی از حق استفاده از **زبان مادری** محرومند. تنزل مسئله تا این حد فقط منتهی به انحراف افکار عمومی ملل تحت ستم از حقوق اساسی خود می‌شود، که به معنای تقدیس بی-عدالتی‌های تاریخی در حق ملل و کم بها دادن به مسئله‌ی ملی است. این نگرش به مسئله از سوی کسان و یا نیروهای مطرح می‌شود که بیشتر از همه تغییر وضع موجود به زیان‌شان تمام می‌شود و آنان همان ارتجاعیون، استثمارگران و طرفداران شیوه‌ی قرون وسطایی اداره‌ی امور و حکومت مطلقه‌اند. ملل تحت سلطه، در مرحله‌ی اول باید اداره‌ی امور سرزمین‌شان بدون مؤسسات **انتخابی** را غیر ممکن سازند و از هرگونه همکاری با حکام **انتصابی** خودداری کنند.

اخیراً مخالفین حقوق ملل علاوه بر کردستان نوک حمله‌ی خود را متوجه **آذربایجان** کرده‌اند. جالب است که حتی آذری‌زبانانی که در فرهنگستان زبان فارسی کار می‌کنند، با آموزش به زبان آذری مخالفت کرده‌اند. از مضامین سخنان‌شان، چنین بر می‌آید که؛ مردم آذری را مهاجر و در واقع اشغال‌گر تلقی می‌کنند. زبان آذری را با تمام تفاوت‌ها با زبان و ادبیات فارسی و با ویژگی مخصوص به خود، زبان فارسی می‌پندارند که در طول تاریخ تحت تأثیر فرهنگ اقوام دیگر به زبان فعلی آذری دگرگون شده است.

از نظر دشمنان خلق‌ها و بویژه **گُردها و آذری‌ها**، گسست از واقعیت اجتماعی خویش امری مشروع است و حتی رویدادی است در جهت ترقی. این جدی‌ترین ضربه‌ای است که به نام علم بر اجتماعی بودن زده می‌شود. وقتی پای «**گُرد بودن**» یا «**آذری بودن**» در میان باشد، گسست با **رهایی همسان** انگاشته می‌شود. به قول معروف؛ **رهایی گُردها و آذری‌ها** رهایی از «**گُرد بودن**» و «**آذری بودن**» است. خود گُردها در کشورهای اشغال‌گر کردستان و در ایران **آذری‌ها**، گسست از هویت «**خود هستی**» انسان را به حالت دستاویز و بهانه‌ای برای رهایی در آورده‌اند. گفتن این که هیچ مسئولیتی در قبال «**خود هستی**» یا **هویت** باقی نمانده است، از نظر روانشناسی به عنوان **مکانیزم دفاعی**، سبب ایجاد راحتی نیز می‌شود. نقطه‌ی مقابل این عمل نیز این است که همان افراد با هر هویتی رویارو گشته و با آن یکی شده باشند، به مواضع متعصب و کورکورانه‌ی آن هویت مبدل می‌گردند. به قول معروف، آتش داغ‌تر از کاسه. دقیقاً عمل آذری‌زبان‌های عضو فرهنگستان زبان فارسی که؛ به شدت با آموزش ملل ایران و از جمله **آذری‌ها** به زبان مادری‌شان مخالفت می‌کنند، در این چارچوب قابل تحلیل و بررسی است. آنان از «**خود هستی**» به عبارت روشن‌تر از «**آذری**» بودن خود گسسته‌اند.

نتیجه‌ی چنین اقداماتی؛ نوعی شخصیت (**گُرد یا آذری**) غافل، متقلب، جاهل، فضل‌فروش، خودناشناس، بی‌خبر از حق، ناآگاه از حقوق، غیر سیاسی، غیر طبیعی و استهلاک یافته است که از خود می‌ترسد و می‌رَمَد، خود را انکار می‌کند و تصور می‌نماید که به میزان انکار خویش

هویت انسانی مدرن را کسب خواهد کرد. با توجه به این؛ یک روند پوسیدگی گسترده در پدیده‌ی فرهنگی ملل ایران و خصوصاً گُرد و آذری جریان یافته و در حرکت می‌باشد.

در کنار اعمال خشونت‌آمیز و وحشیانه‌ی دولت‌های شوونیست بر علیه ملل تحت سلطه، آدم‌های فرصت‌طلب، جاه‌طلب، نوکرسفت و سودجو و بی‌توجه به زبان، فرهنگ و هویت خویش فراوان‌اند. چه بسا همین افراد به دلیل جهالت مطلق و سودجویی محض، در عقب‌نگه‌داشتن فرهنگ و زبان ملت خویش، نقش مخربی داشته‌اند و بعدها در نابودی گام به‌گام زبان و فرهنگ و هویت ملت خود، به مستبدترین دیکتاتورهای یاری رسانده‌اند. وقتی فردِ گُرد یا آذری و غیره با زبان غیر مادری (زبان شوونیسم حاکم یا زبان نظام سلطه) با فرزندان‌شان حرف می‌زنند تا به تصور و منطق خام‌شان در آینده لهجه نداشته باشند و یا مورد تمسخر قرار نگیرند، نمی‌دانند که؛ ضمن تجاوزز به حقوق کودکان خود، در راه امحاء فرهنگ، هویت و هستی خود و فرزندان‌شان گام بر می‌دارند و بدین‌سان سیاست‌های شوونیسم حاکم بر خود و بر علیه خود را به اجرا در می‌آورند. آنان بدانند که؛ عمل بر علیه منافع، زبان و فرهنگ خود، نهایت محرومیت از عقلانیت است. آنان فراموش می‌کنند و درک نمی‌کنند و یا نمی‌پرسند که؛ اگر مالک دنیا باشیم ولی از فقدان نفس و جوهر خاص خود رنج بکشیم برای ما چه سودی دارد؟ در هر صورت تغییر هویت قومی، که زبان یکی از نماد آن است؛ اهانت به پدران و مادرانی است که؛ از آنان متولد شده‌ایم.

روی هم رفته، هراسانی و یا هر قوم، ملت و یا گروهی اجتماعی، در هر جامعه‌ای از نوعی زبان و یا گویش استفاده می‌کند، خوار شمردن برخی از زبان‌ها و گویش‌ها تنها منعکس کننده‌ی موقعیت اجتماعی گروهی است که با سلطه بر قدرت سیاسی و اقتصادی و تجاری، زبان‌شان به زبان ملی یا معیار تبدیل شده است. این‌که آیا باید دو زبانی و یا چند زبانی را به رسمیت شناخت یا انکار کرد، یک قضیه‌ی بحث‌انگیز سیاسی است که هم‌اکنون مهم‌ترین معضل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی کشورهای ترکیه، ایران، سوریه و عراق و خصوصاً در رابطه با زبان گُردی و در ایران با زبان گُردی و آذری است. از نگرش قوم یا ملت حاکم، تحت تأثیر اگوئیسیسم و خرافات ناسیونالیستی که از سوی دولت-ملت‌ها رواج داده شده و القا می‌شود، تکلم به زبان غیر خودی و حتی کار برد واژگان زبان‌های دیگر را برابر با نفوذ بیگانه و تهدید تمامیت ارضی تلقی می‌شود. در صورتی که از نظر تاریخی هیچ زبانی در انزوا از زبان‌های دیگر تکامل نیافته است. خود زبان فارسی فعلی دیگر زبان «شاهنامه» نیست بلکه از لحاظ علمی مملو از اصطلاحات و کلمات انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و از لحاظ ادبیات حقوقی و قضایی و در حوزه‌ی دینی تقریباً نزدیک به عربی کامل است. به قول معروف فقط بود و است آن فارسی می‌باشد. از لحاظ علوم انسانی نیز به همین ترتیب است.

آذری‌های عضو فرهنگستان زبان فارسی با این نگرش به زبان خودشان (آذری) دقیقاً نگرش احمدکسروی به زبان و ادبیات آذری را تکرار می‌کنند. نگارنده با تمام احترامی که برای زنده یاد احمد کسروی به عنوان یکی از قربانیان ارتجاع سیاه و بنیادگرایی مذهبی، و جایگاه وی در تاریخ و ادبیات

ایران زمین، قائل است، اما نقد وی از زبان و ادبیات آذری را در کتاب «آذری- یا زبان باستان آذربایجان» فاقد استدلال‌های مستند، منطقی، پایه‌های علمی و تاریخی می‌داند. حتی نقد و بررسی تاریخی وی نشان می‌دهد که، ریشه‌های زبان و ادبیات آذری به زبان مادها و گردها نزدیک‌تر است تا زبان فارسی. در کتاب فوق تناقض تاریخ وجود دارد. از یک سو زبان آذری را با زبان‌های اولیه‌ی ایرانی، مادها و قبل از آن مرتبط می‌داند و از سوی دیگر زبان فارسی می‌پندارد، در حالی که صدها سال بعد از مادها، ماناها، گوتی‌ها، لولوبی‌ها، ایلامی‌ها (عیلامی)، میتانی‌ها، هوری‌ها، کاسی‌ها، ماناها، و غیره، امپراتوری هخامنشی بر صفحه‌ی تاریخ ظهور می‌کند. حتی برابر اسناد تاریخی، زبان‌ها در بین‌النهرین به ویژه در کردستان به تبع تحولات نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دچار دگرگونی‌های اساسی شدند. یا عبارت علمی؛ دگرگونی زبان خود بخشی از دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی بود. برخی از زبان‌ها بر زبان‌های دیگر تأثیر گذاشتند. مثلاً آرامی‌های بربر توانستند زبان خود را بر تمامی خاور نزدیک تحمیل کنند. به نحوی که در قرن پنجم ق.م هنگامی که پادشاهی هخامنشی در جستجوی زبانی بودند که تمامی اقوام شاهنشاهی قادر به درک آن باشند، زبان آرامی را برگزیدند. بنابراین، امپراتوری هخامنشی که خود برای تسهیل ارتباط با مردم تحت سلطه‌ی امپراتوری زبان آرامی را به عنوان زبان اداری دولت برگزیده است، پس برخلاف ادعای کسروی، اصولاً باید زبان آذری ریشه در زبان آرامی داشته باشد.

تاکنون از سوی محققان و دانشمندان زبان‌شناس آذری نقدی بر نگرش کسروی صورت نگرفته است- یا حداقل نگارنده از آن بی‌اطلاع است- که این، به معنای تأیید نگرش کسروی به زبان و ادبیات آذری از سوی آنان تلقی می‌شود.

به هر حال، نگرش کسروی به زبان آذری موجب مسرت و شادمانی بورژوازی شوونیسیم فارس شد که هنوز هم به آن استناد می‌کنند. به نحوی که در ابتدایی کتاب «آذری- یا زبان باستان آذربایجان» این جملات را در تمجید آن نوشته‌اند؛ «این کتاب که به دست شما می‌رسد اگر نیک بیندیشید به اندازه‌ی یک آذربایجان بها دارد. این کتاب به بیگانه‌پرستانی که می‌خواهند برای آذربایجان و آذربایجانی ملیت جدا، زبان جدا، تاریخ جدا بسازند با دلیل‌های دانشمندان و گواه‌هایی استوار پاسخ دندان‌شکنی داده و مشت سختی بر دهان دروغگوی آنان می‌زند. این کتاب نشان می‌دهد ملیت آذربایجانی ایرانی و زبان‌اش فارسی (آذری) است و . . .» کسانی که علاقمند به مطالعه‌ی بیشتر در این مورد باشند، می‌توانند به کتاب «زبان- مهم‌ترین و تاریخی‌ترین ابزار اجتماعی شدن انسان» اثر نگارنده، که نگاهی به فلسفه‌ی زبان و جایگاه زبان‌های آذری و کردی در خاورمیانه است، مراجعه کنند.

شوونیسیم ملی- مذهبی حاکم و اپوزیسیون مخالف آن، تمام شخصیت‌های ملی مردم آذربایجان و کردستان، خصوصاً مقامات جمهوری خودمختار آذربایجان ایران در زمان رژیم سلطنتی را چهره‌های مشکوک و مزدور معرفی می‌کنند. به این موضوع هم توجه ندارند که؛ حداقل، از زمان قاجارها تا کنون

بیشتر افرادی که در ایران در حاکمیت قرار داشته‌اند به انحاء مختلف مزدور بوده‌اند و همین نیروها بوده‌اند که نیروهای ملی و ترقی‌خواه و آزاداندیش را سرکوب و از دور خارج کرده‌اند. خود رژیم بنیادگرایی مذهبی حاکم که مدعی استقلال سیاسی است، تمام سیاست‌های آنتی‌دموکراتیک آن و سرکوبی نیروهای انقلابی - دموکراتیک به نفع منافع استعمار امپریالیستی تمام شده است. همین نیروها هستند که اقدامات سرکوب‌گرانه علیه مردم آذری توسط رژیم دیکتاتور سلطنتی را تأیید می‌کنند و سلطه‌ی دیکتاتوری بر آذربایجان را روز نجات آذربایجان می‌نامند... این را هم نمی‌گویند؛ همین نجات دهندگان آذربایجان خود مزدور و محصول کودتای نظامی سازمان سیا در ایران بودند که وضعیت فعلی ما بخشی از عمل کرد غلط آنان است که هم کانون‌های حاکمیت مردم بر سرنوشت‌شان که در آذربایجان و کردستان در حال شکل‌گیری بودند از بین بردند و هم دولت ملی مصدق را ساقط کردند که هنوز هم این آقایان خصوصاً در رابطه با سرکوبی مردم آذربایجان و کردستان؛ رقص‌کنان از شادی در پست نمی‌گنجند و سرمست‌اند. **مردم آذربایجان هم از شوکی که بر آنان وارد شد، هنوز به خود نیامده‌اند.**

رژیم مذهبی ایران هم‌اکنون، علاوه بر کردستان نگران قومیت‌های دیگر بویژه **آذری‌ها** است، اما از طریق همبستگی مذهبی و زد و بند بورژوازی آذری با هیئت حاکمه در ایران هم با جمهوری اسلامی و هم در گذشته با رژیم سلطنتی، ناسیونالیسم آذری‌ها را تحت کنترل دارند. هرچند درسال‌های اخیر تحركات آذربایجانی‌ها بیش از پیش بر نگرانی‌های دولت ایران افزوده است که تلاش دارد از طریق **آیت‌الله‌های** حوزه‌ی علمیه‌ی قم که کشور تحت نفوذ آنان اداره و کنترل می‌شود و شمار زیادی از آن‌ها آذری‌اند، بازهم برای کنترل آذربایجان از عامل مذهبی استفاده کند.

همه‌ی این سفسطه‌ها و مغالطه‌ها، در بهترین حالت برای لوٹ کردن مبارزات مردم آذربایجان و کردستان و انکار حقوق ملل است.

نگارنده فردی متعصب آذری نیست که این مطالب را بیان می‌کند، بلکه عضوی از جامعه‌ی تحت ستم **گُرد** می‌باشد که در تمام طول زندگی خود تحت سلطه و ستم ملی بوده و حتی این ستم غیر قابل تحمل را در دوران شیرین کودکی خود نیز با تمام وجود حس و لمس کرده و با توجه به این تجارب، مدافع آزادی‌های خود و مردم و به ویژه ملل تحت سلطه و از جمله مردم **آذربایجان** است و با آنان درد مشترک، حرف مشترک، منافع مشترک و دشمن مشترک دارد. خوب می‌داند؛ بعد از جمهوری‌های خودمختار **آذربایجان** و **کردستان** و پیمان مودت و دوستی آنان، هر حکومتی که در ایران سرکار آمده در پی ایجاد اختلاف در بین این دو ملت تاریخی ایران زمین می‌باشد. زیرا خوب می‌داند؛ اتحاد و اتفاق این دو قوم تحت ستم، پتانسیل اجتماعی عظیمی بوجود می‌آورد که؛ هر دیکتاتور و شوونیسمی را به وحشت می‌اندازد، چون جمعیت آنان در ایران خیلی بیش از نصف جمعیت ایران است. در آن صورت نیاز به هیچ خشونت‌ی از سوی آنان (گُردها و آذری‌ها) برای دستیابی به حقوق خود نیست، تنها در یک فضای دموکراتیک، تمام مرتجعین، شوونیست‌ها و دشمنان ملل را در پای صندوق‌های رأی، به عقب خواهند راند.

در جایی که قدرت مشترک وجود نداشته باشد، هیچ‌گونه پیشرفت، قانون، حفظ محیط زیست و عدالتی نمی‌تواند برقرار شود. پاسخ ما به مخالفین حقوق ملل این است؛ ما (ملل تحت سلطه) انسان هستیم؛ ما برای انسان بی تفاوت نسبت به خودمان، اهمیتی قائل نیستیم. بی‌حقوقی ملل و نابودی طبیعت‌شان، معلول رژیم‌های دیکتاتور است.

دو راه بیشتر در پیش‌رو نداریم؛ یا باقی‌ماندن در گنداب مستبدین و دیکتاتوران فعلی، یا گام برداشتن در راه ایجاد جامعه‌ی دموکراتیک در معنای واقعی خود. انتخاب گزینه‌ی اول به تجزیه و فروپاشی کشور منتهی می‌شود. زیرا، قرار نیست ملل ایران همیشه تحت سلطه‌ی قوانین لایتغییر باشند. هیچ قانونی وجود ندارد که در تمام دوران‌های تاریخی، ملتی را محکوم به یک شیوه‌ی زندگی کند. دیگر همه می‌دانند که یک حکومت همیشه نمی‌تواند روشی را که از دهه‌ها و سده‌ها پیش اتخاذ کرده‌اند دنبال کند. انتخاب‌گزینه دوم؛ حرکت به سوی جامعه‌ی دموکراتیک است. جامعه‌ی دموکراتیک ارتش دموکراتیک را بوجود می‌آورد و ارتش دموکراتیک مردم خود را سرکوب نمی‌کند.

به هر حال، جامعه‌ای می‌تواند پیشرفت کند که قالب و ساختارهای ارتجاعی را بشکند. زمان آن است که خردمندان عقاید گذشته‌ی خود را ارزیابی و نقد کنیم. رهایی و آزادی ملل تحت سلطه، از جمله کردها تنها یک امر خیرخواهانه و انسان‌دوستانه نیست، بلکه یک ضرورت تاریخی و یک امر حیاتی برای همه و از جمله، ملل حکم‌فرما و با تأکید جنبش کارگری و سایر جنبش‌های اجتماعی - سیاسی آن است. هم دموکراسی واقعی و هم فاشیسم سرکوب‌گر، هر دو مورد، با رهایی و آزادی یا ستم - گری و سرکوبی ملل تحت سلطه بستگی مستقیم دارد.

اساس حکومت‌های اشغال‌گرکردستان در رابطه با کردها و سایر ملل تحت سلطه، بر مبنای نوعی استیلای ستم‌گرانه - غالب و مغلوب - است که بر تهاجم مسلحانه به کردستان، بلوچستان و سایر نقاط، بنیاد گرفته است. حکومت‌هایی که در حال توحش به سر می‌برند همیشه با مردم‌شان در حال جنگ‌اند، نعمت وافر را که زندگانی جهان متمدن فراهم می‌آورد تباه می‌سازند تا بخش غیر متمدن را به اعلا درجه‌ی بربریت و توحش برسانند. چنین حکومت‌های تلاش‌شان عادت دادن ملل به جنگ و خون‌ریزی است. آنان را درگیر تعصبات و منافع می‌کنند.

ویژگی کشور و جامعه‌ای عقب‌مانده، نفوذ روحانیون و شیوخ و سایر عناصر قرون وسطای است. چنین جوامعی، هنوز دارای همان شکل اجتماعی - سیاسی‌اند که در جاهایی دیگر منسوخ شده است. اغلب آن نیروها محیط و شرایط دموکراتیک را مغایر با منافع خود می‌دانند.

هیچ اخلاق و قانونی در جهان وجود ندارد که به تواند ملتی را تا قرن‌های متمادی به امری مجبور کند، سرزمین‌اش را اشغال کند، یا دستور بدهد که جهان الی‌الابد به فلان شیوه یا به وسیله‌ی فلان دولت و یا تحت تأثیر فلان ایدئولوژی اداره گردد.

دموکراسی واقعی دربرگیرنده‌ی تمام افراد، گروه‌ها و ملل است و به هیچ‌کدام از آن‌ها تقلیل داده نمی‌شود. رعایت حقوق مساوی در شرایط مساوی، امری ضروری است. باید برای امر واحد، حکم واحد صادر

شود و تبعیض در میان نباشد. هیچ دموکراسی واقعی؛ نگهداری قهری یک ملت در مرزهای حکومتی یک ملت دیگر را تأیید نمی‌کند. تا مسئله‌ی ملی ملل تحت سلطه در داخل کشوری چند ملیتی حل نه شود، هرکسی که وابسته به ملتی تحت ستم باشد، مشارکت واقعی را در عرصه‌های مختلف و گسترده‌ی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، آموزش به زبان مادری با محتویات دموکراتیک، اقتصادی، حقوقی، هنری، اهمیت و ارزش حفظ محیط زیست و... نه خواهد داشت.

بحران‌های زیست محیطی و اقتصادی رژیم هم ناشی از سوءمدیریت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، کاهش شدید سرمایه‌گذاری‌های خارجی، رشد سرمایه‌ی تجاری- انحصاری، درمقابل سرمایه‌گذاری در صنایع تولیدی و کشاورزی، فساد گسترده‌ی مالی، رانت‌خواری، مصلحت‌گرایی به جای منطق‌گرایی و قانون‌گرایی، نقش منفی نهادهای خارج از کنترل و نظارت، مشکلات ساختاری همراه با سرمایه‌گذاری بیش از حد در بخش نظامی است.

۱- جایگاه کردستان و محیط زیست آن در شرایط اشغال

نفرت قومی، دینی، یا سیاسی بارها موجب قتل عام بی‌گناهان در خاومیان، بویژه در کشورهای اشغال‌گر کردستان شده است. در تاریخ بشر همواره کسانی را می‌یابیم که منطق زور را بر هنر آرام سیاست ترجیح می‌دهند. واقعیت این است که استعمار، شکلی از «تجاوز دائمی» از سوی قدرت‌های استعماری بر ضد ملیت «بیگانه» است. نتیجه‌ای که از این نظر به دست می‌آید این است که؛ چنین ملتی باید به دفاع از خود به پردازد و اگر قبول داریم که ملت کُرد در ترکیه، عراق، سوریه و ایران، گرفتار استعمار است، مسلماً رأی به لزوم دفاع مشروع خواهیم داد. در چنین شرایطی درخواست خلع سلاح از جنبش کُرد که از سوی دشمنان کُرد مطرح می‌شود، تلاشی است برای تداوم استعمار کردستان.

در جهانی که همه بدان متعلق‌ایم چه اتفاق می‌افتد؟! چگونه می‌شود یک قوم، ملت یا جامعه‌ای تحت سلطه، نظیر کُردها و . . . در برابر نابرابری‌ها و در جهت احقاق حق خود مبارزه می‌کند و چگونه طرف مقابل جهت حفظ وضع موجود به سرکوبی وحشیانه‌ی این مبارزات می‌پردازد، چه منافعی را برای خود متصور است که ملتی را نسل‌کشی می‌کند؟ اگر این موضوع را با وضعیت کُردها در عراق و یا یهودیان در زمان هیتلر مقایسه و تطبیق دهیم می‌توانیم برخی از علل نسل‌کشی‌های صورت گرفته را روشن کنیم. در چنین جوامعی یا به عبارت دیگر سلطه‌ی حاکم بر چنین جوامعی، هیچ‌گاه سود و زیان رعایت حقوق ملل و تساوی در حقوق با روش‌های سرکوب‌گرانه دقیقاً محاسبه نشده است. برای تعیین و سنجش چنین محاسباتی عراق یک آزمایشگاه است در برابر ما که می‌تواند برای دولت‌های ترکیه، ایران و سوریه که دارای چنین ویژگی‌های هستند، تجربه‌ی مفیدی باشد. به روشنی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که؛ ژینوساید (نسل‌کشی) یک ملت زیان دو سویه دارد و عوارض و زیان‌های وحشتناکی را برای همه در بردارد. در تحلیل این موارد به هیچ‌وجهی نباید عامل اقتصادی را نادیده گرفت. هر کار و اقدامی بدون محاسبه قطعاً نتایج نامطلوبی به بار می‌آورد. در عمل ژینوساید، همه‌ی امکان‌های ممکن برای ادامه‌ی حیات یک ملت، قوم و جامعه‌ی تحت سلطه، نظیر تغذیه، امرارمعاش، دفاع، محیط زیست، منابع و . . . نابود می‌شوند. نظیر تخریب روستاها و طبیعت- کردستان و یا غارت آن، از بین بردن امکان همکاری بین مردم با انحلال سازمان‌ها و نهادهای مردم.

چگونه نظام‌های سلطه می‌توانند بخشی از مردم را برعلیه بخش دیگر به چنین جنایاتی وادارند؟ افکار، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، باورهای مذهبی و ایدئولوژیکی، تحریف‌ها، وارونه جلوه دادن حقایق، همگی

تلاش‌هایی برای تطبیق با شرایط محیطی هستند تا مردم را به راهی که می‌خواهند ببرند. از این طریق جنگ، آدم‌خواری، شکنجه، سرکوب و آواره کردن، زنده بگور کردن، شیمیایی باران کردن، برحسب یکی از کارکردهای مفید در سطح وسیع اجتماعی تبیین می‌گردد.

انسان‌ها را باید به عنوان فرآورده‌های یک میراث تکاملی طولانی در نظر گرفت. براین اساس روشن است که؛ رفتار اجتماعی ما بیشتر بر یادگیری است و توانایی یادگیری ما می‌تواند بسیار سریع‌تر از گزینش طبیعی دگرگونی‌های رفتاری ایجاد کنند. ذخیره‌ی رفتاری انسان‌ها از طریق فرهنگ انتقال می‌یابد نه از طریق ژن‌ها. رفتارهایی که برای ما باقی‌مانده‌اند بیشتر برای گروه‌ها ارزش داشته‌اند تا افراد، زیرا فرهنگ دارای گروه‌های اجتماعی است. در نتیجه، هرچند فرهنگ از طریق یادگیری انتقال می‌یابد، اما آنچه که برای ما به ارث می‌رسد، استعداد ذاتی برای یادگیری و انتقال برخی از قواعد و باورهای فرهنگی به زبان قواعد و باورهای دیگر است.

اشغال‌گران کردستان با بنیان نهادن حاکمیت مبتنی بر نژادپرستی، شوونیسم و فاشیسم و اخیراً شکل مذهبی آن، کوشیده‌اند فریاد آزادی‌خواهی و رهایی بخش ملت گُرد را در گلو خفه و با پشتیبانی امپریالیسم، قیام ملت گُرد را زنده به گور نمایند. وضعیت گُردها که توسط دولت‌های اشغال‌گر و با حمایت اروپا و آمریکا (ناتو) تجزیه گشته است و به انحاء مختلف رفتار نابودی و آسیمیلیسیون و ژینوساید است، یک فاجعه‌ی تمام عیار می‌باشد. هم پاک‌سازی فیزیکی و هم فرهنگی‌شان ادامه دارد. گویی گُردها موجوداتی هستند که در حال مرگ اند، در وضعیتی اند که نمونه‌ی مشابه آن در جهان وجود ندارد. از نظر ذهنی و جسمی تجزیه گشته. در جامعه‌ی گُرد نه زندگی سنتی قدیمی جریان دارد و نه زندگی مدرن. به همین دلیل رفتار یک فاجعه‌ی همه جانبه می‌باشد. آنچه که در کردستان جریان دارد با هیچ یک از بربریت‌های که در تاریخ روی داده‌اند قابل مقایسه نیست.

تاکنون کشورهای اشغال‌گر کردستان با اعمال استعمار داخلی، آسیمیلیسیون (هضم فرهنگی)، کوچ اجباری جمعی، جنایات سازمان یافته، نفی حقوق ملی، انهدام جمعی، لشکرکشی نظامی، اعلام جهاد، جنایات پزشکی، شیوع فساد اخلاقی، رواج اعتیاد، غارت اقتصادی، ممنوعیت زبان، تحقیر فرهنگ ملی، جا به جایی قومی و . . . در تدارک نابودی ملت گُرد بوده و هستند. همه‌ی این اقدامات «ژینوساید» به معنای کشتار و قتل عام جمعی است.

ساده‌ترین کشتار جمعی، همان قلع و قمع فیزیکی است که با هدفی خاص انجام می‌گیرد. انواع دیگر کشتار جمعی به طُرق فرهنگی، ملی، بیولوژیکی، اقتصادی، ویرانی طبیعت و جغرافیایی نیز می‌باشد. کشتار و قتل عام سرخ پوستان توسط مهاجران آمریکا، قتل عام ارمنی‌ها و گُردها توسط ترک‌های عثمانی، شیمیایی باران، زنده به گور کردن و کوچاندن اجباری گُردها در عراق، ترکیه و سوریه و جایگزین کردن اعراب و ترک‌ها به جایی آنان به منظور پاک‌سازی سرزمینی از قوم و یا ملتی خاص مشابه مورد فلسطینیان توسط اسرائیل، کشتن یهودیان با گازهای شیمیایی توسط آلمان نازی، حتی به

حاشیه راندن **گردها** از اداره‌ی امور خود و در سرزمین خود توسط **هسته‌های گزینش** در ایران و امتحان تست در کشورهای دیگر در مورد **گردها**، ژینوساید اداری به حساب می‌آید.

در واقع ژینوساید، **زیر پا نهادن حقوق جمعی انسان‌هاست**. **هم‌چنان که کشتن انسان‌ها مبین انکار حق حیات است**، به معنای تحقیر تمام انسانیت نیز است.

به دنبال تجزیه‌ی کردستان در جنگ جهانی اول، اشغال‌گران کردستان، تلاش همه جانبه‌ی خود را برای محو **گردها** به کار بستند و با طراحی و اجرای برنامه‌های کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت، فعالانه وارد عرصه‌ی نابودی نام **کردستان** (ژینوساید جغرافیایی) شدند. کشتار جمعی تنها در دوران جنگ صورت نمی‌گیرد، بلکه در دوران صلح نیز با روش‌های گوناگون و گاه با آرامش کامل، مانند برخورد با هم‌میهنان **آذری** ما و دور کردن ملت **گرد** از هرگونه اداره کردن امور دولتی توسط رژیم مذهبی در ایران، عملی می‌شود. در برابر عمل ژینوساید، هر ملتی که قربانی این جنایات باشد، حق **دفاع** از خود دارد و مقاومت در برابر نابودی برای آن ملت، امری مشروع است.

هر ملتی در هرکجا باشد حق دارد که در عین دفاع از سرزمین و خاک خود، از هویت خویش پاسداری کرده و در شرایط صلح به توسعه‌ی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی خود بیندیشد، برنامه‌ریزی کرده و عمل نماید. **ژینوساید اداری** به معنای دریغ داشتن همه‌ی این امور از ملت **گرد**، خصوصاً در ایران است.

نابودی جمعی گروه‌های ملی، جوامع دینی و جوامع نژادی، نابودی بخشی از انسانیت است. کشتار جمعی ضد بشری‌ترین و وحشیانه‌ترین اقدامی است که از سوی دشمنان انسانیت و بشریت مجری می‌شود و بدتر از آن سکوتی است که مدافعان حقوق بشر با قربانی کردن حقیقت در مسلخ مصلحت، خصوصاً در مورد ملت **گرد**، به تجدید و تشدید آن دامن می‌زنند.

ژینوساید، تنها نابودی فیزیکی یک جمعیت ملی، نژادی یا مذهبی نیست بلکه شامل مجموعه‌ی اقدامات دیگر نیز هست. ژینوساید **فیزیکی** به معنای قتل عام به هر نوع و هر شکل و با استفاده از هرگونه سلاحی است. ژینوساید **بیولوژیکی** به معنای جلوگیری از رشد گروه‌های خاص از اجتماع مانند جدا کردن زنان و مردان و از هم پاشیدن نظام خانواده است که در ترکیه و توسط رژیم بعث در عراق اعمال شد. توزیع مواد مخدر و گسترش اعتیاد با انگیزه‌های سیاسی و بی‌اراده کردن مردم **گرد** توسط رژیم مذهبی در شرق کردستان در مقوله‌ی ژینوساید بیولوژیکی می‌گنجد. برابر قوانین جهانی، بند دوم پیمان‌نامه‌ی ۱۹۴۸، **تهاجم فکری، جعل تاریخ، شیوع فساد، اعتیاد و . . .** در یک جامعه‌ی بخصوص، ژینوساید محسوب می‌شود. دکتر مجید جعفر می‌گوید؛ «**کولونیالیسم و روابط استعماری حاکم بر بخش‌های مختلف کردستان، تمام شئون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و روانی مناطق گردنشین را در بر گرفته است**».

حتی در زمان نوشته شدن این سطور، اخبار متعددی از قتل‌های مشکوک دانشجویان **گرد** از دانشگاه‌های تهران و همدان گرفته تا میاندوآب و ارومیه منتشر می‌شد که آخرین مورد آن تا پایان

زمستان ۱۳۹۲ مورد **شیدا حاتمی** در دانشگاه نازلوی ارومیه بود. همه‌ی این موارد از سوی رژیم مذهبی خودکشی اعلام می‌شد. حتی مزدورانی نظیر **عابد فتاحی** که با رأی مردم گرد از ارومیه به مجلس فرمایشی رژیم راه یافته، کاسه‌ی داغ‌تر از آش شده و قبل از مقامات رژیم، قسم یاد کرد که شیدا حاتمی خودکشی کرده است. عابد فتاحی قبلاً نیز چنین دسته‌گلی در مورد دانش‌آموزان سوخته شده‌ی دبستان **شین‌آباد** پیرانشهر نیز به آب داده بود.

هرچندکه طبق رسم و رسوم و عادات همیشگی رژیم مذهبی، اجازه داده نشد که چگونگی مرگ شیدا از سوی پزشکان بی‌طرف و با وجدانی نظیر زنده یاد دکتر **پوراندرجانی** پزشک زندان کههریزک که به خاطر پایداری بر وجدان و قسم پزشکی خود، قربانی رژیم مذهبی شد، مورد بررسی قرار گیرد، اما تجارب رژیم مذهبی، نظیر قتل‌های زنجیره‌ای، ترورهای خارج از کشور، قتل زنان در مشهد و کرمان، قتل‌های زندان کههریزک که خودکشی خوانده می‌شد و موارد فراوان دیگر نشان می‌دهد، این موارد نیز قتل‌های سازمان یافته از سوی عوامل رژیم به منظور وادارکردن دانشجویان گرد به خودداری از ادامه‌ی تحصیل است. زیرا اشغال‌گران کردستان عملاً نشان داده‌اند که از آگاهی جوانان گرد هراسناک‌اند. بدین‌گونه روشن می‌شود که؛ **ژینوساید در کردستان تحت اشغال، تمام شیون زندگی ملت گرد را شامل می‌شود.**

کشورهای اشغال‌گر کردستان، علیرغم تمامی اختلافات، یک وجه مشترک دارند و آن، توافق کامل بر سر نابودی کردها و ویرانی کردستان است. قطعنامه‌ها و بیاننامه‌های فراوانی میان کشورهای اشغال‌گر کردستان جهت اتخاذ یک سیاست مشترک علیه کردها امضاء شده که محور اصلی تمام این بیانیه‌ها نیز سرکوبی جنبش‌رهایی بخش کردستان به هر شیوه‌ی ممکن بوده است. وقتی رژیم مذهبی برآمده از انقلاب ملل ایران، این سیاست‌های رژیم سلطنتی را با ترکیه ادامه می‌دهد و بسیار وحشیانه‌تر و سازمان یافته‌تر و گسترده‌تر بر علیه کردها اقدام و مرتکب جنایات وصف‌ناپذیر می‌شود، دیگر برای کردها «**انقلاب اسلامی**» نمی‌تواند مفهومی داشته باشد یا اوضاع را به نحو دیگری دگرگون کرده باشد.

یک‌پارچگی و اتحاد ملل ایران در خلق انقلاب عظیم را به بازی گرفتند و تمام آن همبستگی در سطحی عالی را به نفاق و تفرقه و چند دسته‌گی تبدیل و انقلاب ملل ایران را با انحراف از مسیر اصلی‌اش به یک انقلاب جعلی تغییر دادند. **باید ضد چنین انقلاب جعلی بود!**

هر زمان جنبش‌رهایی بخش ملت گرد به مرحله‌ای از قدرت و نفوذ رسیده باشد که با گردآوری پتانسیل‌های لازم نقش محوری برای رهایی ملت گرد از ستم اشغال‌گران ایفا کند، اشغال‌گران کردستان با همکاری آشکار و با یاری خواستن آشکارا از قدرت‌های جهانی، اروپا و آمریکا (ناتو) تمام نیروی خود را برای سرکوبی جنبش ملت گرد جمع‌آوری کرده‌اند و حتی برای حصول نتیجه امتیازات فراوانی هم به بیگانگان داده‌اند. مزدوری رژیم پهلوی در برابر غرب به منظور سرکوبی جمهوری کردستان در مهاباد، قرارداد الجزایر و در یوزگی ژنرال‌ها و مقامات سیاسی ترکیه در کاخ سفید نمونه‌های آن‌اند.

گُردها هرگز به وضع موجود عادت نکرده‌اند. آن‌ها در حافظه‌ی تاریخی خود، این نکته را فراموش نکرده‌اند که کردستان سرزمین تجزیه شده است که تنها به خاطر منافع استعمار در خاورمیانه چند پاره شده است. کمال میراودلی می‌گوید؛ «اشغال‌گران کردستان خود می‌دانند کردستان هرگز راضی به تجزیه و الحاق به کشورهای اشغال‌گر نبوده است. بنابراین با عقب‌نگهداشتن کردستان از نظر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی تلاش فراوان می‌کنند گُردها را از یکدیگر بریده و سرانجام در نظام سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود ذوب نمایند.»

ممنوعیت صحبت به زبان مادری، جعل تاریخ یک ملت، از هم‌پاشیدن یک پارچگی قومی (تجزیه‌ی کردستان)، تخریب اماکن باستانی و آثار تاریخی که معرف میراث ملل تحت سلطه باشد، ژینوساید فرهنگی تلقی می‌شود. زمانی که ناسیونالیست‌های فارس زبان و ادبیات ترکی در آذربایجان را فارسی دگرگونی شده می‌خوانند و یا با تمسخر آن تلاش در تحریم صحبت کردن به آن از سوی گویندگان‌اش دارند، اقدامی است در راه ژینوساید آن.

قربانی ژینوساید، قوم، ملت، اجتماع، نژاد یا گروهی از پیروان مذاهب مختلف‌اند که با شیوه‌های گوناگون هدف قرار می‌گیرند. ویرانی شهرها، روستاها، اماکن تاریخی، آثار باستانی، سرچشمه‌های تمدن، شیوع فساد، فحشا، بی‌کاری، اعتیاد، قتل عام روشن‌فکران و دانشجویان و دگراندیشان، ایجاد بحران و آشفته‌گی فکری، گسترش تیرگی و ابهام، وادار کردن مردم به سکوت از هر طریق ممکن چه با شیوه‌های اقناء ایدئولوژیکی و یا با اقدامات فیزیکی و زورگویی، ویرانی و تخریب طبیعت، ایجاد بحران‌های زیست محیطی و... از نتایج ژینوساید است.

همه‌ی این موارد اقداماتی است که رژیم مذهبی از کردستان و آذربایجان گرفته تا سیستان و بلوچستان انجام می‌دهد که روشن می‌کند، کشتار جمعی به انحاء مختلف صرفاً مربوط به دوران جنگ نیست و در زمان صلح نیز انجام می‌گیرد.

به راحتی درمی‌یابیم که ملت گُردها، یک قربانی ملی ژینوساید توسط کشورهای اشغال‌گر کردستان در زمان‌های گوناگون، مقاطع مختلف و یا با ابزارهای ویژه است. کشتار فیزیکی، ذوب ملیت، نابودی فرهنگی و اقتصادی، **اکوساید** (نابودی اکوسیستم)، **بیوساید** (نابودی حیات)، استفاده از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی، ویران کردن اماکن مقدسه، آثار کهن تاریخی، سیاست‌های تهجیل (جاهل کردن مردم)، تعریب، تفریس و ترک کردن در عراق، سوریه، ایران و ترکیه، تلاش برای تغییر مذهب مردم، عقب‌نگهداشتن اقتصادی، اجتماعی، شیوع فساد، بی‌کاری، اعتیاد و... همه و همه سیاست‌های است - که در زمان‌های مختلف از طرف اشغال‌گران کردستان در بخش‌های مختلف کردستان طراحی و اجرا شده است. جامعه‌ی یک‌سان جامعه‌ای است که دچار نسل‌کشی گشته است. محروم باقی گذاشتن از تاریخ، اقتصاد، مدیریت و ذهنیت، حداقل به اندازه‌ی نسل‌کشی‌های فیزیکی و فرهنگی مؤثر و بی‌رحمانه می‌باشد. **دراکوساید دریاچه‌ی ارومیه هم‌میهنان آذری ما هم این بار بی‌بهره نبودند.** به استناد گزارش‌های مختلف در خصوص اوضاع دریاچه‌ی ارومیه؛ پنج الی هفت میلیون یا به استناد سخنان

رئیس جمهور ایران (روحانی) چهارده میلیون انسان در پیرامون دریاچه‌ی ارومیه در خطر کوچ اجباری‌اند که؛ پراکندگی جمعیت گُردها و آذری‌ها به لحاظ به هم خوردن ترکیب جمعیت‌شان، حادثه‌ای نیست که رژیم مذهبی را خوش نیاید. به راحتی به اهدافی (ژینوساید جغرافیایی گُردها و آذری‌ها) دست می‌یابد که از هیچ طریق دیگری برای آن ممکن نبود.

ویران کردن آبادی‌ها در کردستان و غارت اموال و ثروت ملی ملل ایران از طریق دزدی‌های سرسام‌آور که در رژیم مذهبی ایران به یک عرف تبدیل شده، عرفی که پیگرد قانونی هم ندارد به منزله‌ی ژینوساید اقتصادی ملل ایران است. ژینوساید اقتصادی منتهی به فروپاشی تولید ملی، انسجام ملی و نابودی فرهنگ ملی می‌شود. بکارگیری سلاح‌های شیمیایی بر علیه گُردها در عراقِ زمان صدام حسین و در بخش‌های از شمال کردستان توسط ارتش ترکیه، در سردشت از طرف ارتش عراق، علاوه بر نابودی انسان‌ها و جانوران، به نابودی اقتصادی هم منتهی می‌شود.

بحران زیست محیطی دریاچه‌ی ارومیه ناشی از سیاست‌های غلط رژیم مذهبی، علاوه بر نابودی مناطق و ویرانی اقتصادی، منتهی به اکوساید (نابودی اکوسیستم) می‌شود. نابودی مکان‌های آباد پیرامون دریاچه‌ی ارومیه منجر به بیوساید (نابودی حیات) می‌گردد.

برابر قطعنامه‌ی مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد؛ «تمام خلق‌های جهان، حق تعیین سرنوشت دارند و کلیه‌ی کشورهای عضو سازمان ملل متحد، ملزم هستند به این حق احترام به گذارند. آن‌ها وظیفه دارند تمام تلاش خود را برای احقاق حق طبیعی ملت‌ها (حق تعیین سرنوشت) بکار گیرند» گُردها در ایران بعد از انقلاب خواهان این حقوق بودند که از سوی رژیم مذهبی سرکوب و سایر ملل ایران با غفلت از این حقوق خود، دوشادوش رژیم مذهبی در سرکوبی ملت گُرد مشارکت داشتند. بویژه برادران آذری ما بیش از همه با این حقوق خود بیگانه و در سلب حقوق دیگران (گُردها) پیش‌گام و به رژیم مذهبی پیوستند. تقریباً، تمام کسانی که در کردستان بر علیه گُردها می‌جنگیدند، داوطلبان جهاد علیه گُردها بودند نه سربازان اجباری یا مزدور. آنان فراموش کردند که این کشور، میهن گُردها هم هست. یا به عبارت روشن‌تر، کهن‌ترین و اصلی‌ترین صاحبان ایران زمین گُردها هستند.

بند ۷۳ منشور سازمان ملل متحد با تأکید مجدد بر حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، خلق‌های جهان را به بهره‌مندی از مواهب خلقت در محیطی امن و توأم با صلح و آرامش دعوت می‌نماید تا جهان در پرتو صلح به تعالی فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دست یابد. منشور ملل متحد عملی شدن این بند را منوط به رعایت حقوق سیاسی مشروع ملت‌های جهان می‌داند. بنابراین کشورهای اشغال‌گر کردستان که همگی از اعضاء سازمان ملل متحد و مدعی رعایت حقوق بشر اسلامی و دموکراسی نیز می‌باشند، موظفاند حق گُردها و سایر ملل را برای تعیین سرنوشت برسمیت بشناسند.

ملت تُرک در آذربایجان، نوادگان بابک خرم‌دین، ستارخان، باقرخان، محمد خیابانی و پیشه‌وری‌ها، ضمن این‌که نسبت به همه‌ی این حقوق، از خود بیگانگی نشان داد، حتی در رکاب حسنی‌ها و سایر

مرتجعین در سرکوبی ملت گرد هم که خواهان این حقوق خود بود، مشارکت کردند. به این موضوع هم توجه نکردند که دارند، نیروی متحد و پشتیبان خود را برای کسب حقوق اساسی خود از دست می‌دهند و ندانستند کسانی که امروز کردها را سرکوب می‌کنند، فردا خود آنان را سرکوب خواهند کرد. داستان هم‌میهنان آذری ما به این ضرب‌المثل قدیمی می‌ماند که؛ «به یکی گفتند بیا تا ترا خوشبخت کنیم، گفت، امروز نه فردا».

در کردستان اشغال شده، کردها نه تنها قربانی ژینوساید هستند، بلکه دشمنان ملت گرد، هم‌زمان «اکوساید» و «بیوساید» را نیز در مناطق گردنشین انجام می‌دهند (سیاست زمین سوخته و نابودی بیولوژیکی). اکوساید مکان جغرافیایی ویژه‌ای را به نابودی می‌کشاند که مانند دریاچه‌های ارومیه، هامون، باتلاق گاوخونی، خشک شدن روخانه‌های زاینده رود و کارون، باتلاق‌ها و هورهای خشکیده جنوب عراق، همیشه این احتمال وجود دارد که شدت عملیات و یا عوارض ناشی از آن به گونه‌ای باشد که یک اکوسیستم را بطور کامل نابود و یا در مقیاس گسترده‌ای مختل نماید. اکوساید اگرچه در یک منطقه‌ی جغرافیایی ویژه انجام می‌شود، اما تبعات زیستی آن، دیگر مناطق جغرافیایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در بحران زیست محیطی دریاچه‌ی ارومیه چنین چیزی پیش‌بینی شده است. خشک شدن دریاچه‌ها، منحرف کردن مسیر رودخانه‌ها، پرکردن چاه‌های آب، آلودگی آب آشامیدنی نظیر آلودگی زمستان ۱۳۹۲ در قلب سیاست رژیم مذهبی (تهران) با نشت فاضلاب به داخل لوله‌های آب آشامیدنی که به مسمومیت هزاران انسان منجر شد، یا جاری شدن فاضلاب پادگان‌های سپاه به داخل سد لتیان که یکی از مهمترین منابع آب آشامیدنی تهران بزرگ است، مردم ایران را در معرض تهدید جدی قرار داده است.

در سال ۱۹۷۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه‌ای، استفاده از هرگونه سلاح یا سیاستی را که منجر به زیان رساندن به نسل یا نسل‌های بعدی، زمین‌های آباد و منابع آب شود ممنوع کرد. در بند نخست این پیمان‌نامه آمده است؛ «تمام کشورهای امضاء کننده‌ی این پیمان‌نامه موظف‌اند از بکارگیری ابزارهایی که اکوسیستم را به نابودی می‌کشاند چه در شرایط جنگ، چه در شرایط صلح خودداری کنند» اما رژیمی که به قوانین ارتجاعی مصوب خود هم احترام قائل نیست و فتوای یک آخوند به راحتی در جایگاهی فراتر از قانون جایی می‌گیرد، چگونه می‌توان انتظار داشت به قوانین بین‌المللی پایبند باشد؟! در بند دوم همین پیمان‌نامه آمده است: «هر اقدامی که منجر به تغییر شرایط طبیعی زمین، آب و هوا شود، اکوساید محسوب شده و ممنوع است».

ژینوساید در عصر حاضر نیز بدون جنگ علیه بسیاری از ملت‌ها در حال طراحی و اجراست. در جهان امروز ملت‌گرد بزرگ‌ترین قربانی ژینوساید است. اما مللی هم نظیر آذری‌ها در ایران متوجه ژینوساید فرهنگ، زبان و قومیت خود، که به آرامی صورت می‌گیرد، نیستند و یا بی‌تفاوت‌اند.

اشغال‌گران کردستان، جنگی ابدی علیه ملت کُرد آغاز کرده‌اند، پروسه‌ی نابودی ملت کُرد به شیوه‌های گوناگون دنبال می‌شود و ساختار حیات فکری و اجتماعی نه تنها مردم کردستان بلکه ملل حکم-فرما برکردستان نیز بر اثر هجوم همه جانبه و دون‌صفتی‌ها و ددمنشی‌های اشغال‌گران دچار آشفتگی گشته است.

تا کنون تلاش‌های فراوانی در سطح بین‌المللی به عمل آمده تا قوانین داخلی کشورها با قوانین بین‌المللی منطبق شوند. پروفیسور بوتیگیویچ می‌گوید؛ «لازم است مکانیسم هماهنگی برای انطباق قوانین داخلی کشورها و قوانین بین‌المللی ایجاد شود تا سیستم قانون واحدی بر فعالیت‌ها و اقدامات کشورها، دولت‌ها و جمعیت‌ها نظارت نماید».

غالب کشورهای جهان پیش از جنگ جهانی دوم با در نظر گرفتن قوانین بین‌المللی، قوانین داخلی خود را به طور نسبی با نظام جهانی هماهنگ کردند. قانون بلژیک در اصل ۶۸ و قانون سویس در اصل ۱۳ معاهدات و قطعنامه‌های بین‌المللی را به عنوان بخشی از قوانین داخلی خود پذیرفته‌اند. بسیاری دیگر از کشورهای جهان نیز پس از جنگ جهانی دوم پذیرش پیمان‌نامه‌های بین‌المللی را بنام قانون، آغاز کردند. در اصل ۴۵ قانون اساسی آلمان آمده است؛ «**کلیدی قوانین مصوب بین‌المللی، بخشی از قوانین داخلی تلقی شده و کلیدی ساکنان آلمان موظف‌اند به این پیمان‌نامه چون قانون اساسی آلمان احترام بگذارند**».

کشورهای اشغال‌گرکردستان، به دلایل مختلف از جمله؛ عدم ثبات سیاسی، ماهیت استبدادی حکومتی، قدرت فراوان نظامیان در ساختار سیاسی و مهمتر از همه «**فقدان مشروعیت قانونی و حقوقی در حکومت برکردستان**» و سایر ملل و خلق‌ها، کلیدی قوانین بین‌المللی را زیر پا گذارده و غالباً متهم به نقض حقوق بشراند. این هم درحالی است که در مقدمه‌ی منشور سازمان ملل متحد چنین آمده است: «**برای استقرار عدالت و امنیت و عملی ساختن پیمان‌نامه‌ها و قوانین بین‌المللی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌ایم تا در دنیایی آزاد به تعالی بشر یاری رسانیم**».

ملت کُرد هم‌چون سایر ملل دارای حقوقی است و تا زمانی‌که این حقوق اعاده نشود، برابری و مساوات با ملل دیگر برای کُردها شعاری بیش نخواهد بود. کشورهای اشغال‌گرکردستان و جامعه‌ی جهانی، سرانجام باید به پذیرند کردستان سرزمینی تجزیه شده و ترکیه، سوریه، عراق و ایران در اشغال کردستان و تداوم سلطه بر ملت کُرد، هیچ حق مشروعی ندارند. دفاع ملت کُرد و مبارزه‌ی آن برای رهایی از سلطه و اشغال، هم‌چون تمامی جنبش‌های آزادی بخش تاریخ، خصلتی حق‌جویانه داشته و با تعریف واقعی انسان، حقی کاملاً طبیعی است. رفتار اشغال‌گران با ملت کُرد عبارت است از؛ وحشی‌گری، اقدام به خشونت با قتل عام، گلوله‌باران، اسارت، زندان، تجاوز به زنان، کوچ اجباری، تبعید سیاسی، تبعیض نژادی و تبعیض دینی و مذهبی که همه‌ی این موارد اقدام علیه انسانیت محسوب می‌شود. جنبش‌رهایی بخش ملت کُرد بر علیه این بیدادگری‌هاست که علاوه بر اشغال‌گران کردستان، حتی از سوی دنیای به اصطلاح متمدن، آمریکا و اروپا هم (ناتو)، «**تروریسم**» تلقی می‌شود.

جامعه‌ی بین‌المللی هنوز نتوانسته است در تصمیم‌گیری‌های خود راجع به کردستان، با قاطعیت به تجزیه‌ی کردستان، اشغال سرزمین‌گردها و استعمار مادون کلاسیک‌گردها اعتراف کند. جمعیت‌های دفاع از حقوق بشر هنوز تحت تأثیر القائنات سیاسی، کردستان تحت اشغال عراق را کردستان عراق، کردستان تحت اشغال ترکیه را کردستان ترکیه، کردستان تحت اشغال سوریه و ایران را نیز کردستان‌های سوریه و ایران می‌نامند که متأسفانه، بیشتر کردها هم هنوز از این ادبیات پیروی و آن را تکرار می‌کنند، درحالی‌که تاریخ قرن بیستم از تجزیه‌ی کردستان در سال‌های دهه‌های دوم و سوم قرن بیستم میلادی و بزرگ‌ترین معامله‌ی امپریالیسم درخاورمیانه به دنبال «ننگ‌نامه‌ی لوزان» یاد می‌کند. بنابراین قوانین بین‌المللی نیز در برخورد با مسئله‌ی کردها و کردستان با اتخاذ مواضعی بعضاً ناآگاهانه و غالباً مصلحت‌جویانه، حقیقت این ملت دربند را خواسته یا ناخواسته مخدوش می‌نمایند.

به نقل از کتاب ارزشمند «ژینوساید ملت کرد»، یک نکته را نباید فراموش کرد: «با فرمان نمی‌توان عضو خانواده‌ای یا جزء ملتی شد. خونی که از بدو تولد در رگ‌های انسان جریان دارد تا پایان عمر با او باقی می‌ماند. ملت کرد برده‌ی هیچ قومی نیست. کرد، برده‌ی نژاداش، زبان‌اش، عقایدش، مسیر رودخانه‌هایش و جهت سلسله کوه‌هایش است. این ارزش‌ها به عمق وجود وی شکل می‌دهند و او را از اعراب، ترک‌ها و فارس‌ها متمایز نگه می‌دارند».

امپریالیسم گرچه در دهه‌ی بیست میلادی سرزمین کردستان را از نظر جغرافیایی تجزیه کرد، اما هرگز نیاموخت که کرد یک ملت است و ملت نیز یک روح، و کالبد را می‌توان تجزیه کرد اما روح را هرگز... ملت کرد نیز از این واقعیت مستثنی نیست.

۲- بحران زیست محیطی در سطح جهانی

بررسی تغییرات زیست محیطی در دوران سرمایه‌داری معاصر ضرورت دارد. تحقیق و پژوهش در این مقوله در گذشته می‌توانست به جلوگیری از بیشتر بحران‌های زیست محیطی که عامل انسانی در آن نقش دارند، کمک کند. هم‌چنین، این تحقیق و پژوهش ما را به راه‌حل‌های معقول، منطقی و عملی رهنمون می‌شود. رسانه‌ی ملی (صدا و سیما)، نشریات، مطبوعات و مجلات کشوری در ایران، در این خصوص به طور جدی قصور کرده‌اند. در نظام آموزش ملی کشور، آموزش و بررسی بحران‌ها و تغییرات زیست محیطی جایگاهی ندارد. چنین به نظر می‌رسد؛ بحران‌های زیست محیطی که تا این حد مهم‌اند برای رژیم مذهبی- با ارجاع آن به سرنوشت و تقدیر الهی و بدون توجه به عامل انسانی- حتی ناشناخته است، چه رسد به این‌که بخواهند از امروز فکری به حال فردای آن بکنند. در خطابه‌های رهبری کشور، خبری از اهمیت مسائل زیست محیطی چندان دیده نمی‌شود. در موارد قبلی نظیر زلزله‌های شدید در بم، در شمال (رودبار)، در آذربایجان و اخیراً بحران زیست محیطی دریاچه‌ی ارومیه و بحران آب و ... روشن شده که؛ چنین رژیمی توان مدیریت هیچ بحرانی را ندارد. رژیمی که نمی‌تواند خودش را مدیریت کند، چگونه می‌تواند بحران‌های زیست محیطی پیش‌رو را حل کند. هم اکنون به دنبال پایین آمدن آب‌های زیر زمینی تا حدود ۷۰٪ و بحران کم‌آبی، امنیت غذایی کشور ایران را تهدید می‌کند. کاهش آب‌های زیر زمینی بسیاری از دشت‌های کشور را تهدید می‌کند. از سوی دیگر آلودگی آب‌های زیر زمینی به خطر جدی تبدیل شده است که پاک‌سازی آن بسیار مشکل است.

براساس اعلام سازمان بهداشت جهانی، سالانه بیش از هفت میلیون انسان در سال به خاطر بحران‌های زیست محیطی و آلودگی گازهایی گلخانه‌ای جان خود را از دست می‌دهند. در قرن بیست و یکم تضاد سرمایه‌داری با طبیعت و سیستم‌های متمرکز جهنمی دیکتاتوری، هرکدام به انحاء و اشکال مختلف، بطور بسیار جدی بشریت را با تهدید مواجه ساخته است. تغییرات زیست محیطی جهان ناشی از عامل انسانی تا بیش از اواسط قرن بیستم در مقیاس قابل ملاحظه رخ نداد. از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد بشریت کم‌کم به خطرات فرامرزی تخریب محیط زیست پی‌برد، دولت‌ها صدها معاهده در زمینه‌ی مسائل زیست‌محیطی امضاء کردند. دانشمندان دست به ابتکارهای گوناگون برای بررسی تحولات زیست‌محیطی فرامرزی زدند. میلیون‌ها انسان به عضویت سازمان‌های غیر دولتی زیست‌محیطی مثل صندوق جهانی طبیعت (WWF) و صلح سبز در آمده‌اند. سه مشکل زیست‌محیطی جهانی بیشترین توجه محافل رسمی و عموم مردم را به خود جلب کرده‌اند.

یکی تخریب اوزون لایه‌ی استراتوسفر است که از دهه‌ی ۱۹۶۰ تسریع شده و تا کنون به ابعاد خطرناکی رسیده است. از اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ این سپر حفاظتی سطح کره‌ی زمین در برابر تشعشعات فرابنفش کیهانی در هر دهه حدود ۳ درصد نازک‌تر می‌شود. بیشترین خطری که اوزون را تهدید می‌کند از کلروفلورو کربن‌ها ناشی می‌شود که از دهه‌ی ۱۹۵۰ بطور گسترده در محصولات صنعتی و مصرفی بکار می‌روند.

دومین موضوع بسیار جدی زیست‌محیطی فراج جهانی «گرم شدن جهانی» یا افزایش گازهای گلخانه‌ای ناشی از فعالیت‌های انسان و پیامدهای آن بر شرایط آب و هوایی زمین است.

این مداخله‌ی انسان در ترکیب شیمیایی جو زمین از طریق تولید صنعتی گازهای گلخانه‌ای مثل کربن، متان، هالوکربن و مونوکسید نیتروژن ناشی شده است. این فعالیت ریشه در آغاز صنعتی شدن در اواسط قرن هیجدهم دارد، اما بیشتر افزایش گازهای گلخانه‌ای پس از نیمه‌ی دوم قرن بیستم رخ داده است. تولید بنزین ناقص در ایران در این چهارچوب قابل بررسی است. انتشار کربن از احتراق سوخت‌های فسیلی در سطح جهانی، از سالانه ۱/۵ میلیارد تن در سال ۱۹۵۰ به سالانه ۵/۵ میلیارد تن در دهه-ی ۱۹۸۰ افزایش یافته است. همایش دولت‌ها در زمینه‌ی تغییرات آب و هوایی زمین که در سال ۱۹۸۸ تشکیل شد، چنین نتیجه‌گیری کرد که؛ اثر گلخانه‌ای ناشی از فعالیت‌های صنعتی انسان دمای سطح کره‌ی زمین را از اواخر قرن نوزدهم بطور متوسط از ۰/۳٪ تا ۰/۶٪ سانتیگراد افزایش داده است. این گرم شدن جهانی پیامدهای زیادی مثل افزایش متوسط سطح دریاها، تشدید فرسایش خاک، تغییرات الگوهای بیماری و افزایش انقراض گونه‌های گیاهی و جانوری دارد. طبق بررسی‌های دانشمند انگلیسی **جیمس هانسن** که بیشترین تحقیق و بررسی را در این مورد انجام داده است اگر درجه‌ی دمای کره‌ی ارض تنها یک درجه گرمتر از شرایط فعلی باشد چنان آسیبی به کره‌ی ارض خواهد رسید که از نیم میلیون سال قبل سابقه نداشته باشد. این در حالی است که کارشناسان مرکز هوا شناسی انگلستان اعلام کرده‌اند که تا پایان قرن ۲۱ دمای کره‌ی ارض تا حدود ۳/۵ درجه گرمتر خواهد شد.

علاوه بر طوفان‌های نمکی و نابودی اراضی کشاورزی ناشی از آن، یکی از عوارض قابل پیش‌بینی از بحران زیست محیطی دریاچه‌ی ارومیه، گرم شدن در تابستان‌ها و سرد شدن در زمستان‌هاست.

هم اکنون ذوب شدن یخ‌های قطب شمال در کانادا ساکنین قطب شمال را وادار به شکایت از آمریکا که بزرگترین آلاینده است، کرده و خواهان عضویت آمریکا در پیمان **کیوتو** هستند. سران ۴۰ کشور صنعتی جهان هم در نشست پائیز ۲۰۰۵ در کانادا از آمریکا خواستند به پیمان کیوتو به پیوندند.

نگرانی سوم در این خصوص کاهش تنوع زیست‌محیطی است. برای مثال برآورد می‌شود سه چهارم گونه‌های محصولات زراعی در قرن بیستم از بین رفته‌اند. وقتی یک گونه‌ی گیاهی یا جانوری منقرض می‌شود، کل مجموعه‌های ژن‌های آن گونه از بین می‌رود. با توجه به رشد تصاعدی بهره‌برداری انسان از منابع کره‌ی ارض طی ۱۵۰ سال گذشته، سرعت انقراض گونه‌ها حدود ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ برابر افزایش یافته است. منابع گوناگون محاسبه کرده‌اند که در اواخر قرن بیستم هر روز بطور متوسط حدود ۲۰ تا ۲۰۰ گونه در سراسر جهان از بین رفته‌اند.

سایر مشکلات زیست‌محیطی عبارتند از؛ باران اسیدی، انتشار جهانی دی‌اکسید سولفور که از ۷۰ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ به حدود ۱۸۰ میلیون تن در سال ۱۹۹۰ رسید. بارش رادیو اکتیو جهانی حاصل از جنگ افزارهای اتمی از نخستین انفجارهای سلاح‌های اتمی در ۱۹۴۵ تا جنگ عراق و تسهیلات غیر نظامی در ۱۹۸۶ تا انفجارهای راکتور اتمی چرنوبیل، تخریب جنگل‌های مرطوب استوایی یا جنگل‌های بارانی (و در منطقه‌ی ما جنگل‌های کوهستانی کردستان در اثر جنگ) که موجب کاهش جایگاه‌های اصلی فتوسنتز زمین و تجمع مواد آلی شده است.

مصرف سالانه‌ی آب شیرین دنیا از دهه‌ی ۱۹۵۰ تا دهه‌ی ۱۹۹۰ چهار برابر شده، در حالی که موجودی سرانه‌ی آب شیرین حدود بیش از یک سوم کاهش یافته و موجب افزایش نگرانی از کمبود آب آشامیدنی جهان شده است. در همین حال حدود یک چهارم تا یک سوم سطح زمین، که محل سکونت ۶۰۰ تا ۹۰۰ میلیون انسان است، تا حدودی در معرض متروک شدن قرار دارد.

امنیت انسان به حفظ رابطه‌ی کارآمد میان او و محیط طبیعی آن بستگی دارد. هیچ تردیدی وجود ندارد که زندگی انسان مستلزم شرایط جوی، کره‌ی آبی، جغرافیای کره و زیست کره‌ی خاص است. انسان محتاج به هوای قابل تنفس، آب آشامیدنی، زمین قابل کشت و همزیستی با سایر گونه‌های حیات است. بنابراین بحران‌های زیست‌محیطی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از پدیده‌های قرن بیست و یکم خواهد بود که زیان‌بارترین آنها بحران زیست‌محیطی است که نه تنها زندگی انسان، بلکه کل حیات موجودات و نباتات را در کره‌ی ارض به خطر خواهد افتاد.

هم اکنون در ایران، بنا بر تأیید مقامات خود رژیم مذهبی، حدود دو هزار هکتار از اراضی اطراف تهران، بویژه، در شهرری و ورامین، با آب فاضلاب آبیاری می‌شود که آغشته به انواع فلزات و مواد سمی است. در بیشتر شهرهای ایران کشاورزی پیرامون شهرها با آب فاضلاب آبیاری می‌شود. تقریباً در همه‌ی شهرهای ایران تصفیه‌خانه‌ی آب فاضلاب وجود ندارد و در طول حدود چهار دهه‌ی گذشته طرح و پروژه‌های در این مورد چندان مطرح نبوده است. آبیاری با آب فاضلاب، علاوه بر آلودگی محصولات کاشته شده، اثر عمیقی نیز بر محیط زیست و خاک بر جای می‌گذارد. آلودگی خاک هم به مرور به بلااستفاده ماندن آن منتهی می‌شود. نفوذ آب‌های آلوده در زمین، آب‌های زیر زمینی را نیز آلوده می‌کند. این آلودگی به آب آشامیدنی می‌رسد. فلزاتی مانند آرسنیک، جیوه و عناصر دیگر در آب آشامیدنی موجب انواع بیماری‌های خطرناک و از جمله سرطان می‌شود.

فاضلاب زمین را را خراب می‌کند که تنها راه بازسازی آن لای رومی است. کاری که اگر نه گویم غیر ممکن است، حداقل در شرایط فعلی ایران امکان‌ناپذیر است. از سوی دیگر بیشتر کودها و مواد شیمیایی و سمومی که در کشاورزی ایران به کار می‌رود سرطان‌زا و در بسیاری از کشورهای دیگر ممنوع شده‌اند. به این خاطر وقتی محصولات کشاورزی ایران به خارج صادر می‌شود، به خاطر وجود مواد سمی در آن، بازگردانده می‌شوند. وزارت‌خانه‌های بهداشت و جهاد کشاورزی هیچ‌گونه کنترل و نظارت مؤثری بر

محصولات تولید شده و کاشت، داشت و برداشت تولیدات کشاورزی ندارند. به همین جهت، کشاورزان ایران فاقد آموزش‌های لازم‌اند. درکشوری که حتی پارک‌های ملی را هم شخم می‌زنند و به اراضی کشاورزی تبدیل می‌کنند، امکان هرگونه تخریب زیست محیطی محتمل و دور از انتظار نیست.

همه‌ی این موارد، نظیر سایر بحران‌های ایجاد شده ناشی از سیاست‌های رژیم مذهبی و عقلانیت آن است. اما رژیم و مقامات کلیدی آن در مورد همه‌ی بحران‌های موجود درکشور و از جمله بحران‌های زیست محیطی فرافکنی کرده و از خود سلب مسئولیت می‌کنند و بر این مسئله تأکید دارند که؛ این موارد را نباید سیاسی کرد. پس چه کار باید کرد؟! از آن جای که رژیم خود را حاکمیت الهی بر زمین و مقامات اصلی آن خود را نمایندگان خداوند بر زمین می‌دانند، پس کار خداوند هم نیست. زیرا خداوند با نمایندگان خود چنین رفتاری نمی‌کند. به طور قطع، خشک شدن دریاچه‌های ارومیه، هامون، بختگان، باتلاق گاوخونی، رودخانه‌های هامون و زاینده رود، آغشته شدن آب‌های آشامیدنی با فاضلاب و ... کار شیطان بزرگ (آمریکا) و اسرائیل هم نیست. پس، به قول معروف، پیدا کنید پرتقال فروش را!

در حالی که در جامعه‌ی صنعتی اولیه طبیعت و جامعه از هم جدا شده بودند، اما به هر اندازه که صنعت پیشرفت می‌کند طبیعت و جامعه به خوبی درهم تنیده می‌شوند. یعنی در جامعه‌ی صنعتی پیشرفته، دگرگونی‌هایی که در جامعه پیش می‌آیند غالباً بر محیط طبیعی تأثیر می‌گذارند و این دگرگونی‌هایی طبیعی نیز متقابلاً جامعه را تحت تأثیر قرار می‌هند. به قول جامعه‌شناسان، امروزه «**طبیعت جامعه و جامعه نیز طبیعت است**» پس طبیعت سیاسی شده و نتیجه‌اش این است که دانشمندان طبیعی نیز مانند دانشمندان اجتماعی کارشان سیاسی شده است. اما سرنوشت دریاچه‌ی ارومیه در درجه‌ی اول ناشی از صنعتی شدن کشور نیست بلکه نتیجه‌ی سوءمدیریت یا به عبارت دیگر بی‌مدیریتی رژیم مذهبی در برخورد با مسائل گوناگون بوده است.

کاهش آب آشامیدنی و زراعی، در نتیجه کاهش تنوع زیست محیطی، اعم از جانوران و گیاهان عوارض بعدی بحران‌های زیست محیطی از **دریاچه‌ی ارومیه** گرفته تا **هامون** در ایران خواهد بود. هم اکنون این بحران در استان‌های اصفهان، چهارمحال و بختیاری با ایجاد انحراف در مسیر رودخانه‌ها، کم‌کم علایم خود را به روز می‌دهد.

مردم ایران به یاد دارند که **هاشمی‌رفسنجانی** در سفری به استان چهارمحال و بختیاری، در زمان ریاست جمهوری خود، اعلام کرد که؛ تا چند سال دیگر استان چهارمحال و بختیاری به **سویس** ایران تبدیل خواهد شد. اما ضمن این که این ادعا به تحقق نه پیوست، هم‌اکنون این استان با منحرف کردن مسیر رودخانه‌هایش به نقاط دیگر، در آستانه‌ی یک **بحران زیست محیطی** مصیبت‌بار قرار گرفته است.

هم اکنون مهمترین بحران زیست محیطی در ایران بحران آب است، به نحوی که روحانی رئیس جمهور رژیم مذهبی در سفر اوایل بهار ۱۳۹۳ خود به استان سیستان و بلوچستان اعلام کرد که، ناچاریم آب را از خارج خریداری کنیم. حتی نظر بر این است که به احتمال قوی جنگ جهانی آینده بر

سر آب خواهد بود. محمد خاتمی رئیس جمهور سابق رژیم، مدیریت نامناسب دولت در ایجاد بحران‌های زیست محیطی در ایران را تأیید کرد. به قول معروف؛ **مرده چه مرده‌ایست که مرده‌شور هم برایش گریه می‌کند.**

هم‌اکنون تقریباً، تمام استان‌های ایران گرفتار بحران آب‌اند، حتی برخی استان‌ها بیش از پانزده سال است در این بحران به سر می‌برند. خسارات سالانه‌ی ناشی از این بحران، تنها در استان **سمنان** هزاران میلیارد ریال برآورد شده است. با استناد به اعلام خود مقامات وزارت نیروی رژیم مذهبی، در شرایط حاضر، علاوه بر تهران **۵۱۱** شهرهای دیگر ایران گرفتار بحران کم‌آبی (آب آشامیدنی) هستند. در ایران بیشترین مصرف آب در کشاورزی است که به علت شکل سنتی و عقب‌مانده آن و بی‌توجهی به آن به دلیل حمایت از سرمایه‌ی انحصاری تجاری و واردات بیش از حد محصولات کشاورزی از خارج، کم‌ترین درآمد را نیز دارد.

مدیریت یک‌پارچه آب، حفظ محیط زیست، مراتع و جنگل‌ها وجود نداشته و نه دارد. نگاه درازمدتی مطرح نبوده و راه‌حل‌های رژیم در مورد **دریاچه‌ی ارومیه** نشان می‌دهد که، هنوز هم آینده‌نگری مطرح نیست. راه‌حل‌های کوتاه مدت رژیم در درازمدت بازهم فاجعه به بار خواهند آورد.

در اوایل بهار ۱۳۹۳ اعلام شد که، ذخیره‌ی آب ۶۰ سد کشور کم‌تر از ۳۰٪ است. درست است که ایران پیوسته در خشک‌سالی و نیمه خشک‌سالی نسبی بوده که ناشی از معدل پایین بارندگی در حدود یک سوم معدل جهانی و هم‌چنین تحت تأثیر گازهای گلخانه‌ای در سطح جهانی بوده، اما فقط برای یک سوم از کل آب کشور برنامه‌ریزی وجود دارد و برای بقیه هیچ برنامه‌ای وجود ندارد. گفته می‌شود؛ ۹۳ الی ۹۴ درصد از کل آب شیرین کشور در زمینه‌های کشاورزی، ۳ الی ۴ درصد در صنعت و بقیه به عنوان آب آشامیدنی مصرف می‌شود.

تا زمانی که برای آب کشاورزی برنامه‌ریزی درست نداشته باشیم نمی‌توان به حل بحران آب در کشور امیدوار شد. این کار هم ضمن این که به مدیریت کارآمد و متخصص نیازمند است، محتاج سرمایه‌گذاری‌های عظیم، در زمینه‌های فرهنگی، آموزشی، تکنولوژی جهت آبیاری مکانیزه و بهره‌برداری بهینه از آب است. با توجه به این که، از یک سو **هسته‌های گزینش**، کشور را از **مغزها** خالی کرده و از سوی دیگر با ویرانی اقتصاد ملی و تأمین هزینه‌های امنیتی از سوی رژیم، هم در داخل و هم در خارج از کشور در کنار فساد مالی گسترده و تحریم‌ها، سرمایه‌گذاری ضروری امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسد یا حداقل در کوتاه مدت ممکن نیست. **تأخیر در این کار هم منتهی به فروپاشی کشور خواهد شد.**

به اعتراف خود مقامات رژیم مذهبی حداقل ۱۰ تا ۱۵ سال زمان تنها برای احیاء دریاچه‌ی ارومیه لازم است. هم‌اکنون زنگ خطر بادهای نمکی از بستر دریاچه‌ی ارومیه به صدا در آمده است. همه‌ی این موارد، ناشی از شرایط سیاسی بعد از انقلاب و مدیریت غلط و نادرست بوده که؛ رژیم مذهبی عامل اصلی در بوجود آوردن آن است.

هیچ راه‌حلی درخصوص بحران‌های زیست محیطی در ایران بدون مشارکت مردم، دانشمندان، عقلا، اندیشمندان، محققان و متخصصان جامعه‌ی ملل ایران که؛ هسته‌های گزینش رژیم سخت مخالف مشارکت آنان‌اند، ممکن نخواهد بود. لذا، حل بحران‌های یاد شده خارج از توان و استعداد رژیم مذهبی است.

برای کسانی که فاقد زمینه‌ی آموزشی اساسی و کامل هستند، تشخیص اطلاعات درست از نادرست و عقاید جدی از ناپخته یا پیشنهادهای عملی از پیشنهادهای نشدنی و خطرناک و خیال-پردازانه، دشوار است.

موقعیت اجتماعی و مدنی افراد به وابستگی یا عدم وابستگی آن‌ها به ایدئولوژی رژیم وابسته است. درچنین حالتی آزادی مردم درگرویدن به رژیم و ایدئولوژی آن از بین می‌رود. زمانی حقوق اجتماعی و مدنی وجود دارد که به رژیم بگردند. شایستگی و دانایی در اداره‌ی امور کشور در برابر وابستگی به ایدئولوژی رژیم معنای ندارد. به عبارت دیگر هرچند فردی دانا و شایسته باشد، مادامی که به رژیم وابستگی ایدئولوژیکی نداشته باشد، جایگاهی ندارد.

برای افراد، جامعه، دولت و سازمان‌ها، موفق شدن به معنای سازگار کردن خود با یک زندگی سراسر آموزش و یادگیری و تغییر الگوهای رفتاری است. گریز از آن به هیچ وجهی نمی‌تواند راه حل منطقی به حساب آید.

بر این اساس، فوری‌ترین اقدام فراهم کردن شرایط مشارکت آنان (دانشمندان، محققان.....) با حذف و منحل کردن هسته‌های گزینش است. روند انحطاط منابع با ارزش انسانی باعث شده که هیچ یک از اصلاحات و اقدامات به نتایج مورد نظر نرسیده‌اند. از دست دادن مستعدترین افراد که عمدتاً پناهنده‌ی خارج می‌شوند (فرارمغزها) باعث ناتوانی رژیم و عقب‌ماندگی ملل ایران شده است. طبق گزارش صندوق بین‌المللی پول، ایران در بین ۹۱ کشور در حال توسعه و یا توسعه نیافته‌ی جهان مقام اول را از نظر فرار مغزها دارد. بدون تردید هسته‌های گزینش نقش اصلی را در این فرار دارند.

نابودی سرمایه‌های انسانی و در نتیجه تخریب سرمایه‌های اجتماعی به معنای تخریب زیربنای اصلی توسعه‌ی کشور است، با این روند، کشور در سراشیب فروپاشی است. دیگر درکشور ایران اصلاحات معنای خود را از دست داده است. زمان تحول و دگرگونی است. باید از دایره‌ی بسته‌ای که رژیم مذهبی ایجاد کرده است خارج شد. با به حاشیه رانده شدن بخش اندیشه‌ورز جامعه، فضای فکری و روانی برای تصمیمات بزرگ از بین رفته است. دیگر جایی برای ادامه‌ی خطاها باقی نمانده است. با وجود هسته‌های گزینش، سرکوبی آزادی‌ها، خویشاوندسالاری و باندبازی موجود، آینده‌ی وحشتناکی در انتظار کشور است. تنها آزادی موجود درکشور، آزادی ضد اندیشه است.

جامعه‌ای که بخش اندیشمند و پیکارجوی‌اش را - چه از طریق سرکوب، به حاشیه‌راندن و یا آواره گرداندن- از دست داده است، مانند جاننداری که سرش را بریده باشند، تنها می‌تواند دست و پا زند.

جامعه‌ای که دنیای ذهنیتی و زیبا شناختی‌اش را از دست داده باشد، به لاشه‌ای می‌ماند که به حال خود رها شده تا فاسد گردد. جامعه‌ی ملل ایران اعم از فارس، ترک، بلوچ، عرب، ترکمن و سایر طبقات و اقلیت‌های کوچک‌تر (از لحاظ جمعیت) که هم از نظر نهادی و هم از نظر معنایی دچار از هم‌گسیختگی ژرف و از دست دادن عمیق ذهنیتی می‌باشند، آن را تنها می‌توان به شکل جامعه‌ای زیر تیغ نسل‌کشی فرهنگی تعریف کرد. شکل‌گیری جهان‌نهادها و معنا‌های از هم‌گسیخته، پرتنش و متضاد، اقتضای رژیم مذهبی استبدادی می‌باشد. وجود کنش‌های اجتماعی نظیر جنگ - درکردستان، سیستان و بلوچستان و درکل، جنگ با جامعه در اشکال مختلف - که در آن‌ها نابودی فیزیکی به گونه‌ای شدید جریان دارد، تنها می‌تواند بیانگر جامعه‌ای باشد که عمیقاً دچار تجزیه گردیده است. از هم‌گسیختگی معنایی - در حوزه‌ی اندیشه‌ی اجتماعی - نیز بیانگر جنگ ایدئولوژیکی می‌باشد.

بدین‌گونه رژیم مذهبی از یک سو تفاوت‌های خود را با جنگ‌های ایدئولوژیکی، فیزیکی و نهادی مطرح می‌نماید و از سوی دیگر بر این مسئله پافشاری دارد که؛ کلیتی بر حق، فرادست، همیشگی، مستمر و ابدی می‌باشد. ادعا دارد که جامعه‌ی واقعی از آن‌ها تشکیل شده است. از این طریق آن‌چه - که در نگرش‌اش نمی‌گنجد؛ در دستگاه‌های زور و استثمار به تدریج بلعیده و رو به تحلیل می‌برد. در این‌جا این پرسش مطرح است؛ آیا جامعه‌ی ملل ایران به سبب چالش‌ها و تضادهای درونی فرو خواهد پاشید یا به سبب رعایت حقوق همه‌ی ملل ایران و در یک جامعه‌ی دموکراتیک، که با ذات رژیم مذهبی در تناقض است؟ رژیمی که تمام محافل علمی، اندیشه‌ورز، روشنگر، مبانی حقوق بشر و هر سطحی از دموکراسی را فتنه و یا سرطان اجتماعی ارزیابی می‌نماید، و درک و دانش خود را به صورت یک جبر، امر مطلق و ضرورت همیشگی بر جامعه‌ی ملل ایران تحمیل کرده است.

ملل ایران، به استثنای اقلیتی الیگارشیکی، هیچ سهمی در قدرت سیاسی و نظامی کشور ندارند، فرزندان‌شان که در تشکیلات‌های نظامی و امنیتی بر علیه خودشان بکار گرفته می‌شوند، فرمان‌بر اقلیتی هستند. قدرت عبارت است از نوعی وضعیت سلطه و بی‌قدرتی نیز نوعی وضعیت بردگی است. قدرت و بردگی نقطه‌ی مقابل آزادی‌اند. در جامعه هر اندازه دیکتاتوری وجود داشته باشد، محرومیت از آزادی محسوس است. به میزانی که قدرت کاهش یابد آزادی توسعه می‌یابد. در عصر حاضر قدرت در اعمال دیکتاتوری، شکنجه و سرکوبی نیست بلکه در جامعه‌ای به معنای واقعی دموکراتیک است که قدرت در سطح عمومی جامعه پخش می‌شود و آن‌گاه به پتانسیل اجتماعی در مقابل هرگونه تنگناها تبدیل می‌شود. کسانی که به دنبال قدرت مطلقند باید تحلیل شوند. خودکامگی یک بیماری قدرت است که وقتی خاج از حیطه‌ی کنترل و نظارت باقی می‌ماند، به راحتی فرشته به دیو تبدیل می‌شود و همان‌گونه که شاهد بودیم دیو آسا ظاهر می‌گردد و بر هر چیزی چنگ می‌اندازد.

مدیریت همانند فرهنگ، پدیده‌ای است که در جامعه استمرار و پیوستگی دارد. هسته‌های گزینش، سرمایه‌ی اجتماعی یا به عبارت دیگر مدیریت ذاتی در طبیعت اجتماعی خویش را با گزینش‌های ایدئولوژیکی به هم‌ریخته، و مدیریت مطلق را که آن را قدرتی طبیعی و الهی و مقدس جلوه می‌دهد و از این طریق جامعه را اغوا نموده است و با پریشان کردن مغز جامعه آن را به صورت مستعمره درآورده و بر آن حکم می‌راند. همان‌گونه که شاهدیم؛ مدیریت‌های که با ماهیت جامعه بیگانه هستند، زورگوترین و استثمارترین شکل قدرت را نمایندگی می‌کنند. جامعه با از دست دادن نیروی خود مدیریتی، توسعه‌ی اخلاقی، علمی، سیاسی، اقتصادی و نهادینگی خود را نیز از دست می‌دهد. هسته‌های گزینش از یک طرف مانع می‌شوند که قوه‌ی مدیریت اجتماعی خود را به شکل قدرت درآورد و از طرف دیگر تا آخرین حد در برابر بی‌مدیریتی مقاومت می‌نماید. مدیریت مطلق‌گرا در جامعه‌ی آنتی‌دموکراتیک و مدیریت ذاتی مبتنی بر سرمایه‌ی اجتماعی دموکراتیک است. همین مورد هسته‌های گزینش نشان می‌دهد که؛ حوزه‌های قدرت، حوزه‌ی نفی سیادت جامعه است. هسته‌ها از یک سو ناتوان از تشخیص درازمدت و از سوی دیگر ناتوان از نمایندگی منافع ملی داخلی و خارجی‌اند.

در حوزه‌ی اقتصادی کشور، با هیولایی دیوانه‌ی جامعه‌ستیز، انسان‌ستیز و طبیعت‌ستیز روبرو هستیم که تقریباً نیمی از جامعه را بی‌کار نموده است، تحت نام دفاع ملی کشور، اقتصاد تسلیحاتی تولید ابزارهای نابودکننده را به حالت بخش بنیادین اقتصاد در آورده، که تنها در راستای سودبری هدفمند الیگارشیک (اقلیت) است و ارتباطی با نیازهای ضروری جامعه ندارد، محیط زیست را تخریب کرده و تمامی منابع طبیعت و جامعه را به منبع سود اقلیت غارت‌گر تبدیل نموده است. اکنون دیگر روشن شده است که، برچسب زدن - که اول‌گردها قربانی آن شدند - برای خود برچسب زدگان نیز زیان‌آور بود و گران تمام شده است.

بدون تردید، بدون برخورداری از یک نظام سیاسی، اجتماعی، آموزشی و اقتصادی که استعدادها را آزاد کند و نوآوری را پرورش دهد، رهاسازی خلاقانه‌ی انرژی فردی به نفع عمومی جامعه‌ی ملل ایران امکان‌پذیر نمی‌باشد. داگلاس نورث برنده‌ی جایزه نوبل در اقتصاد در سال ۱۹۹۳، هنگام دریافت جایزه گفت؛ «شکل‌گیری فرآیند توسعه در هر کشوری، از توسعه در اندیشه‌ی کودکان شروع می‌شود» متأسفانه هم‌اکنون فرزندان ایران زمین با خرافات پرورش می‌یابند.

روش ملل ایران خطاست. هم دولتی که نسل حاضر را این‌گونه پرورش می‌دهد و هم نسل جاری که این‌گونه آموزش می‌بیند، نمی‌توان برای عبور از بحران‌های پیش‌رو به آنان تکیه کرد. نیروی انسانی برآمده از نظام علمی کنونی کشور ایران، به شدت ناکارآمد است و قدرت رقابت در بازارهای جهانی را ندارد. در نتیجه شکاف علمی و فن‌آوری ما با جهان خارج نیز روز به روز بیشتر می‌شود. این موارد نشانه‌ی روند نزولی سرمایه‌ی اجتماعی در جامعه ملل ایران است. جامعه‌شناسان و اقتصاددانان براین نظرند که؛ بدون سطح قابل قبولی از سرمایه‌ی اجتماعی، هیچ سطحی از سرمایه‌ی انسانی یا اقتصادی نمی‌تواند فرآیند توسعه را شکل دهد. در شرایط کاهش سرمایه اجتماعی و انسانی، اگر

کشور به سوی تنش برود، همه چیز تخریب می‌شود، از نظام سیاسی گرفته تا بنیادهای اجتماعی و فرهنگی‌ای که در طول قرن‌ها شکل گرفته‌اند. حتی این موضوع در آینده هم می‌تواند موجب تخریب شود نه اصلاح.

ناتوانی در برابر بحران‌های ساده نظیر، خون‌های آلوده، گوشت‌های آلوده، نمونه‌های متعدد آب‌های آلوده و ... نشان می‌دهد که رژیم مذهبی به برکت هسته‌های گزینش‌اش توان مدیریتی علمی و فنی برای حفاظت زیست طبیعی و انسانی را ندارد. از بدو تولد رژیم مذهبی، مسئله‌ی استاندارد معنای نداشته است. در حدود چهار دهه‌ی گذشته ملل ایران این موضوع را تجربه کرده‌اند.

از این جهت، انحلال و حذف هیئت‌های گزینش با ویژگی‌های ایدئولوژیکی فعلی فوری‌ترین و حیاتی‌ترین اقدامی است که باید انجام گیرد. بدون این اقدام، امکان بازگرداندن آب رفته به جوی ممکن نخواهد بود.

تا رژیم اعتراف نکند که؛ هسته‌های گزینش، قاتل آگاهی و دانایی انسان‌هایی که اقدامات‌شان به توقف توان علمی و مدیریتی راهبردی جامعه‌ی ملل ایران انجامیده است و از این جهت، بزرگ‌ترین خسارات را بر کشور وارد کرده‌اند، به هیچ راه‌حلی نمی‌توان امیدوار بود. از دست رفتن زمان بزرگ‌ترین زیان است که نه قابل برگشت و نه قابل جبران است.

دیگر روشن شده است، هر توسعه‌ای که به نابودی محیط زیست به انجامد، فاجعه است.

۳- آغاز بحران زیست محیطی دریاچه ارومیه

از نظر فلسفی هر چیزی از نقطه‌ای شروع می‌شود و گسترش پیدا می‌کند. یا به عبارت دیگر برای بررسی هر پدیده‌ای باید آغاز و گسترش آن را در نظر گرفت. در فلسفه، در علم، در شکل‌گیری بحران‌های سیاسی- اجتماعی و همچنین در بحران‌های زیست محیطی، نیز این‌گونه است. در مورد بحران زیست محیطی دریاچه‌ی ارومیه نیز باید به دنبال نقطه‌ی شروعی بود و این‌که عوامل انسانی و طبیعی چه نقشی را در آن داشته‌اند و تأثیر متقابل این دو عوامل بر همدیگر چگونه بوده است.

تکامل فراگردی از دگرگونی انباشت شونده است و خود این دگرگونی نیز، به معیار وسیع آن، چیزی نیست جز پاسخ‌های ارگانیک‌ها به محیط‌های پیوسته متغییرشان، یعنی در واقع، همان فراگرد تطبیق. فراگرد تطبیق در برگیرنده‌ی انواع دگرگونی‌هایی است که بر رابطه‌ی ارگانیک با محیط‌شان پیوسته تأثیر می‌گذارند. این فراگرد به دگرگونی‌هایی می‌انجامد که نمی‌توان آن‌ها را آرمانی دانست، زیرا محیط این فراگرد پیوسته در تغییر است.

هیچ تطبیق یا واکنشی نیست که به توان آن راه‌حل کامل یا نهایی انگاشت؛ هر تطبیقی با زیان‌ها و مخاطراتی همراه است. سود و زیان تطبیق یا ادغام اجباری، درخصوص فرهنگ‌ها، قومیت‌ها و ملل تحت سلطه و یا اقشار و طبقات مختلف اجتماعی، از سوی دولت‌های اشغال‌گر یا مستبد محاسبه نمی‌شود. تلاش برای تطبیق یا به عبارت دیگر ادغام اجباری، با شرایطی که خواست و مطلوب دولت‌های مستبد (نظام سلطه) بوده است، به ژینوساید فرهنگی ملت‌ها و در نتیجه هویت تاریخی‌شان منجر شده است.

گروه‌ها، قوم‌ها و ملت‌ها هرگز هم‌گون نبوده‌اند؛ هر یکی از آنان در برگیرنده‌ی افرادی هستند که در برابر مسائل موجودشان واکنش‌هایی تا اندازه‌ای متفاوتی را نشان می‌دهند. این‌گونه است که فراگرد تطبیق و ادغام اجباری، از یک‌سو، راه‌حلی است برای مسائل خاص- مثلاً قومیت‌ها، اقلیت‌ها، مذاهب، فرهنگ‌ها و ملل تحت سلطه- و از سوی دیگر، سرچشمه‌ی دگرگونی‌های پیش‌بینی نشده و مسائل تازه است که ناشی از مقاومت در برابر این‌گونه تطبیق اجباری است. برای شناخت ماهیت تصمیم‌گیری یا راه‌حلی‌یابی انسان‌ها، نخست باید محیطی را در نظر آورد که این تصمیم‌گیری‌ها در آن رخ می‌دهند. محیط نهادها و مؤسسات دولت‌های مستبد، واقعیت ایستا و چشم‌انداز ثابتی انگاشته می‌شوند. از همین جهت از شناخت ماهیت تنوع در محیط‌های دیگر باز می‌مانند. محیط هم‌چنین آن

زمینه‌ی فرهنگی را که یک فرد باید در آن عمل کرد داشته باشد، نیز در بر می‌گیرد. باید از میان گزینه‌های گوناگون آن گزینه‌ای به عمل آورد که کم‌ترین مخاطره را دربرداشته باشد، نه آن که تنها منافع احتمالی گسترده‌ی یک‌گزینه‌ش در نظر گرفته شود.

در محیط حیات اجتماعی ما همه‌ی گزینه‌ها را در جهت منافع خاص (شوونیستی، طبقاتی، مذهبی خاص و تأمین منافع سلطه‌ی حاکم) انتخاب کرده‌اند که همه منجر به «ژینوساید» شده‌اند. مقاومت شدید تا سرحد مرگ و نابودی تنها گزینه‌ای است که مستبدین در مقابل جوامعی، نظیر کردها یا فلسطینی‌ها و غیره، که می‌خواهند به اجبار با شرایط و خواسته‌های خود منطبق کنند، در برابر آنان قرار می‌دهند. به عبارت دیگر تنها راهی است که برای آنان باقی می‌ماند.

در هر جامعه‌ی بشری انواع تمهیدها برای تطبیق با مسائل گوناگون محیطی به کار بسته می‌شوند، که در دولت‌های دیکتاتور، چنین تلاشی در راستای منافع عمومی انجام نمی‌گیرد. آنان در پی شرایط یک‌سان در راستای منافع خوداند. زیرا انسان‌ها گرایش به این دارند که در شرایط یک‌سان تصمیم‌های یک‌سان بگیرند. به این جهت است که دولت ترکیه تلاش نموده است، با ژینوساید زبان، فرهنگ و تاریخ کردها، همه‌ی کردها را به ترک تبدیل کند یا عراق و سوریه در همین جهت به عرب و در رژیم مذهبی تلاش می‌شود همه را به شیعه‌گری وادارند. اگر چنین نباشد، فاشیسم دولت-ملت‌ها و دولت-مذهب‌ها امکان‌ناپذیر می‌شود. رژیم‌های تمامیت‌خواه نمی‌توانند پیامد نهایی هر تصمیم یا گزینه‌ی میان گزینه‌های گوناگون را پیش‌بینی کنند و یا حتی گزینه‌های را که در اختیار دارند به درستی تشخیص دهند. به این خاطر هدف‌های را در پیش می‌گیرند که آشکارا منافع چندانی را برای-شان در بر ندارد، مانند جنایات وصف‌ناپذیری که برای کسب قدرت انجام می‌دهند. هم‌چنین با افرادی روبرو می‌شویم که؛ تصمیم‌های‌شان که ناشی از شور مذهبی، سیاسی و یا ملی‌گرایی افراطی است که دولت‌ها مروج آن‌اند، از هر نظر نابخردانه است. تمام مستبدین اشغال‌گر در برابر کردها نتوانستند عاقبت اقدامات خود را، برغم ظهور جلوه‌های آن-مثلاً در عراق و سوریه و . . . - تشخیص دهند. تا محیط فراگردهای تطبیقی (یا دگرگونی‌ها) را نه شناسیم، نمی‌توانیم این فراگردها را به درستی تشخیص دهیم.

درخصوص این پرسش که بحران‌های زیست محیطی ناشی از تغییرات طبیعی بوده یا یک اتفاق خاص، بین سیاست‌مداران و دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد. آنچه که روشن است بحران زیست محیطی و تغییرات اقلیمی کل اقتصاد جهان و حتی حیات در کره‌ی ارض را تهدید می‌کند. سیاست-مداران معمولاً به این‌گونه موارد با تأخیر واکنش نشان می‌دهند. اما، خشک‌سالی‌های طولانی‌تر، سیلاب‌های شدیدتر، افزایش دمای گرما و اعتراضات و تظاهرات مردم، شرایط را بر سیاست‌مداران سخت‌تر کرده است. هم‌چنان که اشاره شد، هم‌اکنون بحران‌های زیست محیطی در کل جهان آینده‌ی بشریت را تیره و تار نشان می‌دهد و کشورها هم توانایی جبران هزینه‌های ناشی از آن را ندارند. نمی‌توان

نقش سودجویان اقتصادی و انباشت هرچه بیشتر سرمایه، ناشی از ارزش افزوده‌ی اجتماعی و سیاست-مدارانی که حامی این سودجویان اقتصادی‌اند را نادیده گرفت.

ایران که در منطقه‌ی نسبتاً خشک قرار گرفته است؛ بحران‌های زیست محیطی پیش آمده، نظیر خشک شدن دریاچه‌های ارومیه، هامون، بختگان و تالاب گاوخونی، رودخانه‌های هامون، زاینده رود و کرخه و کارون که در معرض تهدید قرار گرفته‌اند، در کنار سایر بحران‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فساد مالی که برای مردم بوجود آورده‌اند، عرصه را بر ملل ایران تنگ کرده است. از آن‌جایی که، حل مسائل با تعریف صحیح آن‌ها ارتباط تنگاتنگی دارد، ناچاریم به ریشه‌های اصلی موضوع مورد بحث (دریاچه‌ی ارومیه) به پردازیم. زیرا هر چیزی، تنها در آن‌جایی که مفقود شده است می‌تواند یافته شود.

هرچند از نظر زمانی، ما نمی‌توانیم بطور قطعی نقطه‌ای را به عنوان مبدأ شروع بحران زیست محیطی دریاچه‌ی ارومیه تعیین کنیم، اما بطور یقین شروع این بحران بر می‌گردد به سال‌های اولیه‌ی پیروزی انقلاب ایران.

به دنبال پیروزی انقلاب ایران و مطرح شدن خواسته‌ها و مطالبات ملت گرد، به این امید که انقلاب به همه‌ی ستم‌های طبقاتی، سیاسی، جنسیتی، فرهنگی، قومی، ملی و اجتماعی خاتمه خواهد داد، و پاسخ تند و توأم با خشونت و سرکوب دولت موقت برآمده از انقلاب، که به آغاز نبرد خونین شهر سنج در اولین نوروز پس از پیروزی انقلاب انجامید و اولین بهار کردستان را به خون آغشته کردند، خبر از آینده‌ی شومی می‌داد. به عبارت دیگر، بوی استبداد نوینی می‌آمد. عصر سرکوب حقایق از طریق خشونت آغاز گردید.

هنگامی که ملت گرد با مقاومت و تفاوت‌مندی‌هایش واقعیت خویش را مطرح ساخت، سیمای فاشیستی رژیم مذهبی هویدا گشت. گسترش جنبش سیاسی- اجتماعی ملت گرد، رهبری رژیم مذهبی (خمینی) را وادار به اعلام جهاد بر علیه کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ کرد.

خمینی در فرمان و اعلام جهاد خود، کردها را با یهودیان ابن قریظه در صدر اسلام مقایسه کرد، تا به جنگ بر علیه کردستان رنگ و بوی مذهبی دهد و از این طریق حمایت سایر ملل ایران را جلب کند. علاوه بر این ملت گرد متهم به «ضد انقلاب» هم شد. کسی هم نه پرسید ضد انقلاب بر علیه چه چیزی؟ ملل ایران در آن زمان توجه نکردند که؛ چسباندن یک اتیکت ایدئولوژیکی (اسلامی) بر جوامع کیفیت‌شان را عوض نمی‌کند. در همین فرمان بود که شکوفه-های فاشیسم مذهبی کم کم جوانه زد. بزعم روحانیت، تئوری «ما و آن‌ها» از همین نقطه آغاز و علاوه بر جنایات وصف‌ناپذیر، در نهایت به اکوساید (نابودی اکوسیستم) دریاچه‌ی ارومیه نیز انجامید.

بر فرهنگ سیاسی و دموکراتیکی که کردها خواهان آن بودند که شرط غیر قابل اغماض برای هر کشور و جامعه‌ای و خصوصاً جامعه‌ای که خالق یکی از عظیم‌ترین انقلاب‌های قرن بود، فوری مهر تجزیه‌طلبی و جدایی‌خواهی و حتی بدتر ارتداد زده شد و بدین ترتیب اقداماتی که تا سطح نسل-

گُشی پیش رفتند، پنهان و یا توجیه‌گردیدند. چنان نشان دادند که مسئله‌ی گُرد هیچ ارتباطی با حقوق، آزادی و دموکراسی ندارد و فاقد تعریف و عنوانی، غیر از آن‌چه که مطرح کرده بودند یا به عبارت دیگر **تُهْمَت زده** بودند، نیست.

ظاهراً در برابر عناصر ضد انقلاب، بر علیه **گُردها** اعلام جهاد شده بود. مدعی بودند که با این اقدام دارند از ارزش‌های انقلاب دفاع می‌کنند. حال آن‌که جنبش کردستان به هیچ عنوان یک حرکت ضد انقلابی نبود. مردم گُرد حقوق «**برابری و آزادی**» که در دوران انقلاب به همه‌ی ملل ایران وعده داده شده بود را طلب می‌کردند که این خواست، هم حقوق سایر ملل ایران و هم دارای ریشه‌های تاریخی بود. **هیچ توجیه تاریخی، اجتماعی، حقوقی، سیاسی و یا دفاع از ارزش‌های انقلاب و تمامیت ارضی وجود نداشت.** کسان و یا نیرووهایی که در سرکوبی کردستان یا مشارکت مستقیم داشتند و یا آن را تأیید می‌کردند، شناختی از واقعیت فاشیستی شکل گرفته را نداشتند و نمی‌خواستند دستگاه فاشیسمی که با آن رو به رو بودند را درک کنند. **فاشیسمی که بر علیه گُردها اعمال شد، اکنون سراسر کشور را در بر گرفته و هیچ کس از آن در امان نیست.** در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، تقریباً اکثریت روشن‌فکران و هنرمندانی که آوازه و اعتبارشان تا حدی ثمره‌ی مبارزات قبلی آنان بود شاهدان خاموش در برابر صدور فرمان جهاد از سوی خمینی بر علیه گُرد و کردستان و وحشیانه‌ترین قوم‌کشی‌های بودند که می‌توانست نوعی آگاهی نسبت به جنایات ضد انسانی و جنگ‌افروزی بعدی بنیادگرایی مذهبی باشد. آن روز، روزی بود که نماد تلاشی و فروپاشی زندگی گُردها و گسترش فضای بیشتری برای مرگ و اسارت و گسترش خرافات بود. سرکوبی گُردها که همانند پیش‌آزمونی بود که **اعمال** مشابهی نظیر سرکوبی نیروهائی انقلابی، مجاهدین خلق تحت عنوان **منافقین**، توده‌ای‌ها و چریک‌ها به عنوان **خائنین و مزدور بیگانگان**، سرکوبی فرزندان ملل ایران، روزنامه‌نگاران، نویسندگان - از همه رنگ - تحت عنوان **پایگاه دشمن**، به تعطیلی کشاندن دانشگاه‌ها، تصفیه و پاک‌سازی اساتید مجرب در به اصطلاح انقلاب فرهنگی یه به امر واقع **کودتایی فرهنگی** و یورش به علم و دانش، سرکوبی اصلاحات، سرکوبی بعد از کودتای انتخاباتی سال ۱۳۸۸ بنام **سران فتنه**، تجاوز به فرزندان خود در کهریزک، کشتار ۱۳۶۷ و . . . که بعدها روی دادند به غایت عالی آن پیش‌آزمون را توضیح می‌دهند! خلاصه جیب رژیم پر از برچسب بود و است، هرکسی دست به اقدامی انسانی و شرافتمندانه می‌زد یا بزند، فوری بر چسبی بر وی می‌چسبانند که یا کشته یا زندانی و یا از دور خارج و به حاشیه رانده می‌شوند. رژیم مذهبی از طریق - به اصطلاح تسلیحات ایدئولوژیک - که حیات بنیادگرایی‌اش حاوی آن‌هاست، رقیب خویش را از پای در می‌آورد. این اقدامات از سوی رژیم، گاه و بی‌گاه نبودند بلکه نظام‌مند و تا کنون شدیدتر گردانیده و به آن تداوم می‌بخشند و اقداماتی رسمی و دارای انحصار ایدئولوژیکی‌اند و بر تمامی نهادهای استراتژیک حاکم می‌باشند.

وضعیتی را بوجود آورده‌اند که؛ انگار استقلال و آزادی به صورت ریشه‌ای از ذهنیت ملل ایران زدوده گشته است. با غرق شدن در لجنزار خرافات، جهان را از پنجره‌ی وابستگی مطلق ادراک می‌نمایند. استقلال فردی و جمعی و آزادی گویی که دشمن آنان است. **هویت ایرانی آزاد و دموکراتیک در معنای معاصر خود، هنوز به دنیا نیامده مرده بود. سقط جنین شده بود.** غیر از این موارد، هیچ دست‌آورد دیگری از سرکوبی کردستان حاصل نیامده است.

هرجنگی عبارت از قهر و خشونت نسبت به ملل و به ویژه در منطقه‌ی ما علیه ملت گُرد است. هر نوع توسل به قهر، موجب انحطاط اخلاقی کسی و یا دولتی می‌شود که آن را بکار برده است. مبارزه علیه سیاست‌های سرکوب‌گرانه جلوی خیلی از ویرانی‌ها و زیان‌ها را می‌گیرد. اگر جریان‌های سیاسی و سایر نیروهای اجتماعی در سال ۱۹۷۹ از سرکوبی مردم گُرد از سوی رژیم مذهبی ایران حمایت نمی‌کردند، هم گُردها و هم خود آنان شرایطی غیر از وضعیت فعلی پیدا می‌کردند. افراد و یا جریان‌های یاد شده در سال ۱۹۷۹ که بر این تصور بودند؛ سکوت و تسلیم بدون قید و شرط ملت گُرد و نیروهای آن بهترین راه حل بود، اکنون باید به اشتباه و خطای خود پی برده باشند.

بررسی سرکوبی جنبش گُرد و اعلام جهاد بر علیه آن خسارات تاریخی بزرگی در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی- سیاسی ایران را نشان می‌دهد. اگرچه سرکوبی ملت گُرد و نادیده گرفتن مطالبات‌شان، منجر به از دست رفتن حقوق شهروندی، آزادی بیان و سایر آزادی‌های مشروع نسل جاری شد، اگر این وضعیت ادامه داشته باشد، برای نسل‌های آینده هم خواهد شد. آنچه روشن است، سرکوبی کردستان به بحران‌های زنجیره‌ای و سرکوبی آزادی‌های جامعه‌ی ملل ایران منجر شد. **اشتباهات بنیادین را تنها از طریق از میان برداشتن آن اشتباهات و جایگزینی موارد صحیح و بنیادین می‌توان تصحیح کرد.**

به هر حال، هیچ مذاکره یا مصالحه‌ای در کار نبود. راه حل، راه قساوت‌آمیز بود... با این قبیل فصادی-ها، یعنی کشتن بخش پیکارجوی مردم (بویژه در کردستان)، تاکنون خطر انقلاب تازه‌ای را از سر دور کرده‌اند.

مهم‌ترین عاملی که رژیم از طریق آن می‌تواند میان ملل ایران زمین تفرقه ایجاد کند عامل مذهبی است. باید به دور از تعصبات کور مذهبی، شوونیستی و خرافات ناسیونالیستی، ضمن احترام متقابل نسبت به عقاید مذهبی و دینی همدیگر، جهت دستیابی به اهداف ملی، قومی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی حفظ محیط زیست در جبهه‌ی مشترک واحدی با تعریف روشن از حقوق برابر یکدیگر، مبارزه علیه بحران‌های زیست محیطی، بی‌عدالتی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را سازماندهی و به پیش برد. برای ملت گُرد قابل قبول نیست که سایر ملل ایران بزعم خود، از ملل دیگر جهان نظیر فلسطینی‌ها و حزب‌الله لبنان و... حمایت کنند اما در عین حال در سرکوبی برادران گُرد خود در کردستان مشارکت کنند.

از آنجای که نفی هویت **گُردها** به معنای انکار واقعیت هستی آنهاست، طبیعتاً هدف نهایی نیز اثبات این ادعاست که **گُردها** به عنوان یک ملت وجود ندارند و فاقد تاریخ، فرهنگ، سیاست، اقتصاد، جامعه و اساساً هر نوع سیمای ملی هستند. **بزعیم خمینی و پیروانش، مردم کردستان نه گُرد بلکه یهودیان ابن قریظه هستند!** مقایسه **گُردها** با **یهودیان ابن قریظه** و یا عنوان کردن این موضوع که؛ ما در کردستان با **کفر می‌جنگیم...**، به منظور بزرگ‌نمای جنبش ملی **گُرد** به عنوان **تهدیدی علیه امت اسلامی بود.**

بنابراین **ژینوساید** ملت **گُرد** نه فقط فیزیکی بلکه بیولوژیکی، فرهنگی، ملی، اقتصادی و اکولوژیکی است، که این بارخواستہ یا ناخواستہ، آگاهانه یا ناآگاهانه، با **اکوساید** طبیعت دریاچه‌ی ارومیه دودش به چشم هم‌میهنان **آذری** ما هم رفت. آنان تاوان اشتباهات خود را در حمایت از رژیم در سرکوبی برادران **گُردشان** را پس می‌دهند.

براساس تحقیقات مستشرق روسی، «**م.س لازاریف**» در میان ملت‌هایی که در جنوب غربی آسیا ساکنند، **گُردها** کهن‌ترین ملیت شناخته شده هستند. آن‌ها پیش از **پارس‌ها، عرب‌ها و ترک‌ها** در جنوب غربی آسیا ساکن شدند و به همین خاطر است که منازعات **گُردها، عرب‌ها، ترک‌ها (عثمانی)** و **پارس‌ها** ریشه در تاریخ و فرهنگ دارد.

بنابراین، خواسته‌ها و مطالبات ملت **گُرد** چیز تازه‌ای نبود بلکه دارای ریشه‌های تاریخی بود که از ده‌ها سال قبل، حداقل از زمان جمهوری‌های **آذربایجان و کردستان** در تبریز و مهاباد، خواسته‌ها و مطالبات مشترک دو ملت بزرگ و تاریخی **ترک** در **آذربایجان و گُرد** در کردستان و تقاضاهای **خفته** بود که، روی هم انباشته و تلنبار شده که در فضای بوجود آمده در بعد از پیروزی انقلاب امکان ظهور و تجلی دوباره یافته بود. بنابراین چیز تازه‌ای که ناشی از تحریکات یا دخالت‌های **بیگانگان** باشد، نبود. **رهبری انقلاب و دولت برآمده از انقلاب به دلیل ماهیت ارتجاعی خود قادر به درک و هضم آن نبودند.**

بعد از نبرد خونین بهار سنندج دوباره در همان بهار حادثه‌ی خونین و دلخراش **نقده** توسط **ملاحسنی‌ها و سرگرد معبودی‌ها و مراد قطاری‌ها** و . . . به انگیزه‌ی ایجاد نفاق و فاصله‌ی هرچه بیشتر بین دو ملت **گُرد و ترک** که دارای خواسته‌ها، حقوق، مطالبات و دشمن مشترک و در صورت اتحاد دارای پتانسیل عظیم اجتماعی بودند بوجود آوردند.

تنها بهانه‌ی حوادث دلخراش **نقده** بین مردم **گُرد و ترک** که سال‌ها با مسالمت و در صلح و صفا در کنار هم زیسته بودند، برگزاری میتینگی از طرف حزب دموکرات کردستان ایران در شهر **نقده** بود. دشمنان مردم **گُرد و ترک** تحمل آن را نداشتند و با بزرگ‌نمایی **خطر واهی گُرد** برای مردم **ترک**، این فاجعه را بوجود آوردند که با همکاری عناصر ضد انقلابی و دشمن اتحاد خلق‌ها در **لشکر ۶۴ ارومیه**، آن **لشکر** را وادار به دخالت جانبدارانه در آن درگیری‌ها کردند.

به هیچ عنوان در این مسئله، قصد دفاع و جانبداری از «حزب دموکرات کردستان ایران» و یا تیره‌ی عناصر گردی که ممکن است در این موضوع دست داشته باشند، از طرف نگارنده مطرح نیست، اما می‌گویم آن را درک کنم. این موضوع وظیفه‌ی خود حزب دموکرات است که اسناد مربوط به آن را ارائه دهد. نکته‌ی «استراتژیک» در این موضوع این است که؛ کردها بر علیه ملل دیگر، نظیر آذری‌ها، فارس‌ها و سایر ملل در ایران و خاورمیانه و یا بر علیه مذهبی خاص، نمی‌جنگیدن و نمی‌جنگند. جنگ کردها اساساً بر علیه نظام سلطه و دفاع مشروع بوده است. خود کردها از این مسئله حیرت زده هستند که؛ چرا ملل دیگر خصوصاً برادران آذری ما فکر می‌کنند کردها بر علیه آنان می‌جنگند؟ به هر حال، برگزاری میتینگ از طرف کردها و گشایش دفتر یک حزب گردی (حزب دموکرات کردستان ایران) در شهر نرده که حداقل نصف جمعیت آن گرد بودند یک حق و یک امر طبیعی بود و هست. هر دو طرف دارای چنین حقوقی‌اند. مسخره است که اگر طرفین بخواهند این حقوق را از هم‌دیگر سلب کنند، آن‌هم با خشونت. هم‌میهنان آذری به جای آن که در کنار دفتر حزب دموکرات کردستان ایران، حزب دموکرات آذربایجان ایران را افتتاح کنند و یا نهادها و سازمان‌های سیاسی با هویت و تشخیص آذری تأسیس کنند، در رکاب حسنی‌ها مردم گرد را سرکوب کردند که؛ خود نیز تا کنون نه توانسته‌اند هیچ‌گونه سازمان یا حزب و مؤسسه‌ی فرهنگی آذری تأسیس کنند و اگر به خواهند چنین کاری به کنند به شدت سرکوب می‌شوند. برادران آذری ما هنوز هم به نتیجه و عواقب کار خود پی نبرده‌اند.

دولت موقت و خود خمینی در آن زمان هیچ وقت حاضر نشدند کمیته‌ای ویژه و دادگاهی صالح و بی‌طرف برای تحقیق و تفحص در این موضوع تشکیل شود. بعداً، در آن زمان ژنرال فرید رئیس ستاد ارتش که مخالف هرگونه عملیات علیه مردم بود، ناچار به استعفا شد. او بر این باور بود که اعزام نیرو به استان‌های مختلف به منظور تأمین نظم، یک خطا محسوب می‌شود. او در استعفانامه‌ی خود می‌نویسد؛ من به ارتش آزاد و دموکراتیک که هیچ‌گاه ضد مردم اسلحه به دست نگیرد، معتقدم.

هیأت حزب دموکرات کردستان ایران جهت روشن‌گری پیرامون وقایع نرده و درخواست یک کمیسیون تحقیق در قم با خمینی دیدار می‌کند. زنده یاد دکتر قاسملو تعریف می‌کند که؛ «ما به خمینی گفتیم که توطئه و تحریکاتی در کار بود و چنان‌چه اقدامی عاجل در این زمینه به عمل نیاید، بایستی در انتظار بروز وقایعی جدی‌تر بود.» اما خمینی بازهم خیلی گنگ و مبهم پاسخ می‌دهد که؛ «در اسلام همه با هم برابرند. چیزی که افراد را از هم جدا می‌کند تقوا است.» قتل عام در کردستان، سرکوبی ددمنشانه‌ی دانشگاه‌ها، کشتار سال ۱۳۶۷ زندانیان سیاسی، قتل‌های زنجیره‌ای، ماجرای زندان کهریزک، بی‌دادگاه‌های خلخالی در کردستان که وقتی در آخر عمر، به اصطلاح، اصلاح-طلب شده بود؛ اعتراف کرد که تمام آن جنایات را به دستور خمینی انجام داده است، هم‌چنین، غارت و دزدی‌های نجومی ثروت و سامان ملل ایران، نمونه‌های ساده و کوچک تقوای خمینی و اخلاف وی هستند که ملل ایران در حدود چهار دهه‌ی گذشته تجربه، مشاهده و لمس کرده‌اند.

در همین دیدار، **جلیل گادانی** عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات از خمینی می‌پرسد آیا برنامه و اساسنامه حزب را که در ملاقات اولیه به او تسلیم کرده بود، مطالعه کرده است، خمینی در پاسخ می‌گوید: «وقتی به سن و سال من برسید می‌دانید که چیزی را که امروز مطالعه کنید، فردا فراموش خواهید کرد.» تنها کاری که خمینی کرد، یک کمیسیون تحقیق به سرپرستی آیت‌الله ربانی که شخصیتی ضد گُرد بود به کردستان اعزام کرد که تنها دو ساعت در مهاباد توقف کرد و هیچ‌وقت هم نتیجه‌ی بررسی‌های کمیسیون فوق‌اعلام نشد، و بعد از اعلام جهاد از سوی خمینی برعلیه مردم گُرد، برای همیشه به فراموشی سپرده شد. یا به عبارت دقیق‌تر، نتیجه‌ی آن روشن شد.

با همین سیاست‌های **آپارتایدی و تفرقه‌افکنانه**، کینه، کدورت، تنفر و تعصبی که بر علیه مردم گُرد در دل سایر ملل ایران کاشته‌اند، هزاران بار بدتر از قتل عام، عملیات‌های گسترده‌ی نظامی، شیمیایی باران، شکنجه، ویرانی و تخریبات گسترده است. رژیم از این طریق به بدترین و نفرت‌آورترین شیوه‌ها و روش‌ها پاسخ خواسته‌های **دموکراتیک** مردم گُرد را داده است. به گونه‌ای عمل کرده است - که در طول سال‌یان متمادی نمی‌توان از عوارض شوم آن رهایی یافت، به نحوی که حتی بعد از سلطه‌ی این رژیم نیز ادامه خواهد یافت. این کینه‌ها و کدورت‌های تعصب‌آمیز و نفرت‌آور چنان انباشته شده - اندکه؛ مانند تجربه‌ی عراق، وقتی ملل ایران از این استبداد و دیکتاتور مذهبی بنیادگرا رهایی یابند، ممکن است نمود پیدا کند و ملل به جان هم بیفتند. این بدان معناست که؛ حتی برغم رهایی ملل ایران از دیوان‌سالاری مذهبی و نظامی رژیم مذهبی، به این راحتی نمی‌توان از عوارض شوم ایدئولوژیکی آن رهایی یافت. عراق، افغانستان، سوریه، لیبی مانند آزمایشگاهی تجربی در برابر ماست. همه باید بدانند؛ تجارب عراق، افغانستان، لیبی، سوریه و ... نشان داد که آثار و تبعات دیکتاتوری و فاشیسم، پس از فروریختن‌شان بسیار مخرب‌تر، ویران‌گرتر، گسترده‌تر از دوران حاکمیت و سلطه - شان است. این موضوع ناشی از تخریب فکر و اندیشه‌ی جماعت است. وقتی جامعه‌ای از اقوام، مذاهب، فرهنگ‌ها، نژادها و طبقات شکل گرفته باشد، به محض رهایی از فاشیسم به جان هم می‌افتند. چرا؟ انسان‌هایی که تحت سلطه‌ی فاشیسم به مدت زیادی فکر و اندیشه‌شان تباه گشته، هم‌چون پوسته‌های تهی شده از مغز و هسته بیش از رمز و راز خود عمر می‌کنند. زبان و قلم روشن‌فکری ایرانی ما به جای آن که این صورت‌ها را تمیز دهد، به دفاع از آن هم کمک می‌کند. دست‌آورد ارتجاع و فاشیسم برای هر کشوری گرفتار در تور آن، جز این نخواهد بود. وقتی سیستمی خطاپذیر و اصلاح‌پذیر نیست، این سناریوی وحشتناک و غم‌انگیز که بدتر از یک **سونامی** است، چندان دور از ذهن نیست.

چرا روشن‌فکران و دانشگاہیان ما وقتی از حقوق ملل ایران حرفی به میان می‌آید، گرد و خاک به پا می‌کنند؟ پرسش بنیادین به بهای هر پاسخ ممکن به چیزی تبدیل می‌شود که برای خودش گوهرین محسوب می‌گردد. وقتی کلام آخوند با کلام خدا یکی دانسته شود و به هیچ‌وجه نباید در آن تردید و چون چرا کرد، باید شاهد چنین روزگاری بود.

آن همبستگی و یکپارچگی شگفت‌انگیز، خارق‌العاده و وصف‌ناپذیرِ ملل ایران قبل از پیروزی انقلاب، به آسانی دوباره به دست نمی‌آید. این مخوف‌ترین دست‌آورد منفی رژیم مذهبی برای نه تنها ملل ایران بلکه برای ملل منطقه هم است. همان‌گونه که انشعاب دین اسلام به مذاهب و فرقه‌های گوناگون برای همیشه تحقق امت اسلامی را به خواب و خیال دست‌نیافتنی تبدیل کرده است، سیاست‌های بنیادگرایی و تفرقه‌افکنانه‌ی رژیم چنان ضربه‌ای مهلک و گشوده بر وحدت و یکپارچگی ملل ایران وارد کرده است که؛ هیچ چیز دیگری به این اندازه تمامیت و وحدت و یکپارچگی ملل ایران را به خطر نمی‌انداخت. کسانی که در شرایط فعلی، از امنیت و آسایش ملل ایران نسبت به وضعیت سایر ملل خاورمیانه حرف می‌زنند، قادر نیستند امنیت را برای خود درست تعریف کنند و بدانند که امنیت زیر سرنیزه، شلاق و باتون، حقارت و سرکوبی است نه امنیت!

این فاناتیسم و تعصب کور مذهبی و شوونیستی انجام هر جنایتی را در حق هر فرد گُرد- زن، مرد، پیر، جوان، آگاه ناآگاه... مانند داعش، تکلیف مذهبی می‌پندارد. صدها هزار انسان گُرد در جنوب کردستان در عملیات انفال- با استناد به سوره‌ی انفال قرآن- زنده به گور شدند، هزاران تن در بمب- باران‌های شیمیایی، سردشت، حلبچه و سایر مناطق کردستان کشته و زخمی شدند، میلیون‌ها تن دیگر آواره و دربه‌در شدند، اما سازمان‌ها، نهادهای حقوق بشر و افکار عمومی مردم جهان آن را به سیستم و شخصی دیکتاتور نسبت دادند و محکوم کردند. همان‌گونه که یک دیوان‌سالاری دارای عقلانیت صوری در زمان فاشیسم آلمان هیتلری، کشتار میلیون‌ها تن از یهودیان را مسئول می‌شناسد. اما آن چه که در عراق فعلی روی می‌دهد و خود مردم به جان هم افتاده‌اند، چه کسی مسئول است؟! در **روندا** که صدها هزار انسان قتل و عام و قربانی تعصبات قوم‌پرستی شدند، چه کسی و یا کسانی را می‌توان مسئول شناخت؟! همه‌ی این موارد نتیجه‌ی سیاست‌های شوم بنیادگرایی بوده‌اند که از قبل بذر آن پاشیده شده است.

هم‌اکنون در ایران مردم گُرد و بلوچ، قربان‌نیاں اصلی این تعصبات کور مذهبی‌اند. کسانی‌اند که پست‌ترین نوع درمیان سایر ملل ایران تلقی می‌شوند. این اقدامات و توطئه‌گری را روز به روز گسترش داده‌اند که به احیاء دوباره‌ی تفکر قرون وسطای شیعی‌گری صفوی و سنی‌گری عثمانی انجامیده است. این تعصبات مذهبی را با شوونیسم ملی درهم آمیخته‌اند که نتیجه‌ی آن جنایات افسار گسیخته است. همه‌ی کسانی که در صوف داعش می‌جنگند از کشورهای غربی نیامده‌اند، بیشترشان افرادی‌اند که در خود جوامع خاورمیانه پرورش یافته و زندگی می‌کنند و به این راه کشانده شده‌اند که دشمن اصلی خود را مردم گُرد و جنبش رهای بخش و دموکراتیک آن می‌پندارند.

بدون تردید مبارزه برعلیه ستم‌گری ملی حکومت مطلقه‌ی اقلیت شوونیستی، خواه مبتنی بر توارث، مالکیت، نژاد و مذهب و هر چیز دیگری باشد، از لحاظ تاریخی یکی از وجوه مشخصه‌ی مبارزات دموکراتیک مردمی است. جنبش ملت‌گُرد در سراسر قرن بیستم تاکنون دارای مضمون ضد ستم‌گری، ظلم و بیدادگری و ضد شرایط غیر دموکراتیک بوده است که همین مضامین برای مدعیان دموکراسی و آزادی کافی بود تا از آن حمایت کنند. سرکوبی جنبش گُرد و سایر ملل تحت سلطه، فقط

و فقط به تثبیت و تحکیم شرایط غیر دموکراتیک و حکومت‌های مطلقه، منجر شده است که تمام زمینه‌ها و بسترهای دموکراسی را از بین برده و خشکانده‌اند. امنیت، عدالت و دموکراسی ارتباط تنگاتنگ و دیالکتیکی باهم دارند.

تأثیر عظیم نابرابری در فرهنگ عمومی ملل و اقوام ایرانی، به عنوان امری جدی و پدیده‌ای منفی پذیرفته شده است. اگر افراد و یا اقوامی به دلیل عدم دسترسی به مشارکت در قدرت سیاسی، در فرآیند تولید مادی و فرهنگی و عدم دسترسی به آموزش و پرورش به زبان مادری، بهداشت و تغذیه-ی مناسب از فرآیند اداره‌ی عمومی جامعه عقب بمانند، طبیعی است که نمی‌توانند دارای زندگی شرافتمندانه و درخور شأن انسانی باشند. در چنین شرایطی دور زدن قانون، نقض قانون و مقررات، دفاع مشروع و در یک کلام نافرمانی، امری مشروع، حیاتی، انقلابی و دموکراتیک است. هرگونه مبارزه برعلیه ستم‌گری اعم از ستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، ملی و آموزشی، امری انقلابی است. در فرهنگ سیاسی ملل ایران کسانی که علیه این نابرابرها مبارزه می‌کنند، ضد انقلاب و کسان و نیروهایی هم که بانی این‌گونه ستم‌هایند، انقلابی محسوب می‌شوند. تعریف غلط واژه‌ها به منظور پنهان‌کاری و به انحراف بردن افکار عمومی مردم یعنی همین. نزدیک به چهار دهه، از زمان صدور دستور جهاد علیه مردم گُرد تا کنون؛ افکار عمومی سایر ملل ایران را نسبت به درک صحیح از وضعیت ملت گُرد، جنبش و حقوق آن به انحراف کشانده‌اند.

به قول معروف؛ آفتاب همیشه زیر ابر باقی نمی‌ماند. اکنون دیگر کسی در خصوص دست داشتن ملا حسنی در جنایات نقده انکار و حاشا نمی‌کند بلکه آن را از افتخارات وی به حساب می‌آورند، از مبارزات وی برعلیه مردم گُرد فیلم تهیه می‌کنند و در پشت جلد دفاتر و کتاب‌های دانش‌آموزان دبستان، از وی به عنوان مفاخر آذربایجان، چنین از افتخارات وی یاد شده است؛ ... مبارزه با چپاول‌گران حزب منحل‌ی دموکرات و پشتیبانی از حماسه‌ی دفاع غیورانه‌ی مردم نقده.

مردم گُرد هم از نظر آنان مردم نقده نیستند و لشکر ۶۴ ارومیه هم مرتکب هیچ جنایاتی در حق مردم گُرد نشده است!

انگار همه چیز و همه کس مرتبط با هویت گُردی، از منظر رژیم مذهبی، مسئله‌دار بود. هیچ کس نبود که در این موضوع خویش را مسئله‌دار احساس نکند و آن‌گونه نیاندیشد. مسئله در اصل به ماهیت واقعیت در حال جریان مرتبط بود؛ به رویکردهای متفاوتی که در قبال چیستی و چگونگی طبیعت اجتماعی گُرد اتخاذ می‌گردید مربوط بود. البته وقتی هر چیز و هر کس مسئله‌دار به شمار آید، ماهیت مسئله از انظار پنهان می‌ماند و ارزش تحقیق، تفحص و پژوهش درباره‌ی آن باقی نمی‌ماند. بیش از حد درباره‌ی مسئله‌ی گُرد دماغ‌کوژی (عوام‌فریبی) صورت گرفته است.

هرچند که نتوانیم مدارک مستند و مستدل از دخالت مستقیم یا غیر مستقیم رژیم مذهبی در حوادثی نظیر مورد نقده را ارائه دهیم، اما به دنبال حوادث سنندج، نقده و موارد فراوان دیگر که امکان

بازگویی آن در این مختصر نمی‌گنجد و اعلام جهاد بر علیه ملت گُرد و بعداً پروژه‌ی ترور رهبران گُرد (زنده یاد دکتر قاسملو در اتریش و زنده یاد دکتر شرفکندی در میکونوس آلمان) که به استناد رأی دادگاه میکونوس مقامات طراز اول رژیم مذهبی در آن دست داشتند، ثابت می‌کند که؛ مقامات رژیم مذهبی و آخوندها در خلق و ایجاد حوادث ناخوشایند بین ملل ایران به منظور برهم زدن یک‌پارچگی آنان هیچ‌وقت بی‌علاقه نبوده‌اند. یا به عبارت دیگر، همیشه به انحاء مختلف ایجاد نفاق بین ملل ایران را در برنامه‌های خود داشته‌اند.

همین مسائل ظن دخالت افرادی مانند **ملا حسنی‌ها** که درحاکمیت جایی گرفته بودند، قرین به یقین می‌کند. اکنون هم ضرورت دارد کمیته‌ای بی‌طرف برای تحقیق و تفحص در این امر تشکیل شود تا حقایق آن برای مردم **گُرد** و **آذری** روشن شود تا دشمنان **واقعی** خود را به شناسند. حتی برای درمان این زخم چرکین، لازم است نیروهای **گُرد** و **تُرک** در خارج از کشور کمیته‌ای مشترک و با همکاری سازمان‌های بین‌المللی و حقوق بشر برای بررسی این مسئله تشکیل دهند. **باید تمام راه‌های** که ممکن است به **تکرار این فاجعه منجر شود را مسدود کرد**. بدون افشای چهره‌های واقعی و اهداف کسانی که بانی این جنایات بودند نمی‌توانیم از تکرار آن جلوگیری کنیم. هنوز هم چهره‌های زیادی در رژیم مذهبی بویژه در آذربایجان غربی، وجود دارند که بی‌علاقه به تکرار چنین جنایاتی نیستند. مردم **گُرد** و **تُرک** به هیچ عنوان نباید به سازشان برقصند و بدون دلیل و مدرک هم‌دیگر را **متهم** کنند. آنچه که جایی تأسف بود این است که؛ در آن زمان مردم **گُرد** و **تُرک** به **قتل عام و غارت هم-دیگر** مبادرت کردند بدون این‌که بدانند به چه کسی و یا کدام نیروها خدمت می‌کنند و برای چه اهدافی می‌جنگند!

حقوق دموکراتیک، حقوقی است متکی بر تنوع. بعد از پیروزی انقلاب نیروهای ارتجاعی اجازه ندادند نظام‌های حقوقی فدرال - یا حداقل شبه فدرال - رواج یابند تا در برابر قدرت مرکزی و انحصارگر، منافع ملل ایران را به حالت **توازن** درآورند. ملل ایران و از جمله **گُردها** به سبب این‌که موجودیت‌شان انکار گردیده، نتوانسته‌اند حقوقی مختص به خود داشته باشند. وقتی در این رابطه بحث از صلح مطرح می‌شود؛ مقصد از راه‌حل **صلح‌آمیز** و **دموکراتیک** مسئله‌ی کردستان و یا سایر ملل سازش بر مبنای **قانون اساسی ملی دموکراتیک** است که به **خودمختاری** دموکراتیک منتهی شود. نظیر آنچه که در کردستان عراق تحقق یافته است و یا بحث‌های تند و گسترده‌ای که در ترکیه بین گُردها و دولت در جریان است. تنها از طریق قانون اساسی بر اساس معیارهای دموکراتیک می‌توان بر مبنای سازش و توافق به جامعه‌ی دموکراتیک و حل مسئله‌ی ملی ملل ایران دست یافت.

هرچند که **خمینی** در پاییز سال ۱۳۵۸ سه ماه بعد از اعلام **جهاد** و بعد از این‌که با مقاومت گسترده و شدید ملت **گُرد** در کردستان مواجه شد و مبارزین **گُرد** یورش گسترده‌ی ارتش و سپاه پاسداران را به کردستان درهم شکستند و دوباره شهرهای اشغال شده را تصرف کردند؛ پیام **صلح** خطاب به ملت **گُرد** اعلام کرد، به عبارت دیگر از اعلام **جهاد** به اعلام **صلح** رسید، اما برغم این‌که، این پیام از سوی **گُردها**

با استقبال گسترده و جشن و پایکوبی روبرو شد، هیچ‌گاه به صلح تحقق نیافت. به درستی روشن نیست که؛ آیا خمینی در این پیام خود، نظیر آن‌چه در مورد آزادی‌های مشروع مردم ایران در پاریس قول داده بود، در مورد کردستان نیز تقیه کرده بود و یا واقعاً شوونیسم و بنیادگرایی پیرامون وی اجازه‌ی تحقق چنین صلحی را ندادند. اکنون آن پیام به طور کلی به دست فراموشی سپرده شده است و کسی یا جرئت نمی‌کند از آن حرفی به میان آورد و یا آن را مغایر با منافع خود می‌داند. اکنون به جایی رسیده‌ایم که جهت برون رفت از سلطه‌ی بنیادگرایی مذهبی به سان برون رفت از قرون وسطای اروپا به رنساس واقعی نیاز است. همان‌گونه که بدون چنین رنسانسی اروپا به جایگاه کنونی‌اش دست نمی‌یافت، ملل ایران هم ناچار از این کارند. تأخیر جایز نیست. اتکای چنین رنسانسی به تاریخ و فرهنگ خلق‌ها و اقوام است. براین اساس وقتی از نگرش دموکراتیک به تحلیل انقلاب ۱۳۵۷ ایران و دخالت غرب و بویژه آمریکا در ماه‌های آخر که جنبش ملل ایران به گستردگی عظیمی دست یافت، که در واقع نتیجه‌ی اتحاد و یک‌پارچگی ملل ایران بود پرداخته شود؛ روشن می‌شود که در اصل؛ آن انقلاب عظیم و تاریخی به موضع ضد انقلابی در برابر گرایش دموکراتیک - انقلابی سوق داده شد. دیکتاتوری و فاشیسمی که از آن سربرآورد این موضوع را تأیید می‌کند.

در آن زمان، در ایران هم مرز با شوروی سابق (دوران جنگ سرد)، غرب، به سرکردگی آمریکا و اروپا (ناتو)، در ایران و بویژه در آن انقلاب عظیم، تنها می‌توانست به نیروهای ارتجاعی و فاشیستی اتکا داشته باشد. به این منظور ارتشی - ارتش شاهنشاهی - که توسط آمریکا پی‌ریزی شده بود، وادار به زانو زدن در برابر آخوندهای قم شد. غرب، غیر از این راهی برای حفظ منافع خود در ایران آن روزگار و حتی در شرایط حاضر، نمی‌دید و نمی‌بیند. در برخورد با جنبش سبز این موضوع تا حدودی روشن شد. به این جهت بود که؛ مردم ایران در خیابان‌ها فریاد بر آوردند، اوپاما، با مایی یا با آنان!

جنبش کردستان در واقع مقاومتی بود در برابر این انحرافات. اکنون تمامی دانش‌پژوهان و روشن‌فکران با وجدان می‌دانند که فاشیسم سر برآورده از انقلاب ملل ایران یک تشکیلات و سازمان غارت‌گر، توطئه‌گر، سرکوب‌گر و کودتاگر - کودتای انتخاباتی ۸۸ - است. تمامی کسانی که با موضوع ارتباط دارند می‌دانند که قدرت را غصب نموده و ابتدا با اعلام جهاد بر علیه کردستان و اعدام‌های گسترده، سپس با انقلاب کذایی بنام انقلاب فرهنگی، یا در اصل یورش به دانش و فرهنگ، و در طول جنگ ایران و عراق مهر خویش را بر کل نظام قدرت زد. بی‌مورد نبود که خمینی در مورد جنگ ایران و عراق گفت؛ این جنگ برای ما نعمت بود.

باید بسیار به خوبی بر چگونگی سلطه بر انقلاب ملل ایران، اعلام جهاد علیه کردستان، اعدام‌ها خصوصاً در کردستان و در سال ۶۷ در زندان اوین، سرکوبی و به تعطیلی کشاندن دانشگاه‌ها، ترورها و قتل‌های زنجیره‌ای که مزدوران انجام دادند و می‌دهند، واقف بود و تمام آن را در یک رابطه‌ی ارگانیک قدرت سازمان یافته‌ی بنیادگرایی مذهبی تحلیل نمود. دانشجویان و دانشگاهیان، روشن‌فکران، کارگران که در پیروزی انقلاب دارای نقش استراتژیک بودند، بعد از تهاجم به کردستان، سرکوب، ترور،

زندانی، اعدام و یا آواره گردانیده شدند. طرد و سرکوبی کردها و سایر خلقها، به حاشیه راندن دانشگاهیان، سرکوبی و قتل عام روشن فکران، دگراندیشان، سرکوبی جنبش کارگری، نقض آزادی‌های مشروع، اجرای انقلاب‌های کاذب فرهنگی و ... همه و همه کودتاها مکرر علیه ویژگی‌های مردمی و دموکراتیک انقلاب به شمار می‌آیند.

اصولاً باید مقاومت جنبش کردستان در برابر این کودتاها را مشروع، مترقی و آزادی-خواهانه، دموکراتیک، انقلابی و دارای مضمون ضد ستم‌گری ارزیابی نمود نه این که حرکتی ضد انقلابی و «تروریسم» تلقی نمود.

دفاع یک کارکرد یا نقش ویژه و اساسی اجتماع است. بدون آن، حیات به هیچ‌وجه قابل تداوم نیست. جنبش کردستان اساساً دفاع ذاتی مردم کردستان در برابر یورش سنگینی بود که بر علیه آنان تدارک دیده شده بود. دفاع مسلحانه در آغاز تنها جهت دفاع از موجودیت خود بود که با گسترش تهاجم و اعدام‌های کور و خودسرانه‌ی خلخال‌ها به کردستان به مرحله‌ی دفاع مشروع متکی بر خشونت متقابل گذار نمود. جنبش کردستان که به دفاع مشروع مردمی تبدیل شد، مورد تهاجم نیروهای هژمونیک ذریبط و بویژه یورش‌های برنامه‌ریزی شده، نظیر قتل و ترور رهبران کرد، قرار گرفت. از آن-جای که کردها رفته رفته با تصرف دوباره‌ی شهرهای کردستان به سمت رقم زدن سرنوشت خود در کردستان حرکت می‌کردند، تمامی نیروهایی که از برهم خوردن تعادل منطقه توسط کردها بیم داشتند، از تهاجم گسترده به کردستان پشتیبانی کردند.

اکنون حداقل‌ترین شرط زندگی مشترک ملل ایران، ضمانت مبتنی بر قانون اساسی دموکراتیک است تا هویت ذاتی و حیات آزادانه‌ی همه‌ی ملل ایران حفظ گردد. کردها با تابلوهای زنده‌ای آکنده از تلخی‌ها و ناگواری‌ها رویارو گشته‌اند. خلق‌ها به هنگام لزوم یعنی هنگامی که پای موجودیت‌شان در میان است و با از دست دادن آزادی و شرافت‌شان رویارو باشند، ناگزیر می‌جنگند. هیچ روشی به غیر از جنگ منجر به حفظ موجودیت، آزادی و شرافت‌شان نمی‌شود. کردها با چنین شرایطی روبرو بودند و هستند. جنگ تنها روش هستی یافتن برای آنان بوده و هست. با اعلام جهاد بر علیه‌شان دیگر روشی برای‌شان باقی نمانده بود. جنگ به هر قیمتی که می‌بود و نتیجه‌اش به هر نحوی که شکل می‌گرفت، تنها یگانه راه هستی و شانس حیات آزاد و سرپا ایستادن برای کردها بود.

چون آذری‌ها در ماجرای آیت‌الله شریعتمداری که مدافع حقوق‌شان بود، نظیر کردها نه تنها با شایستگی به این وسیله متوسل نگشتند، حتی رژیم را در سرکوبی کردستان یاری رساندند، از فرهنگ، قومیت و حیات اجتماعی خود، هرچه بیشتر دور گردانیده شدند. برادران آذری ما هنوز متوجه نشده-اند که؛ کدام حقوقی وجود دارد که باید کسب کردند و کدام باری بر دوش‌شان است که باید دور انداخته شود و کدام بردگی وجود دارد که باید از بن ریشه‌کن گردد.

هر جنبشی که از لحاظ ماهوی مخالف با تمرکز قدرت باشد، دموکراتیک است. تقسیم قدرت و تسهیم در قدرت، در مغایرت با منطق رژیم مذهبی است. رژیم مذهبی در واقع هنرش در عمق بخشیدن به بحران‌هاست و نه برون رفت از آن‌ها. راه حل‌های رژیم در برابر هر بحرانی که در شکل سر برآورده، خود منتهی به بحران‌های دیگر شده و می‌شود. رژیم‌های که بر مبنای تئولوژی (دینی، مذهبی) شکل می‌گیرند، به اقتضای منطقشان بر پایه‌ی ضدیت با آزادی و دموکراسی‌اند. این ضدیت در سال‌های اخیر در ایران، به ضدیت با اجتماع مبدل گردیده و محیط زیست را نیز به نابودی می‌برد.

با این راه و روش‌ها، چه کسانی فایده بردند و چه کسانی دچار شکست شدند، کدام ایدئولوژی و فرهنگ شکست خورد و کدام یک دچار شکست گردید.

ملت‌گرد، نسبت به سایر ملل ایران ادای احترام می‌کند و از آنان هم خواهان احترام متقابل است. بین روشن‌فکران، دگراندیشان، انقلابیون و دموکرات‌نشان ملل ایران از جمله ملت فارس، با شوونیست‌های مرتجع و مذهبیون قشری تفاوت اساسی قائل است. در مورد برادران آذری هم نگرش خاص داریم. همراه با احترام ویژه، با آنان درد مشترک، حرف مشترک و دشمن مشترک داریم. استراتژی ما با آنان و سایر ملل اتحاد و همبستگی است، نه نفاق و جدایی و تخصم. هر کسی در هر رنگ و لباسی و از هر طرف که باشد، به هر عنوان و بهانه‌ای، خواه مذهبی، نژادی، تأکید بر حوادث ناخوشایند گذشته و یا طرح ادعاهای پوچ ارضی قصد تفرقه بین این دو ملت را داشته باشد، روک و پوست کنده دشمن هر دو ملت (گُرد و تُرک) و مزدور دشمن مشترک هر دو ملت است. اتحاد و اتفاق دو ملت یاد شده پتانسیل اجتماعی عظیمی ایجاد می‌کند که دشمن مشترک‌مان بشدت از آن هراسناک است. لذا هر سیاست و اقدامی که به کاهش این پتانسیل عظیم اجتماعی بینجامد از طرف هر که باشد و با هر انگیزه‌ای که باشد خدمت به دشمن است.

مرزهای بین دو ملت گُرد و آذری را هم بنا بر ملاحظات سیاسی- نظامی و پاشیدن بذر نفاق در آینده طراحی کرده‌اند. به عبارت روشن‌تر؛ بذر دشمنی کاشته‌اند تا مرگ درو کنند. در شرایط فعلی طرح ادعاهای ارضی از سوی طرفین که متأسفانه امروزها زیاد هم شنیده می‌شود، آن هم در وضعیتی که همه چیز هر دو ملت زیر سلطه‌ی دیگران است، بسیار احمقانه و توطئه‌ای از طرف دشمن به نظر می‌رسد. زیرا توطئه تنها وسیله‌ی کم هزینه و آسان‌تر سلطه است. بر این اساس ما را از همدیگر می‌ترسانند.

در فضای دموکراتیک که همه‌ی ما باید برای آن تلاش کنیم همه‌ی این مسائل با اراده‌ی مردم قابل حل است. اگر عمیقاً روی این موضوع فکر کنیم، در وضعیت و شرایطی که جهان متمدن‌تر و پیشرفته‌تر با درس گرفتن از تجارب خونین گذشته‌ی خود مرزهای بین خود را بر می‌دارند، خنده‌آور است که ما بر سر تعیین مرزها با هم بجنگیم. جنگ و خون‌ریزی به غیر از این که نشانه‌ی عقب ماندگی و گُند ذهنی سیاسی است، هیچ افتخار و نتیجه‌ی مطلوبی به جز برای دشمن مشترک برای هیچ کس در بر نخواهد

داشت. این استراتژی (وحدت و مبارزه‌ی مشترک) ملت‌گرد نه تنها با برادران آذری خود بلکه با سایر ملل نیز هست.

بدین‌گونه، توده‌های ملل حاکم برکردستان را گرفتار آشفته‌فکری کردند، وحشی‌گری‌های که شاهد آن‌ایم ناشی از همین **آلودگی ذهنی** است. تصور این‌که بعضی موجودات دون‌انسانی وجود دارند- مانند گُردها و یا هرکس دیگر- و این‌که این موجودات (گُردها) خطر وحشتناک برای جامعه ایجاد می‌کنند و باید با صدور فرمان جهاد، زنده به گور کردن، شیمیایی باران کردن، اعدام کردن و تبعیدهای اجباری، نابود شوند، از آشفتگی‌های فکری زنان و مردانی مایه می‌گیرد که از طرف هیئت‌های حاکمه‌ی استثمارگر خود و از طریق پریشان‌گوی شوونیزم ملی- مذهبی تحمیق می‌گردند. آنان چنان‌که، لال و کور گردانیده شده‌اند که قادر نیستند درک کنند دون‌بشر بودن یعنی چه و عالی‌تر و پست بودن چگونه چیزی است و چه چیزی شکنجه کردن و کشتن «پست‌ترها» را توجیه می‌کند؟ آنان از درک این موضوع که؛ گُردها در راه چه اهدافی مبارزه می‌کنند و چه معنای برای حیات قائل‌اند ناتوان‌اند. جان مردم گُرد به همین چیزها بستگی دارد. کسان و یا نهادهای که موجد چنین آشفتگی‌های فکری و آلودگی ذهنی‌اند، جوامع را به جنگ و ویرانی می‌کشانند. وقتی چنین افکاری در تار و پود واقعیت زندگی تنیده می‌شوند، بطور بسیار جدی مسئله‌ساز می‌شوند. زمانی که انسان‌های خیلی سطحی، چنین عقایدی را پایه‌ی زندگی خودشان قرار می‌دهند، بهترین فرصت‌ها را برای استثمارگران فراهم می‌کنند. هیئت حاکمه‌ی انقلاب با ابراز تعلق خاطر خود به نظام کهن، دقیقاً توده‌های مردم را این‌گونه پرورده است. در صورت عدم رعایت حقوق ملت‌گُرد و سایر ملل ایران، جامعه‌ی ایران دست‌خوش طوفان- های عظیم‌تری خواهد شد و ثبات و امنیت و آرامش ممکن است با هزینه‌های اندک بدست نیاید و یا حتی با هیچ هزینه‌ای نتوان بدان دست یافت و این منفی‌ترین نتیجه‌ی عملکرد حکومت مذهبی برای ملل ایران خواهد بود.

تبلیغ رژیم درمیان ملل ایران، بویژه در مناطقی که هم‌میهنان ما شیعه مذهب بودند، به منظور تشویق آن‌ها به خصومت و خشونت علیه **گُردها** گسترش یافت. روحانیون و مبلغان مذهبی با برگزاری آئین‌های مذهبی و تشبیه کشته شدگان خود درکردستان، با ادعای این‌که سرآنان بریده شده است، با **یاران امام حسین (ع)** در واقعه‌ی **کربلا**، هرچه بیشتر تنفر علیه گُردها را توسعه دادند. کسانی که مدعی پیروی از امام حسین (ع) و یاران او بودند؛ **سراسر سرزمین کردستان را به کربلا و هر روز آن را نیز به عاشورا تبدیل و خود نقش یزیدیان را بازی کردند.** این بازی خود را نیز وارونه به سایر ملل ایران القاء کردند. آن‌چه که جای تأسف بود این است که، روشن‌فکران و انقلابیون واقعی ایرانی ضمن این‌که موضع‌گیری روشنی درقبال این حوادث کردستان نداشتند بلکه بعضاً در این مورد از رژیم هم حمایت کردند. انتقاد جدی در این خصوص متوجه روشن‌فکران آذری است. ضروری است که ملل ایران از تعصبات قوم‌پرستی، مذهبی و زبان که رژیم مذهبی به آن دامن می‌زند به پرهیزند. مذهب جهت ایجاد نفاق بین مردم برای رژیم نعمت است. به این خاطر است که **حس عدالت‌خواهی و**

انسان دوستی رژیم مذهبی و مردم ایران بر فراز آسمان خون بار کردستان و ستم و مصیبت- های آن، پرواز کرده و در سرزمین فلسطین و لبنان فرود می آید!

ایجاد تفرقه و نفاق بین ملل ایران، بویژه بین کردها و آذری‌ها جهت ایجاد جو بی‌اعتمادی به یک عرف و فرهنگ تبدیل کرده‌اند. رژیم مذهبی با سوءاستفاده از احساسات مذهبی مردم آذربایجان و بزرگ‌نمایی خطر واهی گُرد برای مردم آذربایجان، تلاش نمود با آشفتگی و فاسد کردن ذهنیتی، آنان را به سوی مزدوری برای طبقات فرادست حاکمیت جدید سوق دهد، که از این طریق و به دنبال کشتن آیت‌الله شریعتمداری و سرکوبی حزب خلق مسلمان که از حقوق مردم آذربایجان حمایت می‌کرد، بخش‌های مهمی از مردم آذری به مغایرت با اهداف خویش دچار گشتند. خصوصاً بورژوازی آذری به وسیله‌ی رانتی‌که دریافت می‌کردند، به تدریج از هویت آذری خود دور شدند و می‌شوند. در چنین شرایطی چیزی که باقی می‌ماند توده‌های بی‌رهبری بود که از آگاهی در خصوص هویت و تاریخ‌شان محروم گشتند. در میان کردها هم قشری مزدوری پیشه کردند. هم بورژوازی آذری و هم طبقات فرادست در جامعه‌ی گُرد- اگر آنان را بورژوازی گُرد بنامیم- در کنار برخی از رؤسای قبایل و عشایر گُرد، مزدوری پیشه کردند. بورژوازی آذری درحاکمیت جذب شد و دیگر سرنوشت توده- های مردم آذربایجان برای‌شان اهمیت نداشت و ندارد. اما بورژوازی گُرد یا به عبارت دیگر خرده بورژوازی و رؤسای قبایل و عشایر گُرد، به جایی پذیرش در قدرت حاکم، از هویت ملی و سیاسی گُردی گسستند و اکثراً به هویت گُردی خیانت ورزیدند. راه دیگری برای‌شان جهت نوکری قدرت رژیم مذهبی وجود نداشت. بورژوازی آذری هم، از زمان جمهوری آذربایجان در تبریز تا کنون نیز؛ نه نیروی مبارزه جهت بازار ملی آذری را دارا بود و نه یک فرهنگ سیاسی معطوف به این امر را داشت. هم‌اکنون هم با زد و بند با بورژوازی فارس در آن حل شده است. بنابراین صدا و گفتار بورژوازی آذری را نمی‌شنویم. با موضعی نظیر «کاسه‌ی داغ‌تر از آش» هرچه بیشتر در پاک- سازی هویت، فرهنگ و تاریخ آذری نقش بر عهده گرفته و به سود خود می‌افزاید. در حالی که بورژوازی به عنوان یک طبقه‌ی خلاق، نیروی گذار اروپای غربی به سیستمی نوین بود. اما بورژوازی آذری مقلد بود و هست.

هنوز هم، سیاست نفی و نابودی نه تنها به صورت پنهانی و سر پوشیده تداوم داده می‌شود، بلکه اعمال ده‌ها ساله‌ی این سیاست منجر به نوعی از خودبیگانگی جدی در میان آذری‌ها شده است. این سیاست در مورد کردها و بلوچ‌ها با زور و از طریق اقتصادی و بدون شرم تحقق بخشیده می‌شود که همین موضوع موجب مقاومت و دفاع از سوی آنان می‌شود، اما در مورد آذری‌ها چون پنهان صورت می‌گیرد که مقاومت درخور توجهی از سوی آنان مشاهده نمی‌شود، بجز اعتراضات گاه و بی‌گاه در برابر تمسخر مردم آذری در روزنامه‌ها و رسانه‌ها. حتی بی‌توجهی رژیم مذهبی به بحران دریاچه‌ی ارومیه با این سیاست‌ها بی‌ارتباط نیست. شوونیسم فارس که در چهره‌ی مذهبی تجلی یافته،

در کنار جنبش‌های بخش کردستان، به شدت نگران ناسیونالیسم مبارزه‌جوی آذری‌ها است، برای تضعیف جنبش آن به هر توطئه‌ای متوسل می‌شود. در این راستا از به هم خوردن ترکیب جمعیت آذری‌ها و ادغام‌شان در مناطق غیر آذربایجان بی‌علاقه نیست. با تسامح در حل مسئله‌ی دریاچه‌ی ارومیه در انتظار آواره شدن میلیون‌ها انسان از جمعیت‌گردها و آذری‌ها در پیرامون دریاچه، به نقاط دیگر است. از این طریق هم مردم را ناچار به کوچ اجباری از سرزمین مادری‌شان کرده و هم از نگرانی‌های خود کاسته و هم از سوی هیچ نهاد داخلی و خارجی متهم به ژینوساید و پاک‌سازی قومی و جغرافیایی نمی‌شود. از هیچ طریق دیگری نمی‌تواند به این اهداف خود برسد. اما برغم این تصورات خام، میلیون‌ها انسان در ایران در معرض تهدید بحران ناشی از خشک شدن دریاچه‌ای ارومیه‌اند و برابر برآوردها و پیش‌بینی‌ها ریزگردهای نمک در زمان بروز طوفان‌های نمکی اراضی کشور را تا تهران از لحاظ زراعی نابود خواهد کرد. یعنی به راحتی می‌توان گفت که، نیمی از کشور از دست خواهد رفت و نیم دیگر نیز تحت تأثیر آن قرار خواهد گرفت. بحرانی در حال شکل‌گیری است که وقتی انسان بدان فکر می‌کند به مرز جنون می‌رسد. لابد با آگاهی از این موضوع است که؛ تلاش دارند پایتخت را از تهران به مکانی دیگر انتقال دهند؟!

گردها در برابر اعمال سیاست‌هایی آشکار نفی و نابودی به دفاع از موجودیت خود پرداخته‌اند. هم- اکنون گردها به لحاظ هویتی (گرد بودن خویش) از تمامی حوزه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رانده شده‌اند. حتی اسامی گردی نیز ممنوع گشته. حق ندارند در بازارها هم از نام و نشانه‌های گردی استفاده کنند. این برخورد با گردها چنان نهادینه گشته و ریشه دوانیده که؛ تقریباً هیچ اندیشه، نخبه، روشن‌فکری اعم از راست‌گرا، چپ‌گرا، اسلام‌گرا، لیبرال و اصلاح‌طلب باقی نمانده که از این سیاست‌های غیر انسانی دفاع ننماید.

اقدام بعدی آنان (رژیم) تبدیل کردستان به پادگان نظامی تا به امروز، کنترل دائمی مردم کردستان با استفاده از دستگاه‌های جاسوسی و نظامی و محروم کردن مردم گرد از هرگونه حق مشارکت در اداره- ی امور عمومی بود. به رغم این توطئه‌ها جنبش گرد هم‌چنان گسترش می‌یافت و مبارزات روز به روز توده‌ای‌تر می‌شد. این مسئله رژیم را ناچار کرد سیاست «گردی کردن» مبارزات ملت گرد اعمال نماید که علاوه بر به مزدوری گرفتن بعضی از رؤسای قبایل و عشایر گرد که حس احترام به خود، عزت نفس، استقلال و آزادی خود را از دست داده بودند، احزاب گرد شمال عراق (جنوب کردستان) نیز بر علیه جنبش گرد در شرق کردستان را به کار گرفتند.

این‌گونه است که؛ اگر سیستم یا رژیمی توانایی حل مشکلات را در بطن خود نداشته باشد و بر سرکوب بخش‌های مختلف از مردم‌اش، بویژه اگر کشوری مانند ایران، چند ملیتی باشد، اصرار ورزد، دیر یا زود کشور و جامعه را به سوی فروپاشی سوق خواهد داد. هم‌میهنان آذری هم که ضرورت سرکوبی جنبش‌گرد، جلوی دیدشان را گرفته بود و برغم این که خواسته‌ها و مطالبات جنبش- گرد در واقع، خواسته‌ها و مطالبات آنان نیز بود، با علاقه‌ی هرچه بیشتر در این اقدام بدون

مطالعه و بررسی مشارکت کردند. طولی نکشید، خواسته‌ها و مطالبات مردم آذربایجان هم که از سوی مرحوم آیت‌الله شریعتمداری مطرح شد که؛ صدای او در گلو و طراش در نطفه خفه شد. با همین روش پاسخ خواسته‌های مردم ترکمن و بلوچ را نیز دادند.

سرکوبی ملت گرد و سایرین منتهی به استقرار سیستم جهنمی متمرکز شد.

بدین‌گونه انقلاب ایران ثابت کرد؛ انقلاب‌های که بلافاصله با قدرت عجین می‌گردند و به سطح دولت می‌رسند، تنها پایان یافته تلقی نمی‌شوند بلکه در عین حال دچار خیانت به ایدآل‌های برابری، آزادی و دموکراسی خویش نیز می‌گردند. انقلاب‌ها، خصوصاً در کشورها و جوامع چند ملیتی، آن‌گاه می‌توانند در خدمت دموکراسی و جامعه‌ای آزاد باشند که برخلاف انقلاب ایران، ضد مرکزیت‌گرایی و قدرت‌گرایی باشند. جنبش گرد خواهان همین موضوع، یعنی تقسیم قدرت سیاسی بود. اما متأسفانه ملل ایران ضمن این‌که به این موضوع توجه نکردند بلکه مستقیم یا غیر مستقیم در سرکوبی جنبش گرد از سوی رژیم مذهبی مشارکت داشتند.

این موضوع که؛ کسی، گروهی و یا ملتی، با اسلحه یا به روش‌های دیگر و با فداکاری مبارزه کند و با گذشت از جان و مال خود بجنگد اما نه برای آزادی خود بلکه برای سلب آزادی دیگران، نهایت محرومیت از عقلانیت است. یکی می‌کوشد برای کسب حقوق غصب شده، دیگر می‌جنگد برای نقض آن حقوق، در عین حال که حقوق خود وی نیز می‌باشد و خود نیز از آن حقوق محروم است. یکی مبارزه می‌کند برای آزادی، دیگری می‌جنگد برای سلب آزادی. کسانی که زمانی دراز در تاریکی‌های فکری مانده‌اند به آسانی نمی‌توانند چنین مسائلی را درک کنند. بیش از هر چیز، دشمنان سنتی پیشرفت باید کنار گذاشته شوند. برخورد رژیم مذهبی با مردم آذری نشان داد؛ کسان و نیروهایی که در رکاب رژیم مذهبی، بر علیه کردها می‌جنگیدند و می‌جنگند، فقط تا آن حد از سوی رژیم مذهبی آزاد بودند و هستند که؛ آزادی کردها را سلب کنند.

کسی که محروم از آزادی باشد نمی‌تواند دارای هویت و بنا براین معنا و حقیقت نیز باشد. به این جهت، تلاش برای انکار هویت گرد بود. هر هویتی که خویش را انکار کند مبدل به فاشیسم می‌گردد. همیشه برخی نیروها می‌خواهند کسانی که، به دشوارترین جنگ‌ها می‌پردازند مورد سوء- استفاده قرار دهند و به کارشان گیرند. نیروهای بنیادگرایی مذهبی از همین افراد تشکل یافته است. چه دردناک و تلخ است که این خلق‌ها درحین نابود کردن همدیگر، عمیقاً متوجه نیستند که به چه چیزی و چه کسی خدمت می‌کنند. یک جنگجو و ارتش تا زمانی که اهدافش روشن نباشد، همیشه ممکن است نظیر بنیادگرایان مذهبی، دچار خطاهای شود و حتی فاسد گردد. اگر به آستانه‌ی پیروزی هم برسد نمی‌داند چه کاری را باید انجام دهد.

بزرگ‌ترین فلاکت برای یک جامعه این است که نیروی «اندیشه‌آفرینی، اقدام و کنشگری» درباره‌ی خویش را از دست دهد. همین رفتار سرشار از بدگمانی و بی‌اعتمادی این طبقات و اقوام و ملل و مذاهب با یکدیگر است که به رژیم مذهبی امکان داده با همه بدون استثناء حقیرانه و مستبدانه و خارج از عرف و ویژگی‌های جامعه‌ی متمدن و دموکراتیک رفتار کند. ملل ایران نباید بیش از این خود را بفریبند و یا تسلیم شوند.

همه‌ی موارد یاد شده، صحت این سخن عبدالله اوجالان را نشان می‌دهد که؛ فاشیسم به اقتضای تعریف‌اش، رژیم جنگِ مستمر با جامعه است. فاشیسم را اساساً می‌توان به عنوان رژیم جنگ داخلی نیز تعریف کرد.

بدین‌گونه، بی‌توجهی ملل ایران نسبت به جنبش کردستان و حتی مشارکتِ داوطلبانه در سرکوبی آن برای همه گران تمام شده است. آیا رعایت حقوق بر حقه‌ی ملت کرد برای ایران و ملل ایران این قدر خطر مهلکی بود که سایر ملل ایران که خود دارای همان حقوق و محروم از آن بودند، در مقابل سرکوبی آن (جنبش کرد) این دیکتاتوری دهشتناک و قرون وسطای را ترجیح دادند؟! اصلاً برخی افراد و جریان‌ها بنا بر عادت و منافع خود بدون توجه به واقعیت‌ها، همیشه از طرف قوی حمایت می‌کنند. آن چه که رژیم را به این جا رساند، اطاعت کورکورانه‌ی مردم ایران (به استثناء کردستان) بود. به قول امرسن: «ابلهی مردم همیشه داعی و جالبِ گستاخی قدرت بوده است» وقتی رژیم مذهبی متوجه شد که؛ مردم می‌خواهند گول بخورند، گفتند؛ پس گول‌شان بزنیم.

همان‌گونه که سرکوبی، پاک‌سازی و نابودی کردها فاکتور اساسی تمامی رویدادهای ناخوشاینداند که در دوران سلطه‌ی رژیم مذهبی رخ داده‌اند، عکس آن نیز صحیح است. یعنی ترقی و پیشرفت جامعه‌ی ملل ایران برپایه‌ی مطلوب و بویژه دموکراتیزاسیون نیز بسته به آزاد گردیدن ملل ایران و خصوصاً کردهاست. تاریخ سرزمین‌مان (ایران) این واقعیت را به روشنی آشکار ساخته است. در شرایطی که در آن قرار داریم، جمهوری ملل ایران بر سر دوراهی است. جمهوری که؛ در ابتدا به سوی جنگِ گردستیزانه جهت‌دهی شد، اینک دوباره به واسطه‌ی سیاست‌های جنگ علیه ملل ایران، بویژه کردها، اعرابِ خوزستان و بلوچ‌ها جهت‌دهی می‌شود، خویش را در بن‌بستِ بزرگ‌تری یافته است. بیش از سه دهه‌ی گذشته جمهوری ملل ایران که بنیادگرایی مذهبی بر آن سلطه یافته، با تقلا و پا زدن بیهوده در همین بن‌بست‌ها گذشت. نوعی تباهی و تلاشی اجتماعی سنگین‌تر از فروپاشی و انحلال رویداده است. بنیادگرایی که خود را به منزله‌ی یک ارگانیزاسیون رژیم قرون وسطای در آورد، می‌تواند به هر نوع رژیم سیاه و پشت پرده‌ای تبدیل گردد اما به هیچ‌وجه نمی‌تواند رژیم جمهوری باشد. بزرگ‌ترین ضعف اصلاح‌طلبی ایران عدم تشخیص و درک این موضوع است. جمهوری دموکراتیک که از همان ابتدایی انقلاب می‌بایستی ملل ایران وارد آن می‌شدند، یگانه راه صلح اجتماعی و حل مسائل - از جمله بحران‌های زیست‌محیطی - پیش‌روی ماست. جنبش ملل و بویژه جنبش

کردستان نه تنها مانع این اقدام نیست بلکه فرصت و پتانسیلی جهت چاره‌یابی و راه حل آن است.

از این طریق محیط انقلاب تازه پیروز شده را به محیطی ضد انقلاب تبدیل کردند و جهت پنهان‌کاری، برجسب ضد انقلابی را برگرد و کردستان چسباندن و از این طریق به جنایات خود در کردستان مشروعیت بخشیدند.

تجربه‌ی رژیم مذهبی ایران نشان داد، قدرت هر اندازه بیشتر و مسئولیت آن کم‌تر باشد فاسدتر است. بعد از گذشت حدود چهاردهه از انقلاب، تازه ملل ایران متوجه شده‌اند که کاری کرده‌اند که همه در گل فرو رفته‌اند و دیگر نمی‌توانند یکدیگر را به این سادگی از آن بیرون آورند و مجبورند تاوان سنگینی بابت این اشتباه خود بپردازند.

کافی نیست گفته شود ملل ایران غافل‌گیر شدند، غفلت ملی که تجارب انقلاب مشروطه، دوران مصدق و کودتایی ۲۸ مرداد را در برابر خود داشت، بخشودنی نیست. با این طرز تعبیر هیچ مشکلی را نمی‌توان گشود، بلکه فقط مشکل به بیان دیگری در می‌آید. ما با این موضوع مواجه‌ایم که چگونه مجموعه‌ی ملل چند ده میلیونی با تاریخی دیرین و سردارانی فکور از طرف عده‌ای آخوند غافل‌گیر شود و بدون مقاومت (به استثناء کردستان) تن به اسارت دهد، به نحوی که چهره‌های مبارز و انقلابی و روشن‌فکران آن تسلیم دادگاه‌های ویژه شدند و یا در سیاه چال‌ها و شکنجه‌گاه‌ها پوسانده و یا به دستور خلخال‌ها بدون محاکمه به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند و یا در قتل‌های زنجیره‌ای و یا در پشت میز مذاکره‌ی صلح ترور شدند و به جای آنان در ارکان دولت و جامعه چهره‌های بیش‌ازپیش مبهم و فاقد صلاحیت نشانند که؛ کارشان گزافه‌گوئی‌های بی‌شرمانه است. بدون تردید در وجود بشریت اگر سرمایه و سودی هست، همانا مردان و زنان بزرگ‌اند. همان مردان و زنانی که در رژیم مذهبی یا قربانیان جوخه‌های اعدام، سیاه چاله‌ها و یا هسته‌های گزینش یا به عبارت دیگر دستگاه انگیزاسیون قرون وسطای‌اند.

ملل ایران، کسانی را که برای رهبری خود برگزیده بودند، درک نکردند و یا نخواستند درک کنند که مبارزه در راه آزادی به معنای بازگرداندن ارزش‌ها و شکل‌های گذشته به فرهنگ ملی مردم نیست. هدف این مبارزه روابطی با تفاوت‌های بنیادی و در شکلی متعالی‌تر در میان مردم و ملل است و درست به این خاطر نمی‌تواند شکل و یا محتوای فرهنگ مردم را هم دست نخورده باقی بگذارد.

عرف و عادات نو وقتی می‌آید که عرف و عادات سابق درهم می‌شکند. هر حرکتی باید برای جلو و ایجاد شکلی نوین و عالی‌تر باشد. نگاه به عقب یا عبارت دیگر عقب‌گرد برای یک ملت بزرگ‌ترین فاجعه و مصیبت است. هر جامعه‌ای برای دست‌یابی به اهداف خود، باید در مقیاس وسیع و عظیم تغییر کند و این تغییر تنها با جنبش عملی و یا انقلاب رخ می‌دهد، انقلابی که محرک اصلی آن نیاز به رهایی باشد. بدون چنین اقدامی نمی‌توان خود را از نکبت‌های انباشته شده‌ی گذشته خلاص کرد. رهبری انقلاب ملل ایران بدست خیال‌بافانی فریبکار افتاد که برای علاج درد و رنج مردم فی‌البداهه سیستم به اصطلاح

اخلاقی ساختند. بدین ترتیب اجازه ندادند ملل ایران به درستی دریابند که چرا جامعه‌ی کهنه را ساقط کرده‌اند تا دریابند آینده را چگونه باید بسازند. در دوران انقلاب و در طول تمام سال‌های گذشته ضمن این‌که برای از بین بردن جهل و خرافات هزاران ساله کاری صورت نگرفت بلکه جهل عمومی را بر تربیت غالب کرده‌اند.

دیگران نباید فکر کنند که تنها **گردها** شکست خورده‌اند. مشکل می‌توان مرز غالب و مغلوب و یا پیروزی و شکست را تمیز داد. شکست تنها در جنگ رخ نداد، بلکه **مقطعی** که می‌توانست صدها سال مؤثر واقع شود از دست همه رفت. سیستم متمرکزی از آن حاصل آمده که؛ جهت‌نگهداری و پایداری آن در چند دهه‌ی گذشته یک دنیا ثروت و دریاهای خون صرف شده و ضمن آن کلانی از مسائل حاد به ارث باقی‌مانده که هنوز هم برون رفت از آن‌ها دشوار می‌باشد. تمامی مسائلی را که تاریخ استبداد انباشته است، در زمان حال در برابر ملل ایران تلنبار شده است. هنگامی که تجزیه و تحلیل اشتباه باشد، به بارآمدن چنین نتیجه‌ای گریزناپذیر است. بیماری در هر کجا باشد در همان جا نیز باید معالجه شود.

عدم نوگرایی و ایجاد روابط بنیادی جدید میان ملل ایران و تأکید برگزیده در انقلاب ایران باعث شد که بعد از مدتی کوتاه شور و شوق‌های اولیه رو به افول و جامعه در دورانی از احساس پشیمانی فرو رفته که هنوز فرصت نیافته کامیابی‌های دوره‌ی طوفان و التهابش را با آرامش و سنجیدگی جذب و هضم کند و دریابد که چه کرده و سرکوبی جنبش **گرد** در اوایل انقلاب سرآغاز چه حادثه‌ای بود و به چه نیروهای آسیب رسانده است. **بهار ملل ایران در آغاز انقلاب چندان نپایید که بازهم زمستان سخت و سیه فایق گشت.**

در چنین اوضاع و احوالی بود که؛ ملت **گرد** ناچار به مقاومت در برابر جهاد برعلیه خود شد. **گردها** میان انسانیت و **گرد** بودن خود از یک‌سو و جان خود از سوی دیگر، می‌بایستی یکی را انتخاب می‌کردند. **مقاومت با شکوه‌ترین لحظه‌ی زندگی گردها بود.** اکنون کل انسانیت ایرانی به خاطر عدم مقاومت در برابر سرکوبی آزادی‌های خود، زیر سلطه رژیم مذهبی رو به **اضمحلال** است.

مقاومت مسلحانه‌ی جنبش رهایی کردستان از شمالی‌ترین نقطه در آذربایجان غربی (ماکو) گرفته تا کرمانشاه و قصرشیرین گسترش یافت. راه‌های زمینی دسترسی به شهر ارومیه از سوی شاخه‌ی نظامی جنبش مورد تهدید قرار گرفت. این موضوع باعث شد **ملاحسنی** نماینده‌ی **خمینی** در آذربایجان غربی متوجه ساختن راهی **ارتباطی** از طریق دریاچه‌ی ارومیه شد. در آن زمان طرح این «**استراتژی**» از سوی حسنی از طرف تمام مقامات دولت موقت، هم در مرکز و هم در استان، و هم اکثریت مردم آذری زبان استان که تحت تأثیر رژیم مذهبی سرکار آمده واقعاً فکر می‌کردند که، دارند با **یهودان ابن قریظه** (**گردها**) مبارزه می‌کنند و سرشار از کدورت و نفرت نسبت به مردم **گرد** و جنبش آن بودند، مورد تأیید قرار گرفت.

از این قرار؛ ضرورت سرکوبی جنبش‌های بخش کردستان از سوی آنان، موجب گردید تا هرچه زودتر احداث راه میان‌بر از طریق دریاچه‌ی ارومیه شروع شود. لذا بدون هیچ‌گونه بررسی، مطالعات اولیه و کارشناسی و محاسبه‌ی سود و زیان این اقدام در آینده و تأثیر زیست‌محیطی آن، شروع به انفجار و کندن کوه‌های مجاور و ریختن آن به دریا کردند. با انفجارهای عظیمی که انجام دادند، آسیب‌های جدی به بستر، لایه‌ها و سفره‌های آب زیر زمین‌های اطراف و کف دریاچه رساندند، غافل از این‌که دارند پایه و مقدمات چه بحران زیست‌محیطی عظیمی را در آینده می‌گذارند!

با چشم‌پوشی از این حقایق؛ سال‌های سال بدین‌گونه و بدون حتی یک صفحه مطالعات کارشناسی کوه را کندند و منفجر کردند و در دریا ریختند، اکوسیستم دریا را به هم ریختند و به این موضوع اصلاً و ابداً فکر نکردند که سرکوبی جنبش‌گرد برای آنان چه سود و زبانی را در پی خواهد داشت. به نحوی که الان با فدا کردن جان خود نیز نمی‌توانند از عواقب هراس‌انگیز اقدام خود رهایی یابند. اکنون بعد از گذشت حدود چهار دهه؛ هرگونه اعتراض مردم نسبت به بی‌توجهی دولت به موضوع دریاچه‌ی ارومیه، شدیداً سرکوب می‌شود. به این موضوع فکر نکرده بودند که روزی خود آنان خواهد رسید. اکنون به جایی رسیده‌ایم که همه ضررمندیم و هنوز هم حاضر نیستیم از گذشته درس بگیریم. ملل ایران از این مسئله غافل بودند که؛ بررسی زمان حال می‌تواند وسیله‌ای برای نظاره‌ی آینده باشد. هنوز هم چنین ادراکی از خود نشان نمی‌دهند.

هر جامعه‌ای در حالی از تلاطم یا دگرگونی به سر می‌برد، مخصوصاً اگر در دوران انقلاب و گذار قرار داشته باشد. آنچه که در آینده پدید خواهد آمد، معمولاً پیوندهای با زمان حال دارد که اکنون ما شاهد چنین پیوندهای هستیم.

این موارد نشان می‌دهد که انسان‌ها در برابر دگرگونی به شیوه‌های گوناگون واکنش نشان می‌دهند. آنچه که در اوایل انقلاب ایران در مورد جنبش‌گرد رخ داد، نشان داد که؛ ملل ایران، به خصوص هم‌میهنان آذری، تعریف روشنی از اهداف و آرمان‌های خود از انقلاب را نداشتند و خواسته‌های سنتی و نه انقلابی - دموکراتیک از انقلاب داشتند. آنان نه خواستند هویتی از آن خود داشته باشند. براین اساس بیشتر آنان گرایش به حفظ وضع موجود از خود نشان دادند. انسان‌ها معمولاً به آسانی خواستار و پذیرای دگرگونی نیستند، زیرا ممکن است دگرگونی یا درک نشود و یا مخاطراتی را در برداشته باشد و یا به منافع‌شان آسیب برساند. نوآوری معمولاً از سوی کسانی تحریک می‌شود که چندان چیزی برای از دست دادن ندارند و یا برای تحمل مخاطرات به اندازه‌ی کافی منابع در اختیار دارند.

هر جامعه‌ای نیاز به رسیدن تعادل میان قواعد اجتماعی و انحراف دارد. انحراف در حوزه‌ی نوآوری در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، عمرانی و بهره‌برداری از منابع امری اجتناب‌ناپذیر و گاهی هم ضروری به حساب می‌آید. هرگاه برخی از اعضاء جامعه‌ای یک قاعده‌ی اجتماعی، سیاسی، حقوقی، عمرانی را زیر پاگذارند و عمل‌شان در حل یک مسئله‌ی دیگر توفیق یابد، به آن‌ها

مبتکر و خلاق می‌گویند نه منحرف. هنوز هم کسی ملاحسنی‌ها را بخاطر اشتباهی که در موضوع دریاچه‌ی ارومیه و ایجاد نفاق بین مردم گُرد و تُرک یا به عبارت دیگر شیعه و سنی مرتکب شده، منحرف و گمراه به حساب نمی‌آورد بلکه هنوز هم از سوی بیشتر مردم عوام و خود دولت، از مفاخر آذربایجان به حساب می‌آید! حتی خمینی از وی تمجید کرد و گفت همه‌ی ما باید مثل امام جمعه‌ی ارومیه مسلح شویم. تمجید خمینی از حسنی هر کسی را به یاد سخن شیخ اجل، سعدی می‌اندازد؛

تو اول بگو با کیان دوستی پس آنگه بگویم که تو کیستی

یا

رقم بر خود بنادانی کشیدی که نادان را به صحبت برگزیدی

تمام اقدامات وی ضمن این که به حل هیچ مشکل و معضل اصلی یا فرعی منجر نشد بلکه روز به روز بر مشکلات افزود.

البته کسانی بودند که به ماهیت ملاحسنی‌ها و نقش مخرب آنان در تاریخ جدید ایران زمین که در حال تحقق بود، پی بردن و حتی درجه‌داران و افسران آگاه لشکر ۶۴ ارومیه اقدام به کشتن وی کردند اما ناکام ماند. حتی برخی از اعضای خانواده‌اش بر علیه وی شوریدند که، پسر خود وی (حسنی) مخالف جنایات و سیاست‌های پدرش بود که در نهایت توسط پدرش به جوخه‌ی اعدام سپرده شد و دخترش نیز خودسوزی کرد. هیچ‌وقت نوآوری در ایجاد پل ارتباطی در دریاچه‌ی ارومیه، به یک محاسبه و حسابگری دقیق و روشن مرتبط دانسته نشده است.

همه‌ی انسان‌ها تا اندازه‌ای نوآوری به خرج می‌دهند و همه‌ی جمعیت‌ها دست کم شماری از افراد نوآور و مبتکر در اختیار دارند. دگرگونی زمانی رخ می‌دهد که این آدم‌ها و افکارشان از طرف اجتماع پذیرفته شوند. در ایران بعد از انقلاب، نوآوران واقعی در حوزه‌های سیاسی و حقوقی و روابط بین ملل، گُردها بودند که سرکوب و رانده شدند. در واقع در ایران بعد از انقلاب تنها گُردها نبودند که رانده و سرکوب شدند بلکه انسان‌های عالم، اندیشمندان، متخصص و روشن‌فکر از سوی هسته‌های گزینش رژیم مذهبی که تاکنون به عنوان دستگاه انگیزاسیون قرون وسطا کاملاً فراقانونی عمل می‌کنند، با برچسب‌های منحرف طرد و از اداره‌ی امور جامعه رانده شدند و کودکان‌هایی مانند ملاحسنی‌ها که مضحکه‌ی خاص و عام‌اند، بر اداره‌ی امور جامعه مسلط و غالب کردند که قادر به محاسبه‌ی دقیق سود و زیان‌های اقدامات خود نبودند و نیستند.

حتی هسته‌های فوق فضاقت را به جایی رسانده‌اند که؛ می‌کوشند درون جویندگان کار و اشتغال را به کاوند و موضع‌شان در خصوص بحران زیست محیطی دریاچه‌ی ارومیه را بدانند. برای این منظور پرسش‌های را در مورد وضعیت دریاچه‌ی ارومیه مطرح می‌کنند. کسانی که صادقانه عامل انسانی و نقش دولت را در این مسئله مؤثر دانسته‌اند مردود و جوانانی که زیرکانه و با آگاهی از سیاست‌های هسته‌های

گزینش، این موضوع را فاقد اهمیت اساسی و مرتبط با تبلیغات مسموم آمریکا و اسرائیل به منظور ایجاد نفاق بین اقوام ایرانی دانسته‌اند، قبول و موفق به اشتغال خود شده‌اند.

آنچه در حدود چهار دهه‌ی گذشته در ایران اتفاق افتاد، نشان داد که آخوند توانایی اداره‌ی کشور را ندارد، و آخوند هیچ‌گاه قادر به یادگیری تکنوکراسی اداره کردن کشور نیست. با افکار، قوانین و مقررات کهن که مربوط به دوران خاص درگذشته دور است، نمی‌توان دنیای جدید و یکسر متفاوت از گذشته را اداره نمود. حقیقت این است که اگر دولتی مذهبی باشد نمی‌تواند به لحاظ نظری و سیاسی تکامل بیشتری یابد، زیرا در ذات خود دارای نظر و عمل محدود است و با حرکتی کوتاه پایان می‌گیرد و هر کاری انجام دهد تکرار است. اگر غیر از این باشد باید از عقاید کهن خود دست بردارد که در آن صورت نمی‌تواند مدعی مذهبی بودن باشد و بدین ترتیب موجودیت خود را در معرض تهدید و خطر قرار خواهد داد.

علت اصلی سانسور و منع آزادی بیان ترس از برملا شدن همین مسائل است. یکی از راه‌های شناخت پیامدهای دراز مدت تطبیق‌های خاص، بازگشت به گذشته است؛ داده‌های گذشته در مورد فراگردهای درازمدت دگرگونی‌های رخ داده‌ی زمان حال نظیر بحران زیست محیطی دریاچه‌ی ارومیه را به گونه‌ای مستند نشان می‌دهند. در ایران بعد از انقلاب ضمن این‌که هیچ‌گاه چنین بررسی‌های صورت نگرفته بلکه نتیجه‌ی کار ملل ایران یک‌سره بازگشت به گذشته بود.

به هر روی، به دنبال این دگرگونی بدون محاسبه و مطالعه استحالته‌ی تدریجی دریاچه‌ی ارومیه پیش آمد. تداخل وظایف نهادها، مؤسسات و ادارات دولتی، نظیر مدیریت مراتع و چراگاه‌های آن از سوی نیروهای نظامی (سپاه پاسداران) که ناشی از مسائل امنیتی و سرکوبی جنبش گرد بود، به جای ادارات ذیربط که هیچ‌گونه شناخت و تخصصی در آن نداشتند، پوشش گیاهی به دلایل چرای بی‌رویه و عدم تناسب دام و ظرفیت مرتع، در حوضهای آبریز دریاچه‌ی ارومیه، روزبه‌روز کاهش یافت که فرسایش خاک، کاهش آب‌های زیر زمینی و جاری را به دنبال داشت. این‌گونه دگرگونی‌های تدریجی زیست محیطی، اجتماعی، سیاسی، اداری و امنیتی پیامدهای ژرفی را به دنبال داشت.

شمار کشاورزان و سطح زیر کشت بدون برنامه‌ریزی گسترش یافت، بدون این‌که به پیامدهای دراز مدت این عمل اندیشه شده باشد. در اثر این اقدام جامعه از نظر اجتماعی قشربندی بیشتری یافته، روحانیون و نظامیان و پیشه‌وران و تجار شهری با موقعیت‌های ویژه افزایش یافته‌اند و به موازات قدرت-مند شدن آنان، تصمیم‌گیری‌ها متمرکزتر شده است.

سرانجام همه‌ی این موارد به پیامدهای تلخی انجامیده‌اند. تباهی زیست محیطی بر اثر فرسایش خاک و برداشت بی‌رویه و بدون کنترل از آب‌های زیرزمینی، ته کشیدن منابع دریایی، دشواری‌های را به دنبال داشته است. بحران زیست محیطی دریاچه‌ی ارومیه تنها یک تب گذرا نیست که بگویم تمام می‌شود. موضوع تا آن حد مصیبت‌بار است که؛ برای هر اقدامی در این خصوص فردا دیر است.

۴- نقش نظامیان در ایجاد بحران‌های زیست محیطی

درمورد عمل‌کرد نظامیان توضیحاتی جهت آگاهی مردم، ضروری به نظر می‌رسد. نیروهای نظامی رژیم مذهبی، نظیر سپاه پاسداران انقلاب و نیروی انتظامی در استان‌های آذربایجان غربی و کردستان مزاحمت‌های جدی برای مرزنشینان به وجود می‌آورند. مردم، به دنبال بی‌کاری گسترده که ناشی از عمل‌کردهای غلط اقتصادی و سیاسی رژیم مذهبی است، از روی ناچاری باری را از پارچه و لباس و نفت و گازوئیل، که به این سو و آن سوی مرزها می‌آورند و می‌برند، مورد حمله‌ی وحشیانه‌ی آنان قرار می‌گیرند. خصوصاً نیروهای سپاه پاسداران گله‌ی اسب، قاطر و الاغ‌ها را محاصره می‌کنند و با مسلسل‌های سنگین و کالیبر بالا، با توپ و خمپاره درهم می‌کوبند و قتل عام می‌کنند، انگار که، دارند قلعه‌ی خیبر را فتح می‌کنند. انبوه لاشه‌های گندیده و انباشته شده‌ی حیوانات فوق، در سرچشمه‌های آبریز دریاچه ارومیه موجب آلودگی محیط زیست شده به نحوی که از صدها متر و گاهی به علت انبوه لاشه‌ها، کیلومترها دورتر بوی گند آن کوهستان‌های بسیار زیبا را غیر قابل تحمل می‌کند که؛ علاوه بر ایلات و عشایر دمدار، آب آشامیدن روستاها و شهرهای قرار گرفته در مسیر آب‌های جاری را آلوده و مردم را در شهرها و روستاها در معرض تهدید جدی بهداشت و سلامتی قرار می‌دهند.

سازمان محیط زیست و سازمان بهداشت در برابر این آلودگی واکنشی از خود بروز نمی‌دهند. نظامیان در گذرگاه‌های رودخانه‌ها کمین می‌کنند و درست در حین عبور کاروان‌ها از رودخانه‌ها آنان را همراه با صاحبان‌شان به رگبار گلوله می‌بندند که لاشه‌ی حیوانات بارکش با بارهاشان که در بیشتر موارد بارشان نفت یا گازوئیل است، در آب نشت پیدا می‌کند که؛ از مبدأ تا مقصد آب‌های جاری آلوده می‌شوند. برای‌شان اهمیت ندارد که چه کسانی از این آب‌های آلوده استفاده می‌کنند و اساساً قادر به درک این موضوع نیستند که؛ محیط زیست و سلامتی انسان‌ها و حتی حیوانات، غیر قابل تفکیک‌اند.

آلوده نمودن آب مشروب با انواع میکروب‌های ناشی از لاشه‌ی حیوانات کشته شده و لاشه‌های گندیده، توسط به اصطلاح، سربازان امام زمان در سرچشمه‌های آب آشامیدنی، سبب امراضی چون کلرا (وبا)، تیفوئید، پاراتیفوئید، دیسانتری، تولاریمیا، هپاتیت، آلودگی‌های انگلی و انواع سرطان‌ها می‌شود.

علاوه بر این، در بعضی از موارد، اسب‌ها و قاطرهای مردم را به غنیمت می‌گیرند و دوباره به قیمت‌های گزافی به صاحبان‌شان می‌فروشند و به این موضوع هم که، آیا این‌گونه مال و ثروت جمع‌آوری شده، حلال است یا حرام توجه نمی‌شود. زیرا آن را غنایم به دست آمده، به قول امام خمینی، از یهودیان ابن قریظه می‌دانند! همه‌ی این اقدامات از سوی نیروهای انجام می‌گیرد که؛ یا خود را طرفدار مستضعفان جهان، انقلابی و مبارز ضد استعمار و امپریالیسم و یا سربازان امام زمان می‌دانند. ژنرال‌ها و سرهنگ‌هاشان نمی‌دانند که؛ محاصره و قتل عام اسب‌ها، قاطرها و الاغ‌ها، حیواناتی که

پیامبر اسلام (ص) شلاق زدن بر آن‌ها را روا ندانسته، و حتی در دنیای پیشرفته آزار آنان مجازات دارد، هیچ‌گونه افتخار نظامی ندارد!

ماجرای برادران نظامی ما شبیه داستان رمان معروف «دون کیشوت» است. گله‌ی قاطرها و الاغ‌ها را محاصره می‌کنند و با سلاح‌های سنگین چنان مورد تهاجم قرار می‌دهند که؛ **انگار پایگاه‌های موشکی، هوایی و فضایی دشمن (ناتو) و یا بزعم‌شان، اسرائیل را هدف قرار داده‌اند!**

این ژنرال‌ها و سرهنگان ضد طبیعت، ضد محیط زیست و الاغ کش، نمی‌دانند که؛ انسان‌های که، در شرایط بحران و رکود اقتصادی که خود سیاست‌های رژیم مذهبی عامل بوجود آورنده‌ی آن است، برای امرار معاش خود و خانواده‌شان به دنبال لقمه نانی به این سو و آن سوی مرزها می‌آیند و می‌روند، نمی‌توان عامل **امپریالیسم** به حساب آورد. سیاست اشغال‌گران کردستان در برابر گُردها، به فراموشی سپردن **نژاد گُرد** و عقب نگه‌داشتن گُردها تا حدی است که همواره چون **طفیلی**، از نظر اقتصادی وابسته به حکومت مرکزی باشند.

این اقدامات در اوضاع و احوالی صورت می‌گیرد که خود سپاه پاسداران مانند **اختاپوس** بر اقتصاد کشور چنگ انداخته و آن را در انحصار خود دارد. هم‌چنین سپاه اقدام به ساختن سدهای مختلف بر روی رودخانه‌های آبریز دریاچه‌ی ارومیه کرده، ضمن این‌که خود را ملزم به بررسی و مطالعات کارشناسی عوارض جانبی آن نمی‌دید و یا این که مطالعات محدود و ناقص بوده است، نتیجه به فاجعه‌ی پیش‌رو منتهی شده که نه کسی جرئت بیان آن را دارد و نه خود سپاه حاضر به پاسخگویی است. تنها سرمست سود اقتصادی آن بود. رژیم افتخار می‌کند که سومین کشور در سدسازی در جهان است، اما نمی‌گوید که چه هزینه‌های بزرگی را بر **طبیعت ایران** تحمیل کرده است.

سیاست سد سازی و سدهایی که با تمایل بیشینه‌ی سود احداث نموده‌اند، نه تنها اقتصادهای روستایی را که در پیوند با رودخانه‌هاست ویران ساخت بلکه حاصل‌خیزترین اراضی، پوشش گیاهی، گونه‌های حیوانی و در نقاط مختلف کشور، با ارزش‌ترین آثار جهان باستان را نیز بلعید. نابودی اجتماعی و به همان میزان نابودی زیست‌محیطی نیز به وقوع پیوسته و یا در حال تحقق است.

علاوه بر این، همه‌ی مردم ایران واقف‌اند که؛ محمد خاتمی در دوران ریاست جمهوری خود اعلام کرد که، از **۲۴ اسکله‌ی تخلیه و بارگیری کشور**، ۱۶ اسکله معلوم نیست در دست چه کسانی است؟! **احمدی‌نژاد** هم در دوران تصدی ریاست جمهوری خود، سپاه را «**برادران قاچاقچی**» خود نامید. در زمستان ۱۳۹۲ هم افشا شد که، **فرماندهی کل نیروهای انتظامی**، سربازان امام زمان، به مبلغ ۱۸۵ میلیون دلار نفت را به صورت قاچاق فروخته است. قبلاً نیز یکی از مقامات دولت اعلام کرده بود که از کل قاچاقی که در کشور صورت می‌گیرد، ۸۰٪ از طریق مقامات، نهاده‌ها و مؤسسات دولت انجام می‌شود. حتی در اسفند ۱۳۹۲، روحانی رئیس دولت به اصطلاح تدبیر و امید، در سفری به استان هرمزگان اعلام کرد که در دولت احمدی‌نژاد، افرادی به بهانه‌ی دور زدن تحریم‌ها، میلیاردها دلار درآمد نفت را غارت کرده‌اند. هم‌چنین در اسفند ماه ۱۳۹۲ دادستان رژیم اعلام کرد؛ **بابک زنجانی** یکی از بزرگ‌ترین دزدان

و غارت‌گران ثروت ملل ایران با اطلاعات سپاه در ارتباط بوده است. هم‌چنین در روزهایی پایانی سال ۱۳۹۲ معاون اول رئیس‌جمهور اعلام کرد؛ غارت درآمد نفت در دوران احمدی‌نژاد در تاریخ بشریت بی‌سابقه است!

سلطه بر اقتصاد خطرناک‌ترین اشغال است. اشغال اقتصادی، وحشیانه‌ترین روش به انحطاط کشاندن یک جامعه یا یک ملت، به زانو درآوردن و فروپاشاندن آن است. سلب مجال تنفس از جامعه‌ی گردد، و اصولاً مردم ایران، بیشتر از آن‌که ناشی از فشار و ظلمی باشد که اشغال‌گران حاکم علیه آن اعمال می‌کنند، ناشی از تصرف ابزارهای اقتصادی جامعه‌ی گردد- به امر واقع در شرایط حاضر قتل عام الاغ‌ها و قاطرها که هم‌اکنون ابزار کار مرزنشینان‌اند- و سایر ملل ایران، تحت کنترل گرفتن حیات اقتصادی‌اش است. یک جامعه پس از این‌که کنترل‌اش را بر ابزارهای تولیدی و بازار خویش را از دست داد، ممکن نیست بتواند حیات اقتصادی‌اش را آزادانه ادامه دهد.

سپاه اختاپوسی است که نه تنها بر اقتصاد کردستان بلکه بر کل اقتصاد کشور چنگ انداخته و همه را به فلاکت نشانده است. از این طریق، گردها نه تنها کنترل خویش را بر ابزارها و مناسبات تولیدی از دست داده‌اند، بلکه کنترل تولید، مصرف و تجارت را نیز از دست‌شان سلب کرده‌اند. هر تولیدی که در کردستان وجود داشته باشد، صرف نظر از تولید سنتی دامی و کشاورزی ابتدایی، متعلق به غیر گردد است. در ترکیه و سوریه و عراق نیز اوضاع این‌گونه بوده و هست. در ترکیه، سوریه و عراق مانند ایران، اسارت اقتصادی، به مؤثرترین ابزار «انکارگرایی هویتی» و محرومیت از آزادی‌گردها در آورده شده است.

هم‌اکنون در ترکیه ۹۰٪ از انرژی مورد نیاز از سرزمین کردستان تأمین می‌شود. سرچشمه‌های اصلی رودخانه‌های دجله و فرات در کردستان است. تأسیسات بهره‌برداری که دولت‌ها به طور یک‌طرفه بر روی آب‌های جاری و منابع نفت خام راه‌اندازی کرده‌اند، هم موجودیت میراث تاریخی و به همان میزان نیز اراضی حاصل‌خیز را از بین برده‌اند. عمده‌ترین حوزه‌های آبریز دریاچه‌ی ارومیه در غرب، شمال‌غرب و جنوب‌غربی دریاچه در مناطق کردستان واقع شده‌اند که هم با نابودی منابع طبیعی و چرایی بی‌رویه آن و هم سد سازی‌های بدون مطالعه که بر روی آن‌ها ساخته شده است، دریاچه را به این روز انداخته‌اند. استعمارگری اقتصادی که بعد از استعمار و سرکوبی سیاسی و فرهنگی کردستان هرچه بیشتر گسترش داده شده، آخرین ضربه‌ی مرگ‌باری بود که تاکنون وارد آورده‌اند.

سدهای که بر روی آب‌های جاری کردستان احداث شده‌اند، به یک قتل‌عام تاریخی و بلای زیست-محیطی منجر گشته است. هیچ سدی نمی‌بایستی که بدون توجه به محیط‌زیست، زمین‌های حاصل‌خیز و تاریخ، طرح‌ریزی می‌شد. در برابر فرسایش خاک و جنگل‌زدایی که بزرگ‌ترین دشمن جامعه و جانداران است، با یک روحیه‌ی بسیج عمومی باید ایستادگی کرد. حوزه‌های خاکی، آب و جنگلی که جامعه بشر و حیات زیست را در طول تاریخ حیات بخشیده‌اند، مقدس‌ترین حوزه‌هایی کاری می‌باشند که به هیچ انگاشته شده‌اند. بدون وجود آب، زمین و پوشش گیاهی و جنگل، حیات

اجتماعی قابل تداوم نیست. در بنیان بی‌کاری، گسستن از خاک، روستا و جنگل نهفته است. احتمال شکل‌گیری عوامل این گسست نیز در پیرامون دریاچه‌ی ارومیه، قطعی به نظر می‌رسد. جامعه‌ای که بنیان اقتصادی آن دچار ورشکستگی شود، توانایی حیات نخواهد داشت.

رژیم همیشه از افشای اسامی مفسدین اقتصادی واهمه دارد، زیرا پای خودشان گیراست. احمدی‌نژاد که قرار بود اسامی دزدان و مفسدان را اعلام کند، خود و اطراف‌یانش، دزد از آب در آمدند. کسی آشکارا نمی‌داند این مفسدین چه کسانی هستند، کسی از دستگیری آنان (اگر دستگیر شوند!) و از محلی که دزدی کرده‌اند و میزان دزدی، دادگاهی که در آن محاکمه می‌شوند و از نحوی محاکمه و احکام صادره و چگونگی اجرای آن خبری ندارد. اگر مقدار دزدی زیاد نباشد کیفر سختی دارد، یعنی اگر فردی از فرط بی‌کاری و فقر ناشی از آن دست به ساده‌ترین دزدی بزند، دست‌اش را قطع می‌کنند و یا قاطر و الاغ‌های‌شان را قتل عام می‌کنند. این است؛ علت هرج و مرج مالی و اقتصادی، اجتماعی - سیاسی که وضعیت را بدتر از سابق کرده است.

آن‌گاه مرزنشینانی که دست به ابتدائی‌ترین، ساده‌ترین، بی‌ضررترین و محدودترین و درعین حال سخت‌ترین تجارت مرزی می‌زنند، به گلوله بسته می‌شوند، فرزندان‌شان یتیم می‌شوند، محیط زیست - شان آلوده می‌گردد، مال‌شان غصب می‌گردد، به زندان طولانی مدت و به جریمه‌های سنگین هم محکوم می‌شوند.

در دوران پس از انقلاب و به ویژه پس از جنگ ایران و عراق، درکشور صورت بندی اقتصادی - اجتماعی دچار تغییرات گردید و به تدریج با رشد سرمایه‌داری انحصاری خصوصاً دربخش تجارت، سرمایه‌های کوچک توسط سرمایه‌ی بزرگ بلعیده شد و موجب افزایش سپاه بیکاران درجامعه گردیده است. هرچند دولت با سیاست طرح‌های زود بازده تلاش کرد وضعیت را به شرایط عادی بازگرداند اما عملاً شکست خورد و نتیجه‌ی آن از دست رفتن تریلیون‌ها تومان سرمایه‌ی بانک‌ها شد. بعداً تحریم‌ها اوضاع را بدتر کرد.

به دلیل رشد سریع جمعیت روستائی کشور و کشاورزی سنتی و فرهنگ خرده دهقانی که ریشه در سیاست‌های رژیم سلطنتی داشت و در دوران انقلاب نتوانستند تغییرات مثبتی در آن بوجود آورند، روز به روز بر این سپاه بیکاران افزوده است که اغلب درکلان شهرها در کارهای فصلی، ساختمانی، رستوران - ها، دست‌فروشی و کارهای پست و موقت مشغول‌اند. درکردستان وضع کاملاً به گونه‌ای دیگر است. رژیم تماماً از سرمایه‌گذاری درکردستان خودداری می‌کند. زیرا از شکل‌گیری بورژوازی ملی گرد نگران است و تلاش دارد در راه آن مانع ایجاد کند.

هر فعالیتی در زمینه‌های اقتصادی حتی اگر اندکی مستقل و شرافت‌مندانه باشد، باعث تعقیب سیاسی می‌گردد. ملت گرد که در فقر و فاقه‌ی ناشی از توزیع نابرابر و اعمال سیاست‌های منطقه‌گرایی در اقتصاد، بسر می‌برد، وقتی از روی ناچاری با قاطر و الاغ، باری را برای گذران زندگی ابتدایی خود به این سو یا آن سوی مرزها می‌آورد یا می‌برد، از طرف رژیم بخاطر حمایت از سرمایه‌داری انحصاری و تجار

انحصارگر و بازاریان کلان به گلوله بسته می‌شوند. اکنون تلاش دارند با هزینه کردن سرمایه ملی مردم ایران مرزهای کردستان را دیوار کشی کنند.

دستگاه مأمورین دولتی، یعنی بوروکراسی به مثابه قشر خاصی از افرادی که در اداره‌ی امور متخصص شده و درمقابل مردم موقعیت با امتیازی احراز کرده‌اند، در برابر بی‌حقوقی مردم مدافع هیئت مأمورین دولت و خودسری کامل بوروکراسی صاحب امتیازاند که از ویژگی دولت مطلقه است. دستگاه اداری کشور با این ویژگی‌ها فاقد بازرسی نیرومند و نظارت افکار عمومی است و به جای آن که نوکر مردم باشد آقای آنان است. تشکیلاتی که بنام **بازرسی کل** کشور ایجاد کرده‌اند و هزینه‌های کلانی هم از حساب مردم ایران دارد، به جای افشاء و جلوگیری از تخلفات دستگاه اداری بیشتر به **پرده‌پوشی** آن کمک می‌کند. کلیه‌ی افراد دستگاه بوروکراسی متورم رژیم، انبوه خدمت‌کاران و محافظان (ارتش، سپاه، بسیج، نیروی انتظامی، تشکیلات‌های امنیتی آشکار و پنهان و قانونی و غیر قانونی) همه از درآمد ملی ارتزاق می‌کنند، درآمدی که یا از طریق اخذ مالیات از مردم، یا از طریق کار و تلاش اکثریت عظیم جامعه یعنی کارگران، دهقانان و سایر تولید کنندگان و نیروهای مولد خلق می‌شود و خود آنان از تملک واقعی بر نتیجه کارشان بی‌بهره‌اند و یا این که از محل فروش و تاراج منابع طبیعی و ملی آنان تأمین می‌شود.

چه بخش عظیمی از درآمد ملی صرف تأمین اهداف امنیتی رژیم و سیاست‌های نظامی‌گری در قالب کمک به گروه‌های فرامرزی نظیر حزب‌الله لبنان، حماس و... می‌شود. اگر دزدی‌های کلان مقامات رژیم، وابستگان و آقازاده‌ها را به آن اضافه کنیم، آنگاه پی‌خواهیم برد که فقر در جامعه‌ی ایران از کجا ناشی می‌گردد.

آمارهای رسمی و غیر رسمی مبنی بر کسب ۸۰٪ ثروت کشور از سوی ۱۰٪ از افراد جامعه گویای بزرگ‌ترین بلا و مصائبی است که گریبان‌گیر ملل ایران است. بنابراین تشخیص منشاء فقر و تهیدستی مردم کار چندان سختی نیست، سختی در برملا کردن آن‌گونه محیط و مناسبات اجتماعی است که هرگونه عقلانیتی را نفی می‌کند و در آن محیط و شرایط نه کسی از رژیم می‌پرسد چه کار می‌کند و نه رژیم پاسخ‌گوست. عوامل رژیم و وابستگان ایدئولوژیکی آن هم از چنین شرایط و اوضاع و احوالی ستایش عرفانی می‌کنند.

جالب توجه است که، قضات قوه‌ی قضائیه که باید مستقل باشند، از این بی‌عدالتی‌ها حمایت و تأیید می‌کنند که از این طریق، سیمای فاشیستی خود را برای همه عیان می‌کنند. یک دادگاه داخلی در کشوری با ماهیت دیکتاتوری، تک‌حزبی یا تک‌رهبری، نظیر رژیم مذهبی در ایران، دموکراسی پوشالی در ترکیه و به اصطلاح عربی سوسیالیستی در سوریه، نمی‌تواند به صورت عادلانه عاملان چنین جنایاتی که در واقع **ژینوساید (نسل‌کشی)** محسوب می‌شود محاکمه کند. گرفتار چنان دیوانسالاری اداری، نظامی و قضائی گردیده‌ایم که؛ یک کل ارگانیک و مرتبطی را شکل داده‌اند، که حتی **حیوانات هم در کشور از دست‌شان، آسایش و امنیت ندارند!**

خواننده تصور نکند که این اقدامات بر علیه کسانی صورت می‌گیرد که مواد مخدر قاچاق می‌کنند بلکه بر علیه کسانی است که کارشان ساده‌ترین تجارت، نظیر نفت و گازوئیل و یا لباس و پارچه و اشیاء دیگر غیر از مواد مخدر است. در خصوص قاچاق مواد مخدر خود نیروهای دولت در توزیع آن در جامعه، بویژه در مناطق کردنشین به منظور معتاد کردن جوانان و همچنین در نقل و انتقال آن به اروپا دست دارند. خود **هاشمی‌رفسنجانی** در خاطرات خود نوشته است که در مورد نقل و انتقال مواد مخدر به اروپا با رهبر انقلاب (**خمینی**) صحبت و در پی کسب رضایت وی بوده است. هرچند نوشته است که خمینی با آن موافقت نکرد، ولی همین موضوع نشان می‌دهد که چنین انگیزه‌ها و تمایلی از قبل در میان مقامات طراز اول رژیم وجود داشته است.

این اوضاع و احوال را باید برملا کرد. حقیقتی که بیان نشود سم می‌گردد. هیچ چیزی را با پنهان‌کاری نمی‌شود حل کرد بلکه پنهان‌کاری اوضاع را بدتر و دزدان و خطاکاران را جسورتر می‌کند. ادعای ضد امپریالیسم بودن ادعای بزرگی است که با این اقدامات نمی‌توان ضد امپریالیسم بود. از نظر تئوریک و سیاسی، مبارزه با امپریالیسم از دو موضع انقلابی و ارتجاعی صورت می‌گیرد. طالبان، القاعده، سلفی‌ها و تکفیری‌ها هم مدعی مبارزه با امپریالیسم‌اند، اما برای چه سیاست‌های و با حمایت چه نیروهای و مراجع فکری آنان کدامند؟ **هیچ نیروی ضد آزادی و آنتی‌دموکراتیک نمی‌تواند ضد امپریالیسم باشد، زیرا هرکاری را انجام دهد به نفع امپریالیسم تمام می‌شود.**

هیچ چیزی را بدون مقایسه نمی‌توان انجام داد. ارتش ترکیه به عنوان بزرگترین ارتش ناتو (از نظر شمار افراد) در آن سوی مرزهای ایران، در روستای **روبوسکی** با هواپیماهای اف-۱۶ و با اطلاعات ماهواره‌ای آمریکا، کاروان جوانان تجار مرزی **گرد** را وحشیانه بمباران کرد که دهها جوان و صدها اسب و قاطر را تکه‌پاره کرد که هنوز هم در دادگاه حقوق بشر اروپا تحت بررسی است. **زیرا خودشان نه عدالت، نه انصاف، نه وجدان رسیدگی به چنین جنایاتی را دارند. اصلاً از نظر قوانین‌شان چنین جنایاتی در حق مردم **گرد** روا و جایز و حتی مانند مورد آن در ایران مجریان چنین جنایاتی تشویق و ترفیع هم می‌گیرند.** سپاه پاسداران که مدعی مبارزه‌ی ضد امپریالیسم است، اقدامات مشابه را در این سوی مرزها انجام می‌دهد. از نظر فلسفی وقتی دو نیرو یا پدیده دارای یک عمل کرد و یک نتیجه‌اند، دارای یک ماهیت‌اند. لذا ادعای ضد استعمار و ضد امپریالیسم بودن نیروهای سپاه یک ادعای توخالی و پوچ و تنها برای فریب افکار عمومی و اقدامی فریب‌کارانه است.

یکی دیگر از عمل‌کرد نظامیان، در هر چهار پارچه‌ی کردستان تحت اشغال، **مین‌گذاری** بخش‌های وسیعی از خاک کردستان است. مین‌ها علاوه بر کشتن انسان‌ها، دام‌ها و حیات وحش، چنان اثر تخریبی روانی بر انسان‌ها می‌گذارد که در بلند مدت آن‌ها را تبدیل به موجوداتی ترسو می‌کنند. تداوم ترس ساکنان مناطق **مین‌گذاری** شده منجر به کوچ آن‌ها از این نواحی و تخلیه‌ی آن می‌گردد. این‌ها جدایی از خسارات جانی و مالی است که به مردم وارد می‌شود. شاید هولناک‌ترین هدیه‌ی **مین‌ها**، دست و پاهای قطع شده، چشم‌های کور شده‌ی کودکان، نوجوانان، شبانان و حیوانات بی‌گناه باشد. این

اقدامات است که ماهیت به اصطلاح انقلابی‌گری و مبارزه‌جوی برعلیه امپریالیسم از سوی سپاه پاسداران و سربازان امام زمان را در کنار و دوشادوش ارتش ناتو نشان می‌دهد.

برابر گزارش جمعیت اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، میلیون‌ها مین در هر چهار پارچه‌ی کردستان کار گذاشته شده است که هر ساله موجب مرگ صدها انسان می‌شوند. این مین‌ها بدون هیچ‌گونه نقشه‌ی نظامی و یا طراحی میدان مین، فقط برای نابودی گردها چیده شده‌اند و حتی کارگزاران این اقدام غیر انسانی نیز خود قادر به بازشناسی این مناطق نیستند. از آن‌جاکه هدف نهایی اشغال‌گران کردستان، نابودی ملت گرد است، تمایزی میان زن و مرد، کودک و بزرگ، مسلح غیر مسلح و... قائل نیستند. به همین خاطر سیاست‌های کوچ اجباری، تخریب روستاها، انتقال ساکنان شهرها و روستاها به مکان‌های نامعلوم، بستن چشمه‌های آب، سوزاندن مزارع، کُشزارها و جنگل‌ها، ایجاد اردوگاه‌های کار اجباری و... منجر به ناهمگونی بافت جمعیتی، بی‌کاری، دزدی، خودفروشی، اعتیاد و در نهایت از دست دادن احساسات ملی، فرهنگ و روابط اجتماعی و سرانجام از هم پاشیدگی ملی می‌شود. این اقدامات نظامیان درکشتار کاروان‌ها و مین‌گذاری‌ها به منظور تحت فشار قرار دادن یک جمعیت بخصوص (گردها) با هدف نابودی آن است. در واقع این اقدامات در مقوله‌ی بیوساید (نابودی حیات) می‌گنجد که بسیار وحشتناک‌تر از بحران‌های زیست محیطی نظیر دریاچه‌ی ارومیه است!

ملت گرد امروزه به صورت یک مستعمره‌ی بین دولتی اداره می‌شود. استعماری که دست‌مایه‌های آن نه بهره‌کشی کلاسیک بلکه نسل‌کشی شوونیک است و از این نظر، تئورسین‌های سیاسی، روابط اشغال‌گران و گردها را در کردستان مادون استعمار کلاسیک می‌دانند. اشغال‌گران کردستان با طراحی و اجرای سیاست‌های همه‌جانبه در تدارک نابودی ملت گرد و مشروعیت بخشیدن به اشغال خود هستند.

به همین خاطر نیروهای نظامی مستقر در کردستان، فرماندهان نظامی و وابستگان دولتی اشغال‌گران در کردستان به گونه‌ای انتخاب می‌شوند که صفت «درنده‌خویی» خصوصیت ویژه‌ی آنان باشد. هر چند درنده‌خویی از خود نشان دهند و مرتکب جنایات وصف‌ناپذیر شوند، بیشتر امتیاز و درجه می‌گیرند. امروزه در ایران، ترکیه، سوریه همانند ژنرال علی مجیدها- معروف به علی کیمیایی که مسؤل بمباران‌های شیمیایی کردستان در عراق زمان صدام حسین بود-، درجات بر دوش ژنرال‌ها و افسران عال‌رتبه و پُست و مقام سایرین، آغشته به خون ملت گرد است.

ژنرال‌ها و افسران سپاه معلوم نیست در کدام دانشکده و از طرف کدامین اساتید و با کدامین متون آموزش دیده‌اند که، چنین عمل‌کردی را از خود بروز می‌دهند؟! به غیر از آخوندها کس دیگری نمی‌تواند انسان‌ها را این‌گونه با شوونیسیم مذهبی درنده‌خو پرورش دهد که شکنجه کردن و کشتن انسان‌ها را عبادت تلقی کنند. آنان تفاوت چندانی با کسانی که در خیابان‌های سوریه و عراق در ملاء عام سر می‌برند ندارد.

ژنرال‌ها و افسران عالی‌رتبه بویژه در کشورهای انقلابی چنان آموزش می‌بینند که، خالق و طراح بزرگ‌ترین و پیشرفته‌ترین تاکتیک‌ها و استراتژی‌ها هستند. هیچ انسان و نیروی انقلابی در جهان، ژنرال جیاب فرماندهی ارتش ویتنام را در مبارزه‌ی حیرت‌انگیزش بر علیه ارتش بسیار پیشرفته و خون‌آشام آمریکا را از یاد نمی‌برد. اما ژنرال‌ها و افسران سپاه به اصطلاح انقلابی، استراتژی‌ها و برنامه‌-ریزی‌های‌شان متوجه، تخریب محیط زیست، قتل عام حیوانات و سرکوبی ضعیف‌ترین اقشار جامعه است. با این منطق و عقلانیت می‌خواهند جهان را هم اصلاح کنند! پروردگارا امام زمان چه نیروهای را دارد! آیا می‌تواند به امید چنین نیروهای ظهور کند!؟

ارتش انقلابی تخم کینه و نفرت را نمی‌کارد، انسان‌ها را سرکوب و محیط زیست را تخریب نمی‌کند، لقمه نان بخور و نمیر را از دهن کسی نمی‌گیرد، در کنار ارتش‌های خون‌آشام نظیر ارتش بعث سوریه قرار نمی‌گیرد، ترور نمی‌کند بلکه قلوب را فتح می‌کند. هیچ نیروی نظامی که در رویاروی با مردم‌اش قرار گیرد، نمی‌تواند انقلابی و ضد استعمار تلقی شود و نمی‌تواند در صف سربازان امام زمان قرار گیرد. آیا فرماندهی کل سپاه پاسداران از این جنایات همکاران و هم‌قطاران خود در آذربایجان غربی و کردستان خبر دارند یا آنان خودسرانه و با بهره‌گیری از تعصبات قومی و مذهبی اقدام به چنین جنایاتی می‌کنند!؟ اکنون این پرسش پیش می‌آید، دشمن و ضد انقلاب، کیست و در قرار گرفته است!؟

۵- نقش فرهنگ در جلوگیری از بحران‌های زیست محیطی

در ایران بعد از انقلاب؛ سیاست اصلی رژیم مذهبی، که خطاناپذیر و در نتیجه اصلاح‌ناپذیر است، مبتنی بر پنهان‌کاری بوده است. تنها در خصوص معضلات زیست محیطی پنهان‌کاری نمود، بلکه اساساً با اطلاع‌رسانی درست در تضاد است. در خصوص بحران‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، فساد مالی، فساد اداری، فساد اخلاقی مقامات و آخوندها، دزدی‌های کلان مقامات، آخوندها و آقازاده‌ها پنهان‌کاری می‌کند. اجازه‌ی طرح و پیگیری این مسائل از طریق رسانه‌ها را نمی‌دهد. به این خاطر با ماهواره و اینترنت مخالف است. اینترنت را فلیترگذاری می‌کند تا دسترسی کاربران را غیر ممکن یا حداقل محدود سازد. بدون حکم قضایی هم‌خوان با قوانین، به خانه‌ها و پشت بام مردم یورش می‌برند و بشقاب‌های ماهواره‌ای را جمع‌آوری و سپس زیر نفربرهای نظامی له می‌کنند. اگر کسی هم جرئت پیدا کند و راجع به غارت هزاران میلیاردی ثروت و سامان کشور حرفی بزند یا بنویسد، با صراحت به همه هشدار می‌دهند که؛ **موضوع را کش ندهید!** با غارت‌گران کاری ندارند و آنان را به حال خود رها می‌کنند، اما روشن‌فکران، اندیشمندان، آزادی‌خواهان و در یک کلام سرداران فکور جامعه را با اتهامات واهی با سرعت به جوخه‌ی آتش می‌سپارند. به نحوی که جامعه‌ی ملل ایران را از اندیشمندان، آزادی‌خواهان، روشن‌فکران و اساتید برجسته و آزاداندیش در کودتایی فرهنگی، تحت عنوان انقلاب فرهنگی در یورش به علم و دانش، پاکسازی کردند. کویبرهای ذهنی به وجود آورده‌اند. **هیستری خرافات** را بر جامعه مستولی کرده‌اند. برابر قوانین بین‌المللی، **تهاجم فکری**، **ژینوساید محسوب می‌شود**. چنان بحران **فکر و اندیشه** را در کشور بوجود آورده‌اند که؛ بسیار جدی‌تر و مخرب‌تر از بحران‌های **زیست محیطی** بوجود آمده هستند. اساساً بحران‌های زیست محیطی و موارد دیگر پیش آمده، معلول بحران **فکر و اندیشه** در کشور است. فسادی که عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی ملل ایران را در بر گرفته است، به **سرطانی غیر قابل علاج می‌ماند**.

با این بحران فکری، علمی و اندیشه که بوجود آورده‌اند، مسئولیت‌های **استراتژیک** را به افراد که فاقد **تفکر استراتژیک‌اند**، واگذار کردند که درک درستی از شرح وظایف و مسئولیت‌های خود ندارند. بیشتر به فکر منافع خود و رضایت رژیم مذهبی‌اند تا احساس مسئولیت در برابر منافع ملی و عمومی جامعه.

رادیو و تلویزیون رژیم که، به عنوان **رسانه‌ی ملی** می‌تواند نقش اساسی در فرهنگ‌سازی جامعه در ابعاد مختلف حیات اجتماعی را برعهده گیرد، در برابر همه‌ی این موارد سکوت می‌کند. استراتژی صدا و سیما رژیم بر دو محور اساسی؛ **اول حاشا و انکار**، **دوم بهتان و افترا**، قرار دارد. واقعیت‌ها را پنهان می‌کند یا در صورت غیر ممکن بودن پنهان‌کاری به **وارونه** کردن حقایق متوسل می‌شود. کارش تهمت و افترا به مخالفان سیاسی و عقیدتی و روشن‌فکران است. چنان برنامه‌ریزی می‌کنند که انگار غیر از روحانیون کسی در این کشور، نه در تاریخ گذشته و نه در زمان حال، درست‌کار و مبارزه نبوده، همه را وابسته به اجانب نشان می‌دهند. کارشان تحریف و انحراف افکار عمومی است.

حقایق تاریخی را مغایر با واقعیت و ماهیت اصلی‌اش نشان می‌دهند. مانند مورد اخیرِ سریال «سرزمین کهن» ملل ایران را تحقیر و مزدور معرفی می‌کنند. در برابر فساد گسترده و بی‌سابقه در تاریخ ملل ایران سکوت مطلق اختیار می‌کنند. در جهت آموزش مردم در عرصه‌های مختلف نظیر، اهمیت محیط زیست و حفظ آن، در مورد ارتقاء آگاهی کشاورزان و معرفی کشاورزی مکانیزه بویژه آبیاری مکانیزه جهت بهره‌برداری بهینه از منابع آب و سایر موارد مشابه تا کنون فعالیت مؤثری از خود بروز نداده است. در کشور همسایه (ترکیه) چند شبکه‌ی تلویزیونی به امر آموزش کشاورزان و دامداران اختصاص داده شده است که شب و روز به آموزش کشاورزان و دامداران خود مشغول‌اند. بی‌مورد نیست آنان، برغم اعمال سیاست‌های شوونیستی، تا سطح بیست اقتصاد برتر جهان ارتقا یافته‌اند، اما اقتصاد کشور ما به سوی فروپاشی در غلتیده است.

در عوض در ایران ده‌ها شبکه‌ی رادیو و تلویزیونی به مردم کشورهای آمریکای لاتین، مرکزی و هم-چنین خاورمیانه و آسیای میانه اختصاص داده‌اند، که به دلیل بهره‌برداری غلط از آن‌ها، نه تنها کمکی به سیاست خارجی رژیم نکرده است بلکه روز به روز به بحران‌های تازه، مانند سوریه، جنوب لبنان، عراق، افغانستان و جاهای دیگر انجامیده است. به جای کمک به ارتقاء روشن‌فکری جامعه اقدام به پخش اعترافات تکانه‌دهنده‌ی روشن‌فکران، روزنامه‌نگاران، دگراندیشان و مخالفان سیاسی که در زیر شکنجه گرفته‌اند، می‌کنند.

پنهان‌کاری، انکار و مغالطه شیوه و شایسته‌ی روشن‌فکران نیست. پنهان‌کاری خیانت است، خیانت به دیگری در عین حال خیانت به خویشتن است و هرگونه اعتراضی بر ضد خیانت نه تنها اعتراضی از جانب خویش بلکه اعتراضی از جانب دیگران نیز هست. به قول اندیشمند آلمانی برشت؛ «آنان که حقیقت را نمی‌دانند ناآگاهند ولی آنانی که حقیقت را می‌دانند و آن را انکار می‌کنند، تبهکارند.» روشن‌فکر تعهد اجتماعی و سیاسی دارد، هیچ سخنی را خوش‌بینانه نمی‌پذیرد، هیچ سخنی را برخلاف وجدان نمی‌گوید و از اعتراف به هیچ مشکلی پروا ندارد. فلاسفه به حق گفته‌اند؛ برای هر حقیقتی صور خیالی متعددی وجود دارد، اما دروغ را فقط یک متخصص می‌تواند به صورت حقیقت جلوه دهد.

خود را پیرو دینی (اسلام) می‌دانند که؛ دروغ را بزرگ‌ترین دشمن خدا می‌داند و انسانیت را مکرر به راست‌گویی و صداقت و درست‌کاری دعوت می‌کند. اما ضمن این‌که خود دروغ می‌گویند، دیگران را نیز وادار به دروغ‌گویی می‌کنند. کسی جرئت نمی‌کند در برابرشان راست‌گو باشد. دروغ‌گویی را به فرهنگ (تقیّه) تبدیل و نهادینه کرده‌اند. رسانه‌ها را اعم از مطبوعاتِ یومیه تا هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها، فصلنامه‌ها، سالنامه‌ها، و غیره را از راست‌گویی و بیان حقایق منع می‌کنند. ناچار می‌شوند یا سکوت اختیار کنند و از بیان حقایق جامعه‌خوداری کنند یا دروغ بنویسند و یا صفحات‌شان را از تعریف و تمجید رژیم و یا مطالب پیش و پا افتاده پر کنند. در زمینه‌ی هنر نیز اوضاع بدتر از این

است. هر فیلم و یا نمایشنامه‌ای که تجلی زندگی طبیعی جامعه باشد منع می‌شود، در زمینه‌ی بحران-های زیست محیطی نظیر بحران دریاچه‌ی ارومیه اجازه‌ی ساخت فیلم مستند داده نمی‌شود. لذا، بررسی کاربرد زبان و ادبیات مقامات رژیم و رسانه‌های آن، بررسی ساخت همان جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم. فلسفه‌ی زبان عبارت از خودآگاه شدن در این باره است که؛ واژه‌ها را چگونه بکار می‌بریم، و این که واژه‌ها چه معنای دارند، و درباره‌ی صورت‌های از زندگی که این الفاظ جزء آن‌ها هستند. اگر گفتار به این صورت‌ها وجود داشته باشد، پس این صور زندگی هم وجود دارند و باید آن‌ها را فهمید. فهم هر مفهوم مساوی است با فهم خاصیت‌های منطقی آن. در فلسفه‌ی زبان این پرسش بنیادی مطرح است که؛ زبان چگونه با واقعیت مرتبط می‌شود؟ بررسی زبان بعنوان شکلی از رفتار انسانی و شکلی از زندگی است. زبان صدا و سیمای تحت سلطه‌ی رهبری و هم‌فکران‌اش، در مورد تاریخ، شرایط عینی، حقوق ملل ایران، تجلی حیات طبیعی آنان (ملل) و زبان صداقت و درست‌کاری نیست و فاقد صداقت و شرافت سیاسی است. این نیز بحرانی در کنار بحران‌های زیست محیطی در کشور است.

بدین‌گونه درون و برون دیواری که برای رژیم مذهبی تدارک دیده است، راه حل مسئله‌ی آزادی را نه ارائه می‌دهد و نه دریافت می‌کند. عقلی که در سر افراد جامعه جای داده و می‌دهد، خود دهشت می‌باشد. همه‌ی این موارد، در صورتی انجام می‌گیرد که؛ از نظر اجتماعی، سیاسی و انقلابی؛ مهمترین وظیفه از نظر انقلاب در علوم اجتماعی، از میان بردن نیروی است که به دروغ‌گویی، تحریف و مبهم‌سازی حقیقت اجتماعی می‌پردازد. چنان درکی از حقیقت ارائه می‌دهند که بیش از هر چیزی غیر حقیقت است.

مورد رژیم مذهبی، با انجام این اقدامات خارج از عرف، قاعده و هرگونه اصول اجتماعی و انقلابی و سیاسی نشان می‌دهد که؛ آن که فاقد حقیقت باشد، همراه حل و هم خوشبختی او خیالی خواهد بود. به این دلیل است که؛ جامعه‌ای که بین سنت و مدرنیته در تنگنا مانده باشد، در نتیجه‌ی تنش مستمر و عدم نوسازی خویش در حالت بحران همیشگی به سر می‌برد.

عرف و سنت نمی‌گذارند مردم راحت نفس بکشند و امکاناتی را که برای آزادی وجود دارد خفه می‌کنند. بدین‌گونه است که تمامی یک ملت، که گمان می‌کند از راه انقلاب نیروی دوباره برای حرکت یافته است، ناگهان می‌بیند که وی را به دوره‌ای سپری شده بازگردانیده‌اند و ضمن این که امکان پیشرفت وجود ندارد، بلکه سال‌ها زمان لازم است تا به نقطه‌ی اول باز گردند. آیا سرنوشت همه‌ی انقلاب‌ها نظیر انقلاب ایران بوده است و یا خواهد بود؟! یعنی خواسته‌اند استبدادی را که سرنگون کرده‌اند از نو بسازند؟ ما هنوز در آن نقطه‌ای هستیم که نباید باشیم و یا قرار نبود که باشیم.

راجع به این مسائل نمی‌توان در مطبوعات مجاز از روی صدق و صفا بحث کرد و تنها کاری که ممکن است مطبوعات شرافت‌مند تحت سانسور انجام دهند این است که با نزاکت خاموش شوند و یا در بازداشت‌گاه‌های رژیم بخوابند و بعداً در اعترافات کذایی گذشته‌ی خود را نقد و نفی کنند. با نظامی

مواجه‌ایم که هرگونه اندیشه‌ی تازه‌ای را به ریشخند می‌گیرد. شرایطی را ایجاد کرده‌اند که؛ امروزه افراد به خاطر تأمین نیازهای روزمره، از اندیشیدن، درباره آزادی و بردگی و تمایز بین آن دو، باز مانده‌اند و مجالی برای این کار ندارند و این بزرگ‌ترین خطا و اشتباه است. زیرا تاریخ پیوسته در کار دگرگون ساختن شرایط و مقتضیات جوامع بشری است. تنها هدف ارزنده‌ی تاریخ، جانشین ساختن نیازهای صحیح به جای نیازهای غلط و کاذب در یک جامعه است. رژیم آزادی‌های گمراه کننده را، نظیر آزادی در نشر خرافات، آزادی ضد اندیشه، آزادی ضد اقلیت‌های قومی و مذهبی (بهائیان و دراویش نعمت‌الهی و...)، آزادی لباس شخصی‌ها در خیابان‌ها علیه مردم، آزادی مطبوعاتی که صرفاً مطالب خود را به سود دولت سانسور می‌کنند، تأیید و اعمال می‌کند. آزادی مورد ادعایی رژیم مذهبی؛ در حقیقت مجموعه‌ای از عوامل باز دارنده و سرکوبی فرد در جامعه است و وسیله‌ای است برای اعمال حاکمیت هرچه بیشتر فاشیسم مذهبی. آزادی انسان تنها به دارا بودن حق انتخاب چیزی محدود نمی‌شود، بهره‌مندی از آزادی واقعی هنگامی است که او توانی درک چگونگی و انتخاب و ارزیابی چیزهایی را که باید انتخاب کند داشته باشد. امکان هرگزینشی نمی‌توان نشانه‌ی آزادی تلقی نمود. بهره‌مندی از تنها حق برگزیدن آن‌چه را که ارباب دستور می‌دهد، بردگی را از میان نه خواهد برد. این هرگز نشانه‌ی آزادی نیست.

هر سخن و گفتار رژیم مذهبی در ایران همیشه برای گمراهی و لغزش مردم در عمل بوده که بدین طریق مزاحم دید مردم‌اند. محیطی را به وجود آورده‌اند که مملو از دروغ و خودفریبی است و پلیدی و زشتی و فساد به هرجایی رسوخ کرده است. با گسترش خرافات همه چیز را درکلاف مناسبات فرمانروا- فرمان‌بر، خالق- مخلوق خلاصه و به کسوت دینی در آورده‌اند که نظام استثمار، سرکوب و قدرت را نهادینه کرده و بدان مشروعیت می‌بخشند. هنوز در جامعه‌ی ملل ایران با هوش بودن جرم است، که هرچند مانند قرون وسطا در آتش سوزانده نمی‌شوند اما به روش‌های دیگر تحت عنوان مرتد، یاغی، مفسد فی الارض و... از بین برده می‌شوند و یا مانند قتل‌های زنجیره‌ای ترور می‌شوند.

چهره‌ی واقعی جامعه‌ی ساخته شده از سوی رژیم مذهبی در ایران، عبارت است از؛ بیماری‌ها و تحریفات اجتماعی، خشونت، دروغ، فریب، بی‌نزاکتی، دسیسه، جنگ و غارت (برعلیه کردستان)، اسارت، بردگی فکری، بی‌وفایی، غصب، بی‌وجدانی، عدم پایبندی به حقوق، پرستش اصل زور، تحریف اصل قداست و الوهیت در راه منافع اقلیتی منفعت‌پرست، تجاوزگری، جامعه‌پذیری جنسیت‌گرایانه، از طرفی وجود مال و مکتب و از طرف دیگر مرگ ناشی از گرسنگی و بینوایی توده‌های وسیع مردم، روستائیان آواره و کارگران بیکار که همگی این‌ها مغایر با سرشت حیات هستند و با اصل آزادی و شرف سازگار نیستند. این موارد تأثیرات ویران‌گری بر روی وجدان (اخلاق) انسان‌ها به جای نهاده است.

رژیم مذهبی جهت پنهان داشتن حقایق یاد شده که بیان‌گر چهره‌ی واقعی خودش است، به استفاده از نیروی تبلیغات پرداخته و طی رویکرد متافیزیکی متقلبانه و ناپسند، همیشه تلاش می‌کند

ذهن مردم را فتح کند. بدین ترتیب هر ردیلتی مانند کینه‌توزی در جنگ‌کردستان و بلوچستان و یا هنگام شکنجه مبارزین و قتل عام در خیابان‌ها مغایر با تمام معیارهای انسانی و حقوقی، از نظر رژیم و عوامل آن فضیلت است. به هر حال وضعی پیش آمده است که پدران ما در سال ۱۳۵۷ پیش‌بینی نکرده بودند.

علت جلوگیری از نقد آزاد و مخالفت شدید با آن، این است که نقد وجود تمایز، تعاریف و تبیین‌ها، ظفره رفتن‌ها، رانت‌خواری، فساد مالی و اخلاقی، جنایات ضد بشری، سرکوبی ملل و قتل و شکنجه‌ی آنان از سوی رژیم مذهبی را مورد تأیید قرار نمی‌دهد. به جامعه هم یاد داده‌اند که چنین نقدی را نه تحمل و نه باورکنند و در هر جای هم که پاسخی به نقد نداشته باشند با پیش کشیدن موضوع توهین به مقدسات با جار و جنجال و غوغا سالاری مسئله را سرهم بیاورند.

چنین نقدی نابرابری‌های اجتماعی، بی‌عدالتی و بی‌حقوقی‌ها را هدف می‌گیرد، منش اجتماعی می‌یابد، یعنی به صورت نقادی یا فعل آگاهانه‌ی اجتماعی در می‌آید. مسئله بر سر پراکتیک یعنی عمل جمعی و آگاهانه‌ی انسان‌هاست. نقادی یک فعالیت روشنگری است. **واقعیت و اندیشه‌ها همیشه مبهم و نیمه روشن‌اند، نقادی آن را روشن می‌کند.** نقد نباید فقط رد یا انکار باشد، بلکه با بحث تحلیلی حدود و کارایی پدیده‌ی مورد بحث را مشخص و به قول هگل؛ درعین حال هم منحل کردن و هم تعالی بخشیدن. در چنین معانی نقد به معنای تحقق و فعلیت بخشیدن به فلسفه است. در نتیجه نقادی فقط رد کردن و نپذیرفتن نیست، (چیزی که در جامعه ما مرسوم است) بلکه عملی است که باید در قلمرو تاریخ جای گیرد و به کنش و عمل فعال انسانی تبدیل شود.

دیگر باید از سعادت خیالی مردم، توهم درباره‌ی وضع موجود، خرافات و اسطوره دست برداریم و تاریخ پیش روی خود را در اندیشه، فلسفه، علم و خرد بگذارنیم.

مشکل اساسی ملل ایران در شرایط حاضر این است که مقررات و اشکال حیاتی کهن، ارزش خویش را از دست داده و مورد نوینی نیز چندان وجود نداشته است. هرکس در انتظار پیامی رهایی بخش (مهدویت) و یا مداخلات عامل خارجی است. محیط چنان کیفیتی دارد که مفاهیم بهشت و جهنم، کاملاً از آن احساس می‌شود. **نیاز فوری برنامه‌های نوین است.**

اصلاح‌پذیری چنین رژیمی محال و بحران ساختاری آن بسیار ژرف است. وقتی آخرین ساختارهای مادی - معنوی که رژیم را سراپا نگه می‌داشتند تداوم‌ناپذیر گشته‌اند، شرایط برای زایش جدید کامل شده است. با این که نظام بزعم خود به سوی پختگی و کمال سوق داده می‌شود، ولی فیصله یافته تلقی می‌شود. این قانون طبیعت است؛ **آن چه که رشد نمی‌کند می‌میرد.** چیزهای جدید را باید به قدیمی‌ها اضافه کرد. پافشاری بر سکون **ترمز شکوفایی** است. به قول زنده یاد، گابریل گارسیا؛ زندگی هنگامی که در حال زندگی کنیم کامل است. نباید نه در آرزوی آینده و نه در حسرت گذشته زیست. هر دو برای ما که در زمان حال واقع هستیم خیالی بیش نیست.

ما با تمام وجود خود در دنیای مدرن قرار داریم اما نتوانسته‌ایم فکر و ذهن خود را با جهان کهن قطع کنیم.

۶- رهایی از بحران‌های زیست محیطی

چگونه می‌توان از چنین بحران‌های زیست‌محیطی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی، فلسفی و پیامدهای ناگوار آن جلوگیری کرد؟ نمونه‌های متعددی را می‌توان در جهان و از جمله در خاورمیانه یافت که رشد جمعیت و تشدید بدون محاسبه‌ی بهره‌برداری از زمین و منابع همراه با تمرکز سیاسی برای مدتی طولانی فجایع به بار آورده‌اند. **نظام‌های سیاسی بسیار یک‌پارچه و متمرکز جهنمی، مخاطرات ویژه‌ای را در بردارند.** حتی نظام‌های از نظر تکنولوژی پیچیده نیز در برابر پیامدهای منفی برنامه‌ریزی متمرکز آسیب‌پذیرند. در ترکیه طی ده‌ها سال حدود چهار هزار روستای کردستان را ویران کردند و هزاران انسان را در متروپل‌های ترکیه آواره کردند که نتیجه‌ی کار منتهی به بحران‌های حادث اجتماعی و سیاسی شده، رودخانه‌ها را مسموم کردند تا **مبارزان گرد** از آبزیان آن‌ها استفاده نکنند، جنگل‌ها را سوزاندن که با از بین بردن مراکز رطوبت پایه‌ی را برای نابسامانی‌های بعدی فراهم کردند. **بارها بر علیه مبارزین گرد از سلاح‌های شیمیایی استفاده کردند.**

در عراق از ابتدایی شکل‌گیری بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی تا زمان رژیم بعث هزاران روستای کردستان تخریب گردیدند. تنها بحران زیستی انسانی ناشی از **بمباران شیمیایی حلبچه و سردشت** توسط رژیم بعث و سایر مناطق روستای و کوهستانی کردستان مانند مورد **هیروشیما و ناکازاکی** در ژاپن توسط ارتش آمریکا از یاد بشریت نمی‌رود. میلیون‌ها انسان را آواره و دربه‌در کشورهای دیگر کردند. صدها هزار انسان دیگر را **زنده به گور** کردند که بسیار سهمناک‌تر از خفه کردن انسان‌ها در اردوگاه آشویتس آلمان نازی با گازهای شیمیایی بود. **صدها تن از زنان و دختران گرد در کشورهای عربی نظیر مصر فروخته شدند.**

در ایران نیز با تمرکز قدرت سیاسی و تصمیم‌گیری متمرکز، در زمینه‌های مختلف از جمله در حوزه- **ی محیط زیست**، بحران‌های بسیار جدی، بوجود آوردند. موارد مشابه بحران‌های زیست محیطی ایران در گوشه و کنار جهان فراوان می‌توان یافت که؛ اگر به عنوان تجارب انجام گرفته مورد بررسی قرار می‌گرفتند، می‌توانستند در جلوگیری از وقوع بحران‌های پیش‌رو، بسیار مفید واقع شوند. مثلاً در شوروی سابق در دهه‌ی ۱۹۶۰ قبل از پیروزی انقلاب ایران، بحران مشابه دریاچه‌ی ارومیه، در اواخر دوران حیات‌اش پیش آمد که بررسی موردی آن می‌توانست بسیار رهنمود دهنده باشد. در سال ۱۹۶۰

دریاچه‌ی آرال که چهارمین دریاچه‌ی بزرگ جهان است، چنان به سرعت خشک شد که در اواخر قرن بیستم، نظیر **دریاچه‌ی ارومیه**، چیزی بیشتر از یک مرداب بزرگ نمکی از آن باقی نماند. آب‌های که قبلاً به دریاچه‌ی آرال می‌ریخت، به سوی طرح‌های پیچیده‌ی آبیاری تا فواصل ۱۳۰۰ کیلومتری دور تر منحرف شد- نظیر انتقال آب رودخانه‌ی سد بوکان به مراغه و تبریز و رودخانه‌های کرخه، کارون به کرمان و یزد و از مکان‌های دیگر به قم- در آن زمان پساب‌های طرح‌های کشاورزی که به انواع کودها و آفت‌کش‌های شیمیایی آلوده بود، صنعت غنی ماهی‌گیری آرال را، مانند «آرتیمیای» دریاچه‌ی ارومیه، بر باد داد و اجتماعات پیرامون دریاچه‌ی آرال با گسترش عقب‌نشینی آب از بین رفتند. کاهش شتابان سطح آب دریاچه‌ی فوق، باعث بالا رفتن هرچه بیشتر درجه‌ی حرارت منطقه در تابستان و کاهش شدید درجه حرارت در فصل زمستان شد؛ ته کشیدن سفرهای آبی، کشاورزی در مناطق حاصل خیز منطقه را دچار اختلال کرد و همین خود رشد فراگرد بیابانی شدن را تسریع نمود.

عوامل اصلی در چنین مواردی چیست؟ هم‌چنان که قبلاً نیز اشاره شد؛ بدون تردید یک **پدیده‌ی انتزاعی**، یعنی یک نظام برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری بسیار **متمرکز** که توانایی پیش‌بینی عواقب دراز مدت برنامه‌ها را ندارد، **مقصر اصلی** در چنین مواردی است. درست است که هیچ پدیده‌ی انتزاعی نیست که بر رویدادهای زیست محیطی نفوذ داشته باشد، زیرا تصمیم‌ها را هزاران آدمی می‌گیرند که در یک سلسله مراتب **دیوان‌سالارانه** شکل یافته‌اند و هریک تنها به امور پیش‌پا افتاده‌ای هم‌چون پیشرفت اداری، امنیت شغلی و بقای روزمره‌اش می‌اندیشد. عقب نماندن از هدف‌های تولیدی، **محدود بودن مسئولیت** انسان‌ها در برابر **خطاها**، تظاهر به کسب دستاوردهای اداری به منظور بسط دامنه‌ی اقتدار فردی، همگی در موفقیت افراد در دستگاه‌های اداری مؤثرند. در همین زمینه است که اطلاعات کلی و هشدار اولیه‌ی که، فرارسیدن مسائل زیست محیطی و بعداً عوارض اجتماعی و حتی سیاسی آن را خبر می‌دهند، به آسانی ندیده گرفته می‌شوند.

در خصوص بحران زیست محیطی دریاچه‌ی ارومیه‌ی، **سازمان جنگلها و مراتع**، در نابودی منابع طبیعی ملی با سهل‌انگاری و یا واگذار کردن وظایف خود به نیروهای غیر متخصص (**نظامیان**) در برابر تخریب و چرای بی‌رویه و خارج از ظرفیت مراتع و یا کوتاه آمدن در برابر سوءاستفاده‌ی باندها و رانت- خوران مقامات دولتی و آقازاده‌ها (مشابه مورد برادران **لاری‌جانی‌ها** در سراسر کشور)، **سازمان محیط زیست** به علت کنترل و نظارت ضعیف یا اساساً عدم نظارت، **جهاد کشاورزی** در توسعه‌ی بدون برنامه و مطالعات کارشناسی سطح زیر کشت، **سازمان آب** به علت ناتوانی در جلوگیری از حفر چاه‌های بدون مطالعه و مجوز، مقامات **دولت مرکزی** به دلیل تصویب و اجرای پروژه‌ها و طرح‌های ملی بدون مطالعه و محاسبه، ارائه شده از سوی استان‌ها، **سازمان برنامه و بودجه‌ی** به دلیل تخصیص دادن اعتبارات به طرح‌ها و پروژه‌های کارشناسی نشده، مانند مورد **جاده‌ی میان‌بر دریاچه‌ی ارومیه**، **دیوان محاسبات** در عدم تطبیق‌دهی صحیح اعتبارات صرف شده با واقعیت‌های عینی در عرصه‌ها، نقش دارند. همه‌ی

سازمان‌ها و نهادهای اشاره شده زیرمجموعه‌های دولت‌اند. در نتیجه مسئولیت اصلی متوجه دولت و سیاست‌های منطقه‌گرایی و قوم‌گرایی رژیم مذهبی است.

اکنون طبق عادت رژیم مذهبی، مانند مورد دبستان شین‌آباد پیرانشهر که در آخر معلم بیچاره را مقصر اصلی قلمداد کردند، تلاش دارند، هم‌هی کاسه کوزه‌ها را بر سر مردم بشکنند و آنان را متهمان واقعی نشان دهند. توده‌های مردمی که به دنبال ندانم‌کاری‌های مقامات رژیم، سازمان‌ها و نهادهای دولت و از روی ناچاری و به دنبال افزایش جمعیت و بیکاری ناشی از سیاست‌های غلط دولت و یا گزینش‌های ایدئولوژیک از کار بی‌کار و به دنبال لقمه نانی، ناچار به اقداماتی نظیر زیر کشت بردن قطعه زمینی، حفر چاهی و یا معاملات مرزی بودند. و به دنبال آن طرد نخبگان، کار شناسان و آزاداندیشان از اداره‌ی امور و سپردن مسئولیت‌های استراتژیک به افرادی که توانایی بروز استعدادی از خود نداشتند، همگی در موضوع بحران دریاچه‌ی ارومیه، هامون در سیستان و بلوچستان، دریاچه‌ی بختگان در استان فارس و باتلاق گاوخونی و زاینده رود در اصفهان و کرخه و کارون در خوزستان مقصرند.

برابر اصل «تقسیم ناپذیر بودن» در صورت ارتکاب جنایات بین‌المللی از سوی یک دولت، آن دولت نمی‌تواند با مقصر جلوه دادن زیر مجموعه‌های خود، از مسئولیت جنایت شانه خالی کند. بنابراین در صورت وقوع یک جنایت بین‌المللی از سوی ارگان‌های تحت نظارت آن کشور، تنها حکومت مرکزی مسئولیت مستقیم جنایات را برعهده خواهد داشت. ترور دکتر قاسملو، دکتر شرفکندی، کشتار دهه‌ی شصت در زندان‌ها، جنایات زندان کهریزک، قتل عام روستاهای قارنا و هندرقاش در کردستان، گلوله‌باران جوانان گرد بدون محاکمه توسط خلخال‌ها، جنایات بر علیه دانشجویان دردانشگاه‌ها و صدها و هزاران موارد دیگر در کنار ایجاد بحران‌های زیست محیطی، در طول حیات رژیم مذهبی جنایات علیه بشریت بوده است. در ادامه اصل «تقسیم ناپذیر بودن»؛ در برگه‌ی B از بند دوم قانون شماره‌ی ۱۰ دادگاه نورنبرگ با اشاره به درجات اتهامی آمده است: «اگر شخص یا گروهی به فرمان رهبر یا فرماندهی خود مرتکب جنایات شود، آن شخص یا گروه به هیچ‌وجه نمی‌تواند به بهانه‌ی «لما مور الماعذور» از محاکمه و محکومیت شانه خالی کند، هرچند ممکن است اثبات این مسئله در تخفیف مجازات مؤثر واقع شود.» نابودی محیط زیست جنایات علیه بشریت محسوب می‌شود.

تنها کسانی وضعیت زیست محیطی کنونی را به درستی درک می‌کنند که؛ روزگاری شاهد پوشش گیاهی عالی و در نتیجه درصد بالای میزان بارندگی و رودخانه‌ها، انهار، چشمه‌سارهای پر آب و فراوانی آب‌های زیرزمینی و دریاچه‌های پر آب بودند، می‌دانند که چه اتفاق افتاده است و در آینده چه پیش خواهد آمد! هرچند در مورد عوارض و خطرات خشک شدن دریاچه‌ی ارومیه، تاکنون تحقیق، بررسی یا پژوهش کاملاً جدی و علمی در دسترس عموم نیست، اما همگی بر خطرات و عوارض بسیار جدی و حتی ویران‌گر و غیر قابل جبران آن توافق دارند.

در بررسی دگرگونی هیچ روشی وجود ندارد که بدون مسأله باشد. مقامات مربوطه با دست‌چین کردند اقدامات‌شان، آگاهانه یا ناآگاهانه اقدام به ارائه گزارش‌های تحریف شده می‌کنند. واقعیت‌ها را به گونه‌ای شکل می‌دهند که عمل‌کردهای رایج در زمان نوشته شدن این مدارک و گزارش‌ها توجیه شود. مسئله‌ی بررسی‌های دوباره نیز این است که گرایش به ایجاد این برداشت دارند که گروه‌ها و مقامات پیوسته در یک جهت حرکت می‌کنند و در نتیجه، امکان نوسان‌های کوتاه مدت را نیز ندیده می‌گیرند.

بررسی‌های گسترده نظیر تحلیل‌های راجع به تأثیر طرح‌های عمرانی، محدودیت‌های ویژه‌ی خود را دارند، به نحوی که مقایسه‌ی به راستی درست هرچند که امکان‌ناپذیر نیست حداقل بسیار دشوار است. مثلاً به سختی می‌توان ثابت کرد و یا مدارک مکتوب ارائه داد که، علت واقعی اقدام به احداث جاده‌ی ارتباطی دریاچه‌ی ارومیه، نگرانی مقامات محلی دولت، هراس از گسترش جنبش‌های بخش کردستان بود، در حالی که افکار عمومی، برغم این که اسناد موضوع از سوی دولت مخفی نگه‌داشته می‌شود، خصوصاً در آن زمان، به خوبی آگاه است و می‌دانند که علت واقعی و اصلی آن همین موضوع بود که با این اقدام، هم سرمایه‌ی عظیمی را به هدر دادند و علاوه بر بوجود آوردن بحران زیست محیطی، شهرهای سلماس و خوی را نیز در انزوای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی قرار دادند. آیا به راستی رعایت حقوق و مطالبات ملت‌گرد، برای ملل ایران، آن قدر خطرآفرین بود که این مصائب را به جان خریدند.

از آن‌جای که هیچ یک از روش‌هایی که عموماً در بررسی دگرگونی به کار بسته می‌شوند به تنهایی قابل اعتماد نیستند، بیشتر تحقیق‌های که در این زمینه انجام می‌گیرند باید از انواع روش‌ها استفاده کنند. باید از شیوه‌های پیچیده‌تر گردآوری داده‌ها در زمینه‌ی گوناگونی استفاده کرد. تصور دگرگونی به عنوان یک گسست دوره‌ای که؛ احمدی‌نژاد در مورد دریاچه‌ی ارومیه مدعی آن بود، مبنی این که در پانصد سال قبل نیز دریاچه‌ی ارومیه خشک شده است، دیگر توجیه‌پذیر نیست.

اگر این ادعای احمدی‌نژاد را بپذیریم، اصولاً، آن‌چه را که در زمان حال در مورد عواقب خشک شدن دریاچه‌ی ارومیه پیش‌بینی می‌کنند، می‌بایستی از صدها سال قبل - از قول احمدی‌نژاد پانصد سال قبل - اتفاق افتاده باشد. در صورت صحت ادعای احمدی‌نژاد و اتفاق آن و وزش طوفان‌های نمکی و آغشته شدن زمین‌های زراعی به نمک در پانصد سال قبل، هر چند که در مقیاس کوچک از طریق روش‌های علمی امکان جدا کردن نمک از خاک وجود دارد، اما با هیچ علم معاصر و سرمایه‌ی عظیم نمی‌توان سرزمینی به گستردگی پیرامون دریاچه‌ی ارومیه را از نمک پاک‌سازی و آماده‌ی زراعت کرد، دیگر امکان حیات در پیرامون این دریاچه از آن زمان تا کنون وجود نمی‌داشت. در آن صورت، ما اکنون در کشور ایران، علاوه بر صحرای کویر لوت و کویر نمک، کویر ارومیه را هم داشتیم. چنان‌چه در زمان حاضر ممکن است این اتفاق بیفتد - که متأسفانه احتمال اتفاق آن قرین به یقین است - کویر ارومیه در حال شکل‌گیری است که، دیگر امکان حیات در پیرامون این دریاچه وجود ندارد. به استناد سخنان

رئیس جمهور رژیم (حسن روحانی) چهارده میلیون انسان آواره می‌شوند. اکنون می‌دانیم که دگرگونی باگذشت زمان و در هر جامعه‌ای ضمن این که پیوسته ادامه دارد، عوامل انسانی نقش اصلی را در آن دارد. پس موضوع دریاچه‌ی ارومیه نه مرگ طبیعی بلکه ناشی از سیاست‌های رژیم مذهبی است. بحران‌های زیست محیطی تنها موردی است که؛ رژیم مذهبی در رابطه با بحران‌های ایجاد کرده، نمی‌تواند بنا بر اقتضای طبیعت‌اش، ادعا کند که کار عوامل و مزدوران بیگانه و از جمله؛ کار اسرائیل و شیطان بزرگ (آمریکا) و یا کار ضد انقلاب است، بلکه یک اقدام **ارژینال** خود رژیم مذهبی است.

در صورتی که؛ در نتیجه‌ی بحران زیست محیطی حاضر، کویر ارومیه شکل بگیرد، پاک‌سازی زمین‌های زراعی آن از نمک نه از طریق روش‌های علمی بلکه تنها از طریق عوامل طبیعی و آن‌هم طی صدها و بلکه هزاران سال قابل تصور است. با توجه به حوزه‌های آبریز دریاچه‌ی ارومیه؛ ریزش باران‌های سیل-آسا و جاری شدن سیلاب‌های عظیم در جلگه‌های آبرفتی پیرامون دریاچه‌ی ارومیه و جا به جا لایه-های خاک سطح زمین و ظاهر شدن لایه‌های جدید، امکان پاک‌سازی خاک از نمک آن‌هم به طور نسبی وجود دارد. زیرا برابر بررسی‌های علمی، صدها سال لازم است که لایه‌های جدید خاک به دنبال تابش آفتاب حاصل‌خیز و آماده‌ی رویش گیاهان شود. در آن صورت، به دنبال ریزش گل و لای و پر شدن کف دریاچه سطح آب بالا خواهد آمد که آن نیز بدون عوارض نخواهد بود. اگر تصور شود که با روش‌های فیزیکی و مکانیکی، می‌توان خاک را جا به جا کرد، یعنی لای‌روبی سطوحی از خاک، این کار زمان‌بر، پرهزینه و هم‌چنین دگرگونی ناشی از نقل و انتقال و جا به جایی خاک‌های آلوده به نمک با خاک قابل زراعت، به طور بسیار جدی قابل بررسی و تحقیق علمی و زیست محیطی و بوم‌شناختی است. تأیید و رد این فرضیات، مستلزم تحقیق و پژوهش ژرف علمی است. در هر صورت و از هر جهت که به این موضوع نگاه و اندیشیده شود؛ **چنان بحران عظیمی در پیش‌رو داریم، که هنوز نه در ذهن مقامات رژیم و نه در ذهن خود مردم نمی‌گنجد.**

باید تلاش شود راه‌هایی برای پژوهش و بررسی در دگرگونی‌های پیش آمده را بیابیم که حدود چهار دهه‌ی گذشته‌ی ما را در بر می‌گیرند و درباره‌ی دگرگونی هم‌چنان که در درازمدت رخ داده‌اند، مدارک را بدست آوریم. یک تحول جالب در این زمینه، اطلاعاتی است که از طریق دوربین‌های **ماهواره‌ای** به دست می‌آید. ماهواره‌های زمین‌پیما، اکنون داده‌های درباره‌ی هریک از نقاط زمین درباره‌ی جنبه‌های از فرهنگ بشری مانند استقرار جمعیتی و الگوهای کشاورزی و الگوهای چرای بی‌رویه و تبدیل چراگاه‌ها به بیشه‌زاری از خاربن‌ها را به دست می‌دهند. در این خصوص ما نیازمند همکاری بین‌المللی بویژه **سازمان ملل و نهادهای وابسته** به آن در این زمینه هستیم.

ممکن است رژیم از ترس بر ملا شدن واقعیت‌ها و روشن شدن نقش منفی دولت در بوجود آمدن آن، تن به چنین همکاری‌های ندهد. همان‌گونه که حاضر به هیچ‌گونه همکاری با سازمان‌ها و بررسی افراد بی‌طرف در موضوع حقوق بشر نیست.

قبلاً به نقش هسته‌های گزینش ایدئولوژیکی در بحران‌های زیست محیطی بوجو آمده اشاره شد. بدون تردید فراگرد مهمی که در دگرگونی‌های درازمدت نقش اصلی را دارد، تخصص است. به موازات افزایش تخصص، یک آدم معمولی درصد هرچه کم‌تری از کل فعالیت‌هایی را که در یک جامعه انجام می‌گیرند، عهده‌دار می‌شود. اما در رژیم مذهبی اصل بر وابستگی ایدئولوژیکی و سیاسی بوده است. هم‌اکنون جامعه‌ی صنعتی یا مابعد صنعتی، به آخرین نقطه‌ی فراگردی رسیده که به اندازه‌ی فرهنگ بشری قدمت دارد. با تخصص یافتن هرچه بیشتر افراد بشر، جوامع بشری تمایز بیشتری نیز پذیرفته‌اند، یعنی در واحدهای جداگانه برای انجام فعالیت و منظورهای گوناگون سازمان گرفته‌اند. ویژگی انقلاب ایران تمرکز قدرت در دست افراد معدودی بود. این مسئله باعث شد که تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، سیاسی، عمرانی، فرهنگی و عرصه‌های دیگر حیات اجتماعی کشور در دست افراد و نهادهای انگشت‌شماری تمرکز یافت که در استان‌های حوزه‌های آبریز دریاچه‌ی ارومیه، کردستان، آذربایجان غربی و شرقی، این تصمیم‌گیری‌ها در دست آخوندهای بود که نماینده‌ی «ولی فقیه» به شمار می‌آمدند که دارای اختیارات تام بودند. این مسئله باعث شد که دسترسی افراد متخصص به منابع و قدرت هرچه بیشتر کوتاه شد.

در شرایط کنونی اولین اقدام در راه حل بحران‌های زیست محیطی پیش‌رو، اصلاحات سیاسی است. باید شرایط سیاسی مناسب فراهم کرد که هم شرایط جدید اقتصادی و هم راه‌حل‌های عالمانه و مطابق شرایط عینی در آن بگنجد. تا زمانی که تنها یک نگرش، آن هم ارتجاعی‌ترین نگرش در کشور حاکم باشد و تصمیمات تنها از طرف اقلیتی محدود که تنها در پی حفظ شرایط موجوداند گرفته شوند، کاری از پیش نخواهیم برد.

علاوه بر دگرگونی‌های دیگری که در سازمان فرهنگ‌های بشری و الگوی رفتاری رخ داده‌اند، روند درازمدت دیگری نیز وجود دارد که به ماهیت کشمکش ارتباط دارند. هرچند علت‌های جنگ و کشمکش خشونت‌آمیز سیاسی در سراسر تاریخ بشری ممکن است یک‌سان باقی‌مانده باشد، اما پیامدهای آن، مانند مورد ما، دگرگونی‌های نمایانی داشته است. هم‌چنان که تجربه‌ی ملل ایران در حدود چهار دهه‌ی گذشته تا کنون نشان داده است، خشونت سیاسی می‌تواند تلفات و بدبختی‌های بی‌سابقه‌ای را به بار آورد. اکنون میلیون‌ها انسان در پیرامون دریاچه‌ی ارومیه در معرض تهدید کوچ‌های اجباری، قحطی و آلودگی جدی آب و هوایی قرار دارند.

این روند البته گریزناپذیر نیست. تحولات نوین در تکنولوژی، بویژه در حوزه‌های مربوط به ارتباطات و تولید، ممکن است وضع را به گونه‌ی تعیین‌کننده‌ی دگرگون سازند. این روندهای تکاملی عام و درازمدت، به یک معنای علمی مستقل نیستند. زیرا هم روابط منظمی این روندها را به یکدیگر پیوند می‌دهد و هم این‌که، دگرگونی در هر روند ممکن است واکنشی باشد به دگرگونی‌های مشابه زیست محیطی. مثلاً، تعمیق و تخصص ممکن است از طریق تجدید سازمان کار به تواند منابع بیشتری را از دل یک محیط رو به تباهی بیرون کشند.

گرچه این نظر درست است که اگر همه‌ی جوامع بشری را از زمان پیدایش نوع بشر در نظر گیریم، تکامل فرهنگی از جامعه‌ی ساده به پیچیده جریان داشته است، اما اشتباه خواهد بود اگر باور کنیم که همه‌ی جوامع بشری به گونه‌ای هموار و یک‌نواخت این مسیر را پشت سر گذاشته‌اند. هم‌چنین یکی انگاشتن پیچیدگی هرچه بیشتر یا پسرقت، مانند **مورد ایران**، یا تطبیق بهتر، نیز اشتباه است.

انسان‌شناسان به تحلیل رابطه‌ی میان روندها و نوآوری‌های عام از یک سو و توسعه از سوی دیگر، بیش از پیش علاقمند شده‌اند. آنان ضمن بررسی تأثیر دگرگونی بر جامعه، شخصاً درگیر کوشش‌هایی برای به وجود آوردن دگرگونی شده‌اند. دانشمندان این فراگرد را «**انسان‌شناسی کاربردی**» نامیده‌اند که، هدف اصلی آن‌ها، دگرگونی در رفتار بشری به منظور بهبود مسائل اجتماعی، اقتصادی و تکنولوژیکی جوامع بشری است.

انسان‌شناسان در همه جا روی طرح‌های عمرانی گوناگون از ساخت جاده‌ها، پل‌ها، طرح‌های آبیاری، حفاظت از چراگاه‌ها و موارد فراوان دیگر کار می‌کنند. **امروزه دیگر این اقدامات، نظیر آنچه که به عنوان بحران‌های زیست محیطی در ایران خوانده می‌شود، حاشیه‌ای تلقی نمی‌شوند.** انسان‌شناسان بر پیچیدگی فرهنگی حتی کوچک‌ترین و جزئی‌ترین نوآوری تأکید می‌ورزند و بر ارزش‌ها، رویکردها و روابط اجتماعی و سیاسی که احتمالاً در توفیق یا شکست این نوآوری‌ها تأثیر دارند، انگشت می‌گذارند.

دانشمندان اصولی را بدست می‌دهند که به صورت مختصر انواع تأثیرهای یک دگرگونی برنامه‌ریزی شده را در مقایسه با منافع احتمالی آن، به درستی نشان می‌دهند. برابر این اصول؛ هر طرح عمرانی ضرورتاً با نوعی **نابودی** همراه است. یا هرگونه فعالیت نوپدید احتمالاً جای یک فعالیت بومی را می‌گیرد. از سوی دیگر هرگونه دگرگونی می‌تواند در میان بخشی از جمعیت دست‌خوش دگرگونی، آسیب‌های جسمانی، تغذیه‌ای و روان‌شناختی یا رفتاری به بار آورد. نوگرایی می‌تواند مکانیسم بومی تطبیق با تنش‌های اجتماعی مانند رفع و رجوع کشمکش‌ها یا حل مسائل دیگر را مختل سازد.

سود و زیان‌های هر نوآوری یا دگرگونی برنامه‌ریزی شده یا مانند مورد دریاچه‌ی ارومیه، بدون برنامه‌ریزی شده، در سراسر جامعه یک‌سان توزیع نمی‌شوند، زیرا برخی از مردم از این دگرگونی‌ها **سود** می‌برند و برخی دیگر **زیان**. مانند انتقال آب رودخانه‌های زاینده رود، کرخه، کارون و رودخانه‌ی سد بوکان که؛ مناطقی را آب به سوی آن منحرف شده **سودمند** و مردم استان‌های اصفهان، خوزستان و آذربایجان- غربی **زیان‌مند**اند. **سودمندان راضی** و **زیان‌مندان ناراضی**. به این جهت است وقتی بخشی از مردم در اعتراض به این اقدامات واکنش از خود نشان می‌دهند، مردم مناطق دیگر با آنان هم‌صدا نمی‌شوند. **این‌گونه اقدامات مستقیم یا غیر مستقیم موجب نفاق بین مردم کشور هم می‌شود.** لذا آنچه را که باید در نظر داشت این است که آیا توزیع سود و زیان‌ها **منصفانه** و مطلوب است یا نه.

سخنان وزیر نفت رژیم مذهبی در اسفند ماه ۱۳۹۲، که بی‌شرمانه و بی‌پروا اعلام کرد؛ بنزین ناقص تولید شده که موجب آلودگی هوا و سرطان‌زاست، در شهرهای تهران و کرج توزیع نمی‌شود. این سخن

بدان معناست که سلامتی مردم سایر شهرهای ایران در مقابل سلامتی جمعیت تهران و کرج که بیشتر مقامات و آخوندها و آقازاده‌ها در آنجا زندگی می‌کنند اهمیتی ندارد. حتی خود وزیر نفت بعداً به خاطر سرطان‌زا بودن بنزین تولید داخلی تولید آن را متوقف نمود و مقامات رسمی دولت و سازمان محیط زیست بر سرطان‌زا بودن آن تأکید داشتند، اما کمیسیون انرژی مجلس رژیم حاضر به قبول آن نیست و تأکید داشت که دلیلی مبنی بر آلوده بودن بنزین تولیدی داخلی را در دست ندارد. هم‌چنین، پخش پارازیت‌های سرطان‌زا بر فرستنده‌های ماهواره‌ای، نشان می‌دهد، بررسی این سود و زیان برای رژیم مذهبی اهمیت چندانی ندارد. حتی بعضاً برای ایجاد تفرقه بین مردم به منظور ادامه‌ی سلطه‌ی خود آگاهانه دست به چنین اقدامات تبعیض‌آمیزی می‌زنند.

اما در بحران‌های زیست محیطی همیشه این‌گونه نیست که تنها بخشی از مردم در معرض تهدید و یا زیان‌مند باشند. همان‌گونه که بحران‌های زیست محیطی ناشی از صنعتی شدن هرچه بیشتر کشورهای پیشرفته‌ی جهان و استفاده‌ی هرچه بیشتر از سوخت‌های فسیلی و تولید گازهای گلخانه‌ای، جهانی شده است و تأثیر منفی بر کل جهان دارد. مورد دریاچه‌ی ارومیه که برای مردم استان‌های پیرامون نه تنها تنعمی در بر نداشت بلکه به پیامدهای تلخی انجامید و یا استفاده از بنزین ناقص در سطح ملی یعنی در کل کشور و یا حتی نظیر گرد و غبار و ریزگردهای ناشی از خشک شدن باتلاق‌ها، هورها و تالاب‌های جنوب عراق که نتیجه‌ی کاهش آب دجله و فرات با ساختن سدهای متوالی به منظور نابودی آثار تاریخی کردستان در ترکیه بر روی آن رودخانه‌ها، فرامنطقه‌ای باشند.

اگر خدایی نکرده آن‌چه در مورد دریاچه‌ی ارومیه پیش‌بینی کرده‌اند، اتفاق بیفتد و میلیون‌ها انسان ناچار به کوچ اجباری شوند، در کشور چه اتفاق خواهد افتاد؟! میلیون‌ها انسان پناه‌جو که تمام فعالیت‌های معیشتی خود را از دست خواهند داد، کجا خواهند رفت؟!

سود و زیان‌های نهایی ناشی از اجرای یک پروژه‌ی عمرانی یا هرگونه کوشش در جهت ایجاد نوعی دگرگونی اجتماعی دل‌خواه، تحت تأثیر چندین عامل شکل می‌گیرد. مهم‌ترین این عوامل عبارت‌اند از عوامل محیطی و بوم‌شناختی، ارزش‌ها و باورداشتهای سنتی و پیوندهای اجتماعی.

یک نوآوری پیشنهادی یا دگرگونی ممکن است تأثیر ژرفی بر نظام بوم‌شناختی داشته باشد، هم‌چنان‌که در مورد دریاچه‌ی ارومیه شاهدیم. یا نظیر مورد ترکیه؛ سدهای بزرگ همیشه خسارت‌های زیست محیطی بزرگی به بار می‌آورند. مانند گرد و غبار و ریزگردهای برخاسته از باتلاق‌ها، هورها و تالاب‌های خشک شده در جنوب عراق، آلودگی در پایین رودخانه‌ها، نمکی شدن هرچه بیشتر در نتیجه‌ی بالا آمدن سفره‌های آب و یا مانند مورد ارومیه، افزایش خطر سیل و فرسایش خاک، حتی به نظر برخی از صاحب‌نظران افزایش وقوع زلزله، ناشی از دهها سدی که در حوضه‌های آبریز دریاچه‌ی ارومیه ساخته‌اند. این موارد نشان می‌دهد که؛ برای آن‌که یک نوآوری پیامدهای مهمی بر نظام بوم‌شناختی داشته باشد، نیاز به آن نیست که مانند یک طرح عظیم آبیاری یا یک سد غول‌آسا، ابعاد

گسترده‌ای داشته باشد. در ارزیابی کارایی هرگونه نوآوری پیشنهادی، زیان‌های زیست محیطی آن را نیز باید در نظر داشت.

معمولاً هر کشوری که اقدام به دگرگونی می‌کند، با مسائلی روبرو می‌شود که سعی می‌کند از خسارات دگرگونی جلوگیری کند. بسیاری از دانشمندان و متخصصین برای راه‌حل‌ها و عمل‌کردهای بومی احترام قائل‌اند که می‌توان به اجرای توفیق‌آمیز طرح‌های عمرانی کمک کند. اما در ایران بعد از انقلاب از بالا به پایین کار می‌شود و احترامی به مشاوره با مردم بومی قائل نمی‌شوند. هم‌اکنون در موضوع زیست محیطی دریاچه‌ی اورمیه، به مردم به عنوان **متهمان اصلی** نگریسته می‌شود که؛ یا **زمین‌های** بیشتری به زیرکشت برده‌اند و یا **چاهی** غیر مجاز حفر کرده‌اند! اما خود حاضر نیستند این مسؤلیت خود را که؛ **هیچ‌گونه مطالعات و بررسی‌های کارشناسی در مورد اقدامات و اهداف خود را در دست ندارند، به پذیرند.**

از دهه‌ی ۷۰ میلادی به این سو، دانشمندان در کشورهای دیگر، در طرح‌های بزرگ، انواع گزارش‌ها را درباره‌ی برآورد تأثیر این طرح‌ها تهیه و ارائه می‌کنند. از این گذشته به طرح‌های توجه می‌شود که در جهت فایده‌رسانی به مستمندان باشد و رشد توأم با برابری را تضمین کند. انواع قوانین ملی راجع به حفاظت از محیط زیست، مجریان طرح‌ها را به ارزیابی تأثیر طرح‌های عمرانی دولتی بر منابع زیست شناختی، زمین‌شناسی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی وادار می‌سازند. مؤسسه یا شرکتی که قصد اجرای طرحی را دارد که ممکن است پیامدهای زیان‌باری داشته باشد، باید گزارش تأثیری را تهیه کند تا پیامدهای تلخ مستقیم یا غیر مستقیم طرح را در آن شرح دهد. در نخستین مرحله‌ی طراحی یک طرح، این پیامدها باید در نظر گرفته شوند. اگر نتیجه گرفته شود که تأثیر اجرای طرح خسارت‌آمیز است، رویه‌های را باید برای تخفیف مسائل ناشی از طرح را پیدا کرد. در ایران ضمن این‌که چنین مواردی مشاهده و عملی نشد بلکه سازمان استراتژیکی مانند «**سازمان محیط زیست**» اساساً به حاشیه رانده شده است و اهمیتی برای نقش آن قائل نشده‌اند.

در نتیجه، دانشمندان درگیر تهیه‌ی گزارش‌های شده‌اند که، تأثیر بهره‌برداری منابع برجایگاه‌های تاریخی و نیز مردم معاصر را توصیف می‌کنند. مورد سدهای بزرگ بر روی رودخانه‌های دجله و فرات در ترکیه که آثار مربوط به تاریخ **کردستان** و در ایران با ساختن سد **سیوند** در استان **فارس** آثار مربوط به دوره‌ی هخامنشی را در معرض نابودی قرار داده‌اند، اگر چنین اقدامات احتیاطی انجام نه گیرد، بیشتر یادگارهای تاریخی و ماقبل تاریخی نابود می‌شوند. **میجریل** در سال ۱۹۹۱ ضمن بازدید از شمال کردستان (تحت اشغال دولت ترکیه)، در خاطرات خود می‌نویسد؛ «**گردها دارای یک میراث غنی باستانی و تمدن بزرگ هستند**» اسماعیل بیشکچی نیز که، سال‌ها از زندگی خود را به دفاع از ملت کرد در زندان سپری کرده است می‌گوید؛ «**دشمنان کرد کمر به نابودی شناسنامه‌ی تاریخی ملت کرد بسته‌اند. آن‌ها مجدانه تلاش می‌کنند زبان و فرهنگ گردها را محو نمایند**» واضح است که آثار تاریخی در فرهنگ ملی هر ملتی، درجه‌ی مدنیت آن ملت را در اعصار مختلف نشان می‌دهند و

همین مسئله سبب می‌شود مراقبت‌های ویژه‌ای برای جلوگیری از نابودی آن انجام گیرد. هم‌چنان که در ایران با احداث سد در استان فارس تلاش دارند آثار تاریخی ایران زمین را در قبل از اسلام نابود کنند. بیشکچی هم‌چنین درباره‌ی نابودی ملت گُرد می‌گوید؛ «گُرد تحت سلطه‌ی ترکیه فقط کافی است هویت ملی خود را انکار کند، آنگاه عزیزِ حکام ترکیه شده و از حقوق برابر با ترک‌ها برخوردار خواهد بود» به قول معروف رهایی گُردها به معنای رهایی از «گُرد بودن» است. براین اساس مسئله‌ی اصلی گُردها و اشغال‌گران کردستان، هویت ملی گُردها و انکار این هویت از سوی اشغال‌گران است، از این‌رو مادامی‌که اشغال‌گران بر ماهیت ملی گُردها صحه نگذارند، تقابل ملت گُرد و اشغال‌گران تداوم خواهد یافت.

قوانین حفاظت از محیط زیست دست‌اندرکاران طرح‌های عمرانی را به برآورد تأثیر این طرح‌ها بر زندگی اجتماعات موجود وادار می‌سازند. اما در ایران و ترکیه این موارد با اهمیت تحت تأثیر ایدئولوژی‌های مذهبی و ملی‌گرایی افراطی (شوونیسم) بوده است.

کار میدانی گسترده نقطه‌ی شروع چنین بررسی‌های است. در مورد طرح‌های ساخت بزرگ راه، نظیر راه میان‌بر دریاچه‌ی ارومیه، باید از قبل انواع مسیرهایی را که یک شاهراه می‌تواند کشیده شود، تعیین کنند. سپس باید بررسی شود کشیده شدن این شاهراهها در مسیره‌های گوناگون، به نابودی چند جایگاه مهم تاریخی یا باستانی و به چه زیان‌های زیست محیطی می‌انجامد. در خصوص دریاچه‌ی ارومیه کاری را که انجام داده‌اند تنها کار ممکن نبود. می‌توانستند با بررسی و مطالعات اساسی راه‌های جایگزین با هزینه‌ی کم‌تر، مانند ساختن پل بدون پر کردن دریاچه از خاک و سنگلاغ و یا از طریق تونل در زیر دریا مانند تونل مانژ بین انگلستان و فرانسه و موارد فراوان دیگری که قبل و حتی چند سال بعد از اقدام به ایجاد راه دریاچه‌ی ارومیه، ساخته شده و حتی چند سال قبل از طرح دریاچه‌ی ارومیه نیز به بهره‌برداری رسیده‌اند، اقدام نمایند. مثلاً تونل مانژ بین انگلستان و فرانسه به طول پنجاه کیلومتر که، چند سال بعد از شروع به احداث راه میان‌بر دریاچه‌ی ارومیه شروع به احداث آن شد، تا تاریخ این نگارش، بیست سال است که به اتمام رسیده و از آن بهره‌برداری می‌شود. اما عقلانیت مقامات رژیم مذهبی همان بود که انجام دادند و اکنون نیز راه‌حل‌های‌شان همان است که اوضاع را بدتر خواهد کرد. خلاصه در طرح راه میان‌بر دریاچه‌ی ارومیه براساس محاسبات عقلانی حرکت نشد، به گونه‌ای که، با کم‌ترین هزینه بیشترین منافع را برای مردم به ارمغان آورد. در واقع رژیم مدت‌هاست که قابلیت سیاسی و علمی تکنوکراسی برای تقبل اصلاحات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و زیست محیطی واقع‌گرایانه، بدون فروپاشی سیاسی یا تهدید بنیادی برای بقای خود را از دست داده است.

کار اساسی این است که؛ موقعیتی که اکنون پیش آمده است از سوی دانشمندان و متخصصاً به طور دقیق تحلیل شود و درس‌های را برای سیاست‌های آینده فراهم سازد. موارد فراوانی وجود دارد که دانشمندان در برنامه‌ریزی و اجرا یا جلوگیری از طرح‌های عمرانی فعالانه دخالت کنند.

آنچه که بر سر دریاچه‌ی ارومیه آمده است نه دگرگونی ناشی از عوامل طبیعی و محیطی بوده است بلکه تغییر سیاست‌های انسانی به بار آورده است. راه میان‌بر دریا، چرایی بی‌رویه، ذخیره‌سازی بیش از حد آب در پشت دهها سد، گسترش کشاورزی بدون مطالعه و نظارت سازمان‌های ذیربط در مناطقی که از جهت بوم‌شناختی شکننده‌اند و در نتیجه پیامدهای بارش اندک اوضاع را بسیار وخیم‌تر ساخته است.

مثلث دریاچه‌ی ارومیه، وان در ترکیه و دریاچه‌ی ارمنستان که، دو مورد ترکیه و ارمنستان حفاظت شده و پایدار مانده‌اند، دخالت سیاست‌های انسانی در ایجاد وضع موجود را تأیید می‌کند. نتیجه‌ی کار تبدیل شدن دریاچه‌ی ارومیه به مردابی نمکی‌زار است.

جالب است که توجه شود؛ بسیاری از طرح‌ها و پیشنهادهایی که تا کنون از طرف مقامات رژیم مذهبی مطرح شده‌اند، به جای بهبودی این موقعیت تنها آن را وخیم‌تر می‌سازند، زیرا طرح‌ها و پیشنهادات بدون مطالعه و فاقد برنامه‌ریزی و محاسبات دقیقی است که دوباره علاوه بر بحران‌های زیست محیطی، منتهی به بحران‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی با همسایه‌گان و نابودی کشت و صنعت دشت مغان، نیز خواهند شد.

هم اکنون آب مورد نیاز برای احیاء دریاچه‌ی ارومیه حدود ۳ میلیارد متر مکعب برآورد شده است که بخشی از این آب را باید از دهها سدی که بر بیش از ۱۳ رودخانه‌های ساخته‌اند که آب‌شان به دریاچه‌ی ارومیه می‌ریزد و از طریق آب‌های زیر زمینی با پر کردن هزاران چاه آب تأمین کرد. این راه هم باعث می‌شود که ۲۰۰ هزار شغل در پیرامون دریاچه‌ی ارومیه به تعطیلی کشیده شود. تمام راه حل‌های رژیم در مورد مسائل مختلف و از جمله زیست محیطی دارای عوارض جدی‌اند. برای نمونه، انتقال آب دریای خزر به سمنان که در دولت احمدی‌نژاد مطرح و اجرایی شد، هم‌اکنون در دست بررسی مجدد است.

این موارد تناقضی را نشان می‌دهد که برای دانشمندان دارای اهمیت اساسی است. آن تناقض این است که؛ به آسانی نمی‌توان دگرگونی زبان‌بار را از دگرگونی سودمند باز شناخت.

دگرگونی یا طرح‌های عمرانی برنامه‌ریزی نشده یا بد برنامه‌ریزی شده در هرکجا که انجام گیرد به **فاجعه** ختم می‌شود. آیا از فاجعه‌هایی هم‌چون فاجعه‌ی که برای مردم پیرامون دریاچه‌ی ارومیه و یا حتی فراتر مردم ایران پیش آمده و یا در حال وقوع است می‌توان جلوگیری کرد و آیا در آینده می‌توان از خشک‌سالی، مرداب یا بیابان نمک‌زار نجات یافت؟ پاسخ به این پرسش‌ها و کمک به طرح سیاست‌هایی که خطرهای دگرگونی پیش آمده را به حداقل کاهش دهد، وظیفه‌ی مهم دانشمندان و همکاری کشورهای پیشرفته و سازمان‌های جهانی است. به دلیل این که اکثریت دانشمندان برجسته‌ی میهنی و اساتید دانشگاه‌ها، در حوزه‌های مختلف از سوی هسته‌های فراقانونی **گزینش** رانده شده‌اند، چنین عقلانیتی از رژیم مذهبی بعید به نظر می‌رسد.

تمام طرح‌ها و روش‌هایی که تا کنون در مورد دریاچه‌ی ارومیه از سوی رژیم مذهبی مطرح شده‌اند، بسیار غیر واقعی و امکان تحقق آن‌ها یا بسیار ضعیف یا به سرمایه‌ی عظیمی نیازمند است که در بحران و رکود اقتصادی و یا به عبارت دیگر نابودی تولید ملی و فروپاشی اقتصادی، در شرایط موجود امکان تأمین آن وجود ندارد و یا در صورت تحقق آن، به اندازه‌ی همان سرمایه‌ی عظیمی که جهت اشتباهات قبلی خود هزینه خواهند کرد، جامعه تهدیدست خواهد گردید که آن نیز به بحران‌های اجتماعی و در نتیجه سیاسی منتهی خواهد شد. هم‌چنین راه‌هایی‌اند که در درازمدت دارای عوارض جانبی بسیار جدی‌اند. روش‌ها و طرح‌های مطرح شده به این می‌ماند که؛ مرده‌ای را از طریق میراندن زندگان دیگری به حیات باز گردانند.

آن‌چه که مسلم است احیاء دریاچه‌ی ارومیه قربانی‌می‌طلبد. هنوز روشن نیست این قربانی، سد ارس، در نتیجه، مردم و کشت و صنعت دشت مغان، رودخانه‌های مرزی با انحراف مسیر آب‌شان و در نتیجه ایجاد بحران‌های زیست محیطی جدیدی از همان نقطه به بعد که آب منحرف خواهد شد، خالی کردن آب پشت دهها سدی که میلیاردها دلار ثروت و سامان ملل ایران را هزینه‌ی ساخت‌شان شده است، پرکردن چاه‌هایی که هم‌اکنون به مهم‌ترین عامل امرار معاش مردم تبدیل شده‌اند، حوزه به حوزه مانند دریایی مازندران با قرض‌الحسنه گرفتن آب‌اش خواهد بود یا قربانیان اصلی و واقعی‌اش انسان‌های ساکن پیرامون‌اش خواهند بود؟!

فکر دیگری که تا کنون مقامات در ستاد به اصطلاح احیاء دریاچه‌ی ارومیه ارائه داده‌اند؛ یکی اتصال رودخانه‌های سیمینه‌رود و زرینه‌رود- با اسامی بومی جغه‌تو و ته‌ته‌هو- بهم از طریق یک کانال ۴ کیلومتری به منظور کنترل سیلاب‌هاست. گفته نشده است که؛ مسیر هر یک از رودخانه‌های فوق از همان نقطه به بعد که قطع خواهد شد، چه عوارض زیست محیطی را به دنبال خواهد داشت. روزگاری این دو رودخانه مهم‌ترین منابع اشتغال و تغذیه‌ی مردم از طریق صنعت ماهیگیری بودند. هم‌چنین باید تکلیف بیش از چهل هزار چاه عمیق بدون مجوز را تعیین کرد. شش کانون بحرانی در رابطه با دریاچه‌ی ارومیه تشخیص داده‌اند که حتی پایتخت (تهران) هم از ریزگردهای نمک ناشی از آن در امان نخواهد بود.

اکوسیستم دریاچه‌ی ارومیه چنان بهم خورده که حیات وحش هم بهم ریخته است. راه‌حل‌های حوزه به حوزه‌ی احیاء دریاچه‌ی ارومیه بیان‌گر آن است که؛ رژیم امید چندانی به حل مسئله در درون حوزه‌ی آبریز دریاچه‌ی ارومیه را ندارد. در صورتی که مهم‌ترین مسئله در این مورد، بررسی مسئله در درون حوزه است.

برابر پیش‌بینی و برآورد ستاد احیاء دریاچه‌ی ارومیه، در طول پانزده سال امکان تحقق احیاء دریاچه وجود دارد. زمان در حل این موضوع یک نکته‌ی بسیار استراتژیک است. باید بررسی شود که در طول این پانزده سال ممکن است چه اتفاق بیفتد؟! از طرف دیگر اجرای این برنامه‌ی پانزده ساله ارتباط مستقیم به اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و منطقه‌ای دارد. یعنی اجرای تمام و کمال این

طرح پانزده ساله منوط به پایدار ماندن اوضاع و احوال فعلی به همین شکلی که وجود دارد، است. این بدان معنا نیست که؛ باید مردم را پانزده سال دیگر به صبر و تحمل و بردبای در برابر رژیم مذهبی دعوت کرد، بلکه بدان معناست که باید در راه‌حل‌های رژیم بطور جدی تردید کرد و با نقد آن از سوی اندیشمندان و دانشمندان ملی و میهنی- قربانیان هسته‌های گزینش- و حتی دانشمندان جهانی و خود مردم که هر روز عوارض ناشی از خشک شدن دریا را مشاهده و لمس می‌کنند، به چالش کشیده شود و در الویت قرار گیرد.

در صورت بروز هرگونه بحرانی در زمینه‌های یاد شده، تأثیر مستقیم بر اجرای طرح پانزده ساله خواهد داشت و حتی ممکن است آن را کاملاً متوقف کند. تجربه‌ی بیش از سه دهه‌ی که ملل ایران در برابر خود دارند، بیان‌گر آن است که؛ امکان ندارد رژیم مذهبی با سیاست‌های که در پیش می‌گیرد، اوضاع و احوال بدون بحران‌های حادث‌تر دیگری سپری شود. طبیعت هم در این مدت قانون خود را که، در هیچ جا ننوشته و بسیار بی‌رحم هم هست و با کسی هم شوخی ندارد، بر همه، حتی نمایندگان خدا بر کره‌ی ارض که بر سرزمین‌مان حاکم‌اند، تحمیل می‌کند. از هر جهت که نگریسته می‌شود؛ گسترش بحران‌های زیست محیطی و از جمله بحران ناشی از خشک شدن دریاچه‌ی ارومیه و عوارض ناشی از آن بر راه‌حل‌های رژیم مذهبی پیشی می‌گیرند. همین مسئله، ناامیدی را بر امید غالب می‌کند.

به ناچار همه‌ی سیاست‌ها و اقدامات رژیم مذهبی که تأثیر متقابل برهم دارند؛ باید در یک رابطه‌ی ارگانیک و دیالکتیکی بررسی و تحلیل شوند تا به راه‌حلی منطقی در مورد چگونگی برخورد با رژیم مذهبی دست یافت. از این نظر؛ بحران‌های زیست محیطی در کشور و راه‌حل‌های آن، جنبه‌های سیاسی پیدا می‌کند.

دانشمندان و متخصصانی که مشغول بررسی موضوع دریاچه‌ی ارومیه‌اند، باید به این پرسش‌ها پاسخ دهند؛ چه پایبندی در مورد مردمی که درگیر این فاجعه‌اند، دارند؟ و هم‌چنین در برابر دولت چه تعهداتی دارند؟ آنان باید در مورد هیچ یک از موارد تحقیق‌شان پنهان‌کاری نکنند و به مردم اطلاع- رسانی دقیق، صحیح و به موقع داشته باشند و منافع سیاسی رژیم مذهبی را بر منافع عمومی و ملی کشور و مردم ترجیح ندهند. رژیم مذهبی موظف است مسئولیت اقدامات انجام گرفته را برعهده گیرد و پاسخگو باشد. برخلاف آن‌چه که در رژیم مذهبی در ایران عرف شده است، هیچ‌کس ملامت‌ناپذیر نیست.

همه اشتباهاتی می‌کنند که، گه‌گاهی برخی‌شان بسیار جدی‌اند. برخی از محققان مسائل حساسیت برانگیز را مواد ضروری کارشان می‌دانند، ولی برخی دیگر که وابستگی سیاسی و ایدئولوژیکی به دولت‌ها دارند، از این مسائل پرهیز می‌کنند و دست روی آن مواردی می‌گذارند که در اجتماع مورد بررسی‌شان برای همگان شناخته شده‌اند. برخی دیگر تنها به قضایایی می‌پردازند که برای خودشان جالب‌اند، ولی برخی دیگر دنبال موضوع‌های اند که برای ساکنان اجتماع مورد بررسی‌شان جذابیت دارند. بعضی‌ها هم

می‌کوشند نتایج کارشان را به صورتی گزارش کنند که برای اجتماع مورد بررسی قابل فهم نباشد، ولی برخی دیگر چنین الزامی را احساس نمی‌کنند. لذا، این قضیه موضوع چندان آسانی نیست.

هم‌چنان که محققان و دانشمندان می‌کوشند مسئولیت‌هایشان را در برابر افراد مورد بررسی مشخص سازند، در صدد آن نیز هستند که رابطه‌ی درست میان خودشان و دولت را نیز روشن کنند. بسیاری از دولت‌ها، نظیر رژیم مذهبی در ایران، از کار میدانی دانشمندان و محققان می‌ترسند، در نتیجه آنان را محدود می‌سازند. آنان فکر می‌کنند که دانشمندان و محققان به بخش‌های عقب‌مانده و فجایع پیش آمده علاقمندترند تا پیشرفت‌های صورت گرفته، به اصطلاح، در نظر گرفتن نیمه‌ی خالی لیوان به جای نیمه‌ی پر آن.

اصطلاح نیمه‌ی پر لیوان، یک اصطلاح سوخته و توجیهی برای خطاها و اشتباهات صورت گرفته است. آن‌چه که حائز اهمیت است، این نقطه‌ی اساسی است که، چرا لیوان خالی مانده و علت خالی ماندن آن چیست و قسمت و سهم چه کسانی در جامعه است که خالی مانده و یا بیان‌گر چه بی‌عدالتی‌ها و ستم‌گری‌ها در جامعه و در حق چه طبقات اجتماعی و یا ملل تحت سلطه است؟! توجه و تمرکز بر نیمه‌ی پر لیوان، به انحراف از کاستی‌ها، خطاها و اشتباهات صورت گرفته منتهی می‌شود. هیچ کسی و یا هیچ سیستمی نمی‌تواند از خطاها و اشتباهات خود با این توجیه که؛ در گذشته کارهای خوبی انجام داده، از خود سلب مسئولیت نماید و یا شانه خالی کند.

اصلاً در ایران فعلی؛ نیمه‌ی پری در کار نیست که به تواند مایه‌ی تسلا در برابر نیمه‌ی خالی و در اصل مایه‌ی غفلت از آن گردد. افسون‌زده‌ی نیمه‌ی پری، که اندرز روان‌شناسان یا آخوندها و زمره‌های‌شان را برای حفظ کلاه خویش که برخی‌ها کور کورانه پذیرفته‌اند، این توهم را مسری می‌کند که می‌توان در جهان بی‌بنیاد، بنیادی و در دل زندان آهنین آزادی و سعادت جُست. البته در کل نمی‌توان نیمه‌ی پر را نادیده گرفت، اما این نیمه به حیطة‌ی سلطه و تملک فردی و در عین حال پول به دست می‌آید. اساساً باید پرسید که؛ مسئولیت‌نویسنده، فیلسوف، محقق و روشنگری، کدام نیمه است؟ وجه زشت و رنج‌بار واقعیت یا نوازش و ستایش عرفانی از جنبه‌ی زیبا و شادمانه‌ی آن؟

دولت‌ها هم‌چنین نگران آن‌اند که دانشمندان و محققان؛ عدم پشتیبانی توده‌ی مردم از دولت و ناکامی دولت را در جلوگیری از فجایع پیش آمده و فساد گسترده در سطح ملی و محلی را، بر ملا کنند. به عبارت دیگر آن‌چه که تا کنون از مردم پنهان شده است، آشکار شود. مثلاً در مورد دریاچه‌ی ارومیه به این نتیجه برسند، که تا کنون تمام اعتبارات و ثروت و سامان عظیمی که در استان‌های پیرامون دریاچه‌ی ارومیه صرف پروژه و طرح‌های ویرانگر شده است، همگی حیف و میل شده و بر باد رفته است.

مسئولیت محققان و دانشمندان در برابر عامه‌ی مردم، مبتنی است بر پابندی آن‌ها به نشر صادقانه و بی‌غل و غش نتایج بررسی‌شان. هیچ محقق‌ی نباید به گونه‌ای عمدی در یافته‌هایش دست‌کاری کند و به حامیان مالی طرح، مقامات رسمی دولت یا مراجع دیگر اطلاعاتی را بدهد که از عامه‌ی مردم پنهان

نگه‌داشته است. در هر شرایطی یک دانشمند و محقق نباید با هرگونه تحقیق و گزارش سری و محرمانه موافقت کند.

برخی از مقامات رژیم به این درک رسیده‌اند که، پنهان‌کاری، ضمن این‌که راه‌کار نیست بلکه زیان‌آور نیز هست و در برخی موارد، دیگر پنهان‌کاری مقدور نیست. حمید چیت‌چیان وزیر نیرو در دولت روحانی، اعلام کرد؛ در خصوص موضوع دریاچه‌ی ارومیه باید حقایق را به مردم گفت و هرگونه اطلاعات غلط و غیر واقعی (دروغ) خیانت به مردم و کشور است. وی گفت که ده الی پانزده سال زمان لازم است تا بتوانیم دریاچه‌ی ارومیه را به وضع سابق باز گردانیم. به استناد سخنان چیت‌چیان؛ یکی از علل بحران فعلی دریاچه‌ی ارومیه، توسعه‌ی زمین‌های کشاورزی از ۱۵۰ هزار هکتار به ۴۸۰ هزار هکتار در پیرامون دریاچه‌ی ارومیه است که تأمین آب مورد نیاز آن بالغ بر سه میلیارد و صد میلیون متر مکعب برآورد می‌شود که، این حجم آب همان مقدار آبی است که دریاچه‌ی ارومیه را پر می‌کند. در بحث انتقال آب از سد ارس گفت؛ در هرگونه اقدامی باید موضوع محیط زیست را جدی گرفت - نوش‌دارو پس از مرگ سهراب - و چنان نباشد که موجب بحران دیگر زیست محیطی شود. وی هزینه‌ی احیاء دریاچه را حدود دویست میلیارد دلار برآورد کرد. دولتی که از پرداخت ۴۵ هزار تومان یارانه‌ی مردم عاجز و ناتوان است معلوم نیست چه‌گونه این سرمایه‌ی عظیم مورد نیاز را تأمین خواهد کرد!

بر این اساس، دانشمندان و محققان برجسته بر این باورند که، ارزش‌ها و سیاست‌هایی در علم اجتماعی ندارند. برابر این نظر، داوری‌های اخلاقی و یا فعالیت اجتماعی یا سیاسی، با تحقیق درست علمی سازگاری ندارند.

دیگر اداره‌ی کشور با مدیریت سنتی و روش‌های غیر علمی ممکن نیست. محصول اداره‌ی کشور به شیوه‌های قرون وسطای همین وضعیتی است که در آن گرفتار شده‌ایم. تداوم چنین مسیری نه ممکن است و نه عقلانی. تنها یک تغییر استراتژیک، سریع و آشکار در سیاست کشور می‌تواند جامعه‌ی ملل ایران را از فروپاشی نجات دهد.

۷- وظایف ملل ایران در شرایط حاضر

برای چیره شدن بر این اوضاع لازم است؛ ضمن این که بدانیم جامعه چیست هم چنین باید بدانیم چگونه باید باشد، و نه تنها چگونه باید باشد بلکه ما چگونه می توانیم آن را بسازیم. شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فکری جامعه ی ملل ایران گزینه های دیگری را می طلبد. کشور دست خوش هیستری خرافه پرستی است، سرگردانی ناشی از جهل عمومی هنگامی که وجود آن پذیرفته شود، بزرگ ترین فاجعه و بحران برای هر جامعه ای است.

اکثر توده های ملل ایران هنوز از درک عقوبتی که به آن گرفتار آمده اند عاجز و ناتوانند و ناآگاهانه احساس شادمانی می کنند. در واقع ملل ایران در انقلاب ۱۹۷۹ با عواقب پرنسبیبی که خواهان تحقق آن بودند نا آشنا، اما در مورد آرمان ها و انتظارات شان اشتباه نکرده بودند. ملل ایران وقتی بعد از ساقط کردن رژیم سلطنتی خود را حاکم و مستقل احساس کردند از یاد بردند که مانند مردم مصر و تونس هوشیار و خردمند هم باشند. از برگزیدگان خود بزرگی و دوراندیشی نخواستند بلکه دهانی گشاد برای پرگویی و نانی بخور و نمیر خواستند. در حقیقت ملل ایران به استثنای کردستان چندان اهمیت ندادند که چه کسانی بر آنان حکومت کنند. آن چه که ملل ایران انتظار نداشتند و اکنون در برابر آن عاجزند، بحران های گسترده، مستمر، لاینحل در تمام عرصه های حیات، و در نتیجه، افسردگی جمعی ای است که منتخبین شان برای آنان به ارمغان آورده اند.

گرانی رو به افزایش، بحران های زیست محیطی ویران گر ناشی از سیاست های رژیم در حال گسترش، مشکلات روزمره ی زندگی مردم ناشی از عملکرد ارتجاعی رژیم، فشار انحصارات دولتی و خصوصی، فعالیت های اقتصادی پنهان و غیر قانونی نهادهای خارج از کنترل و نظارت، غارت و دزدی های نجومی، مردم را در تنگنای عجیبی قرار داده است.

ویژگی های ایران زمین در دوران سلطه ی رژیم مذهبی عبارت است از؛ ویرانی محیط زیست، اقتصادی ویران، سطح پایین زندگی و آگاهی عمومی، سیاسی و اجتماعی، بدون آزادی و دموکراسی، ملل سرکوب شده، زندان های وسیع و مملو از روشن فکران و دگراندیشان، قبرستان های آباد و کشوری ویران، سطح پایین بهره وری کار به دلیل عدم تناسب بین نیروی کار و مکمل های آن نظیر سرمایه، مدیریت، تکنولوژی، مهارت های تجربی و آموزشی، نرخ بالای رشد جمعیت و نرخ بالای بار تکفل (نسبت کل افراد غیر شاغل جامعه به جمعیت شاغل و فعال) نرخ بالای بیکاری در کنار کم کاری و بیکاری پنهان، به اعتراف خود رژیم؛ کارکنان در هفته یک ساعت کار مفید دارند، وابستگی به صادرات تک محصولی، دوگانگی اقتصادی و اجتماعی مانند تولید نسبتاً مدرن تر اما انحصاری در بخش کوچک تری از اقتصاد نسبت به روش های سنتی در بخش بزرگ تری از اقتصاد، وجود طبقات ممتاز و رانت خور نسبت به توده های فقیر، رواج طرز تفکر غیر علمی و خرافی در میان مردم به جای طرز تفکر علمی و امروزی و... کشوری بنام ایران در هزاره سوم دارای این ویژگی هاست که سرشار از منابع طبیعی روی زمین و زیر زمینی بسیار غنی و با تمدن و تاریخ کهن است. کشوری دارای تمدن و تاریخ قدیمی که اصولاً می-

بایستی از لحاظ اداره‌ی امور و حکومت دارای قابلیت و توانایی بالا باشد، اگر چه تا حالا ایران مستعمره نبوده است، بسیار عقب‌مانده‌تر از کشورهای است که در گذشته به مدت طولانی مستعمره بوده‌اند و یا کشورهای جوان و تازه به استقلال رسیده هستند.

دوره‌ای را ایجاد کرده‌اند که طی آن بیشترین رنج و ناگواری به ملل ایران چشاندند. می‌توان آن را خونین‌ترین سیمای تاریخ ملل ایران نامید. با مدح و ستایش بسیار، چگونگی شیوه‌های سرکوب و شکنجه‌ی مردم را به عنوان معیار عظمت‌شان تعریف می‌نمایند. بجز آنانی که به بردگی فکری وادشته‌اند، دیگران را مانند مردم کردستان، بلوچستان، خوزستان و... قتل عام می‌کنند. رژیم‌ها است نه تنها نابایسته بلکه به واسطه‌ی بوروکراسی‌ای که برقرار ساخته، جنگ‌ها و غصب‌های که صورت داده، اقتصاد، جامعه و طبیعت را تخریب نموده که پوشش ایدئولوژیکی و خدایی بر تن نموده و اطراف‌اش را با یک دیوار محکم نظامی-سیاسی محصور ساخته و انحصار دولتی سه‌گانه‌ی ایدئولوژیکی، سیاسی و نظامی پدید آورده است.

در این موضوع تردیدی نیست که؛ در میان زنجیره‌ی انسانیتی پیوسته متغییر زاده می‌شویم و می‌میریم و می‌خواهیم از فراز و نشیب‌های آن سر درآوریم. ما اکنون درباره‌ی خاستگاه‌های انسان‌ها و دولت‌ها، ماهیت سازمان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، انواع تجلیات مذهبی، ایدئولوژیکی و شیوه‌های گوناگون معیشت، بسیار بیشتر از گذشته آگاهی داریم. اما با وجود این، با این واقعیت روبرو هستیم که؛ هیچ تبیینی را نمی‌توانیم نهایی بکنیم. زیرا واقعیت متکثر است و راه فهم آن تحقیق و پژوهش در مقولات زیادی است.

با توجه به آن‌چه که در ربع اول قرن بیست و یکم در ایران و خاورمیانه اتفاق می‌افتد، ما چه‌گونه می‌توانیم درک کنیم؛ افرادی که در بخشی از زندگی‌شان با محبت، نجیب و فداکارند، می‌توانند به شکنجه و قوم‌گشی نیز دست یازند. آن‌گونه که شاهد آن‌ایم! عشق به خانواده، خویشاوندان، اجتماع و انسانیت به سادگی می‌تواند به هراس و نیتی مرگ‌بار نسبت به بیگانگان، هم‌میهان، مخالفان، عقاید و رنگ و زبان‌های دیگر تبدیل شود. شاهد آن‌ایم که چه‌گونه آرمان‌های هویت فرهنگی، قومی، بینش‌های سیاسی و احساسات مذهبی، چه بسا که به ابزارهای جنگ، برده کردن و ستم‌گری، در یک جمله، جنایات وحشتناک و کل نامردمی‌ها تغییر شکل دهند. این شرایط و اوضاع و احوالی است که در خاورمیانه، از فلسطین گرفته تا کردستان و از شرق به غرب و شمال به جنوب، شاهد آن هستیم. ممکن است هر فرد خاورمیانه‌ای از خود به پرسد؛ پروردگارا، بر سر ما چه می‌گذرد؟! چرا این انسان‌ها با نام شما «خدا» به جان هم افتاده‌اند و مرتکب جنایات توصیف ناپذیر می‌گردند. هرچند این اوضاع و احوال جای بسی تأسفاند، اما نباید مایه‌ی ناامید و توقف ما گردند؛ بلکه به ما یادآور می‌گردند که؛ به شناخت و پیگیری بیشتری در این زمینه‌ها نیاز داریم.

چیزی که دارای اهمیت فراوان است، تحقیق و پژوهش در این پریش است که؛ ما (ملل خاورمیانه و از جمله ملل ایران) درباره‌ی جهانی که در آن زندگی می‌کنیم چه می‌اندیشیم؟

انسان‌ها در هر جامعه‌ای گرایش به این دارند که غیر خودی‌ها و رسوم‌شان، دین و مذهب-شان و زبان‌شان را با بدگمانی و غالباً با طرد و نفی در نظر آورند. ریشه‌های مسئله در کجاست؟ در این موضوع تردیدی نیست که؛ مردمِ جوامع گوناگون می‌توانند جهان را به شیوه‌های مختلف در نظر گیرند. اعضاء جوامعی که به زبان‌های متفاوت سخن می‌گویند و از ارزش‌های مذهبی متفاوتی پیروی می‌کنند، میان امر «طبیعی» و «فراطبیعی» دارای تمایزات بسیار متفاوتی‌اند. باورها و ارزش‌های هر جامعه، یک واقعیتی فرهنگی است. بدین‌گونه فرهنگ، نظامی از باورها، ارزش‌ها، رسوم و رفتارهاست که اعضاء یک جامعه به کار می‌برند تا خود را با جهان‌شان و نیز با یکدیگر سازگار سازند و آن را از طریق آموختن از نسلی به نسل دیگر انتقال دهند. ما برای آن که به عنوان اعضاء مستقل جامعه‌مان کارکرد داشته باشیم، نه تنها به دوره‌ی درازی از مراقبت جسمانی، بلکه به یک دوره‌ی طولانی «آموزش» نیز نیاز داریم که چه‌گونه باید بیندیشیم و رفتار کنیم؛ به سخن دیگر باید نظام رفتاری جامعه‌مان را فراگیریم که چیزی جز همان فرهنگ نیست. پرورش ما هم سخت تحت تأثیر کسانی است که فرهنگ‌آموزی را اعمال می‌کنند و نیز متأثر از شیوه‌های اعمال آن‌هاست. در واقع این نهاد دولت است که چنین وظایفی را برعهده دارد. در حقیقت تربیت فرهنگی و رفتاری ما تحت تأثیر نوع حکومتی است که بر ما حکم می‌راند. در اساس، ماهیت چنین نهادی (دولت) تعیین کننده‌ی هویت فرهنگی ماست. اگر دولت تکامل یافته‌ی سیاسی و دموکراتیک و دارای اخلاق متعالی باشد، تربیت انسانی‌تر، واقع‌بینانه‌تر و متعالی‌تر است. اما اگر دولت مستبد، دیکتاتور و از لحاظ سیاسی تکامل نیافته باشد، عکس قضیه مطرح است. در دولت‌های اشغال‌گرکردستان، در ترکیه و سوریه، تربیت اجتماعی در دست شوونیسم ترک و عرب و در ایران و عراق فعلی و عربستان و . . . تحت سلطه‌ی شوونیسم ملی و مذهبی است. وضعیت فعلی خاورمیانه، نشانی از ماهیت فاسد دولت‌های تکامل نیافته‌ی سیاسی و فاشیستی است. دولت‌های که مستقیم یا غیر مستقیم با کاپیتالیسم حاکم بر جهان در ارتباط‌اند. بنابراین روشن است که منشاء و عامل اصلی گرفتاری‌های ملل خاورمیانه دولت-ملت‌ها و دولت-مذهب‌ها هستند. چرا این دولت‌ها چنین سیاست‌های را اعمال می‌کنند؟

کشمکش‌های قومی و نژادی، اختلافات دینی و فرهنگی و زبانی، فرصت مبارزه علیه سلطه‌ی حاکم را به ملل نمی‌دهد. سوریه آزمایشگاه مهمی در برابر ماست که؛ روشن ساخت با آن همه اختلافات بنیادین که ملل با هم پیدا کرده‌اند، در فکر استقلال و آزادی خود نیستند، زیرا در چنین صورتی چیزی که مطرح نیست، اندیشیدن به زندگی و حیات آزاد است. آسودگی خاطر دولت‌ها از آرامش ظاهری سیاسی کشورها، مانع آن نگردیده است که تحولات آینده، به طور کلی و به هر صورت مورد توجه همه‌ی نیروها قرار نگیرد. پس در چنین شرایطی است که باید (بزعم دولت‌ها) تدابیری برای جلوگیری از هرگونه تحولی در مسیر بیداری این ملل اندیشیده شود؛ این تدابیر به صورت برنامه‌های دراز مدت گسترش

سراسری تفرقه و جهل، فقر و بیماری و خرافات و اختلافات مذهبی - مانند مورد ایران و عراق - در کشور تنظیم و اجرا گردد. بنیادگرایی حاکم که کوچک‌ترین وقوفی از تمدن و علم جدید و اوضاع و احوال امروزی نداشته و ندارند؛ تنها موضوع مورد توجه‌شان، آماده شدن برای بهشت است. آن قدر تعصب می‌ورزند که ذره‌ای حاضر به عقب‌نشینی از مواضع خود نیستند. **کسان، گروه‌ها و یا ملی که درگیر این ناملایمات‌اند؛ اگر معنی زندگی و حیات آزاد را می‌دانستند، این اختلافات را به کنار می‌نهادند و درصدد اتحاد و یک‌پارچگی بر می‌آمدند.** فقدان انسان‌های کار آزموده برای ملل بسیار زیان بخش است. به خاطر اهمیت و نقش این انسان‌هاست که از سوی سلطه‌های حاکم ترور و یا اسیر سیاه چال‌های دراز مدت می‌گردند.

علاوه بر اختلافات طبقاتی، اختلافات انسان‌ها یا ملل خاورمیانه، که در واقع در بیشتر موارد اختلافات کاذب نیز می‌باشند، در پنج مقوله خلاصه می‌شود. **اختلافات نژادی و قومی، (گُرد، ترک، آذری، عرب، فارس و غیره)، اختلافات قبیله‌ای، اختلافات ارضی و اختلافات دینی و مذهبی که شدیدترین و هولناک‌ترین آن‌هاست.** برای ملت حاکم و یا به عبارت دیگر، اقلیت الیگارشیک حاکم، زندگی مرفه و آسوده فراهم نخواهد شد مگر آن‌که ملتی و یا اقلیتی بر بقیه‌ی ملل دیگر حکم راند. مسلم است وقتی دشمن سلاح تازه‌ای در دست داشته باشد، و تو با سلاح زنگ زده‌ای با او به جنگی حتماً دیر یا زود شکست خواهی خورد. **راه مبارزه با این اوضاع و احوال، درک سیاست‌های توطئه‌گرانه‌ی رژیم‌های فاشیستی ملی‌گرایی و مذهبی‌گرایی است.**

جلوگیری از وحدت ملل و اندیشیدن در مسائل زندگی و گام نهادن در راه توسعه و تقدم، به تباهی کشاندن نیروهای فکری و ذخایر مالی و ثروت ملل، از بین بردن روح فعالیت و نشاط جوانان و گسترش بی‌نظمی و هرج و مرج، نابود ساختن اقتصاد ملی، اعم از کشاورزی و راه‌های تحصیل درآمد برای زندگی، به نابودی کشاندن محیط زیست، گسترش سرمایه‌داری انحصاری تجاری، تقویت حس تنفر و بیزاری بین ملل از طریق احساسات مذهبی و قومی، رواج مواد مخدر و غیره، ویژگی‌های دیگر چنین سیستم‌های کهنه و گندیده است که؛ **بوی گند غیر عقلانیت‌شان نه تنها خاورمیانه بلکه جهان را فراگرفته است.**

باید استثمارکنندگان و مسببین چنین وضعیتی را افشا کرد، وظیفه‌ای که بر دوش اندیشمندان و روشن‌فکران است. مشکل روشن‌فکران و اصلاح‌طلبان خودی این است که از روبرو شدن با واقعیت هراس دارند و نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند قبول کنند که تقسیم مردم به دارا و ندار ناشی از ساختار سیاسی، حقوقی، اجتماعی و سرمایه‌داری انحصاری و تجاری حاکم است که کل تولید ملی را به سوی نابوده برده است.

تجارب یک قرن گذشته‌ی ملل ایران زمین در راه مبارزه برای آزادی در صورتی که نقادانه بررسی و تجزیه و تحلیل شود مهم‌ترین منابع در دسترس است. درک این موضوع در مبارزه که ارتجاع حاکم دشمن همه و به ویژه دشمن تهیدستان ملت حاکم نیز هست ضروری است.

همه‌ی مردم اعم از تهیدستان، کارگران، دهقانان، کارمندان جزء، بیکاران، ولگردان و... باید رابطه‌ی بین رشد ثروت و رشد فقر و تهیدستی را به درستی درک و ریشه‌های آن را دریابند و حس ناخشنودی و تنفر خود را از این بیدادگری‌های دهشتناک نشان دهند. در ایرانِ امروزی آن که کار می‌کند چیزی بدست نمی‌آورد و آن که کار نمی‌کند همه چیز را بدست می‌آورد.

چرا مردم ایران در مقابل رفتار وحشیانه‌ی نهادها و نیروهای قهر و زورگویی رژیم نسبت به خود، مانند سرکوبی کردستان و تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم، تجاوز به جوانان خود در بازداشتگاه‌ها، قتل‌های زنجیره‌ای، ترور رهبران گُرد، تعقیب اقلیت‌های مذهبی و نجس اعلام کردن آنان (نظیر بهائیان)، ضرب و شتم درکوچه و خیابان‌ها، بی‌حرمتی به زنان، کثافت کارهای سانسور فرهنگی، ممنوع‌النمایش فیلم‌های که واقعیت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را به تصویر می‌کشند و تجلی زندگی طبیعی ملل ایران‌اند، اهانت به دانشگاه، دزدی‌های کلان ثروت ملی، نابودی محیط زیست و... هنوز فعالیت انقلابی شایسته‌ی شأن و منزلت خود، از خویش را بروز نداده‌اند؟ آیا علت این نیست که معرفت سیاسی مردم هنوز تحت تأثیر ایدئولوژی دگم مذهبی رژیم، پخته نیست؟

نتیجه‌ی حاصل از این وضعیت این است که اگر ما شرایط عینی که در آن زندگی می‌کنیم درست تحلیل و ارزیابی نکنیم، هر اقدامی مبتنی بردانش و تعبیرهای غلط بازهم منتهی به نتایج غلط خواهد شد. فلسفه‌ی لغزش ملل ایران در سال ۱۳۵۷ و ناکام ماندن انقلابِ آنان همین خوانش‌های غلط بود. در آن زمان درک درست و روشنی از آزادی، استقلال، جمهوریت، توزیع عادلانه‌ی ثروت و قدرت، عدالت، حقوق برابر ملل، اهمیت حفظ محیط زیست و... نداشتیم و نتوانستیم به روشنی مشخص کنیم درچه ساختار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حقوقی به آن دست خواهیم یافت. در شرایط حاضر بازهم کسانی هستند که می‌خواهند به نام آزادی، دموکراسی، برابری، اصلاح‌طلبی و... ما را دوباره به بیراهه بکشاند. باید دقیق شویم هر کاری را با منطق به پیش ببریم.

برای این که امکان حمله و توسعه‌ی جنگ را از جنگ‌طلبان و آتش افروزان بگیریم باید آنان را از امکانات دفاعی‌شان محروم کنیم. بهترین کار برای این منظور این است که ملل به سازشان نرقصند. درکنار این فجایع، تمام ادا و اطوار آنان، ادعاهای واهی نظیر دفاع از میهن، مبارزه با امپریالیسم، رفاه و امنیت عمومی، خدمت‌گذاری به دین و دیانت فقط و فقط برای سرپوش گذاشتن برحقیرترین فرومایگی‌ها است.

تا زمانی که مسائل اجتماعی از نظر ذهنی تحلیل نشوند، از نظر ساختاری نیز نمی‌توان برای آن راه حلی یافت. ذهنیت دموکراتیک مناسب‌ترین چارچوب است. ملل و بویژه ملل ایران، نیاز به یک انقلاب فکری دارند.

در مبارزه‌ی سیاسی در راه دموکراتیک کردن جامعه جمع عناصر مخالف سیاسی، اقشار و طبقات مختلف درکنار هم قرار دارند. طبقات تحصیل‌کرده، دانشجویان، روشن‌فکران، ملل بزرگ و کوچک (از لحاظ جمعیت) که مورد تعقیب و آزار حکومت مطلقه‌ی ولایت فقیه (سلطنت مذهبی) هستند و یا

مذاهب و اقلیت‌های دینی، قومی و غیره در مبارزه‌ی سیاسی درکنار سایر تهرستان جامعه‌اند. دیگر در ایران همه بر این امر واقفاند که تحولات و دگرگونی سیاسی مقدم بر تحولات و اصلاحات اقتصادی است. بنابراین همه باید در یک جبهه‌ی ضد استبداد و زورگویی قرار گیرند. دیگر چنان نباشد که این شعار عامیانه بار دیگر ورد زبان عوام باشد؛ انقلاب را آذری‌ها کردند، قدرت را فارس‌ها بدست گرفتند و چوبش را هم کردها خوردند.

یک جنبش اصالتاً دموکراتیک از جنبش انقلابی بر ضد رژیم سیاسی- اجتماعی حاضر، از هر ملیت ستم‌دیده، از هر مذهب مورد تعقیب و از هر صنف تحقیر شده که باشد، از مبارزه‌ی آنان در راه احراز تساوی حقوق پشتیبان می‌کند و خود این پشتیبانی محک اصالت دموکراتیک بودن آن جنبش خواهد بود. پس هر حرکتی که ادعای مبارزه در راه ایجاد جامعه‌ی دموکراتیک دارد، وقتی درمقابل موارد فوق و خصوصاً در شرایط حاضر در برابر جنبش کردستان (به لحاظ حقوق ملی ملل) قرار گیرد و تئوری توهم توطئه، تجزیه طلبی و عمال بیگانه بودن آن را و یا در مورد اقلیت‌های بهائیان و دراویش نعمت‌الهی (به لحاظ آزادی عقیده) موضوع ارتداد و انحراف آنان را مطرح نماید، باید در اصالت دموکراتیک‌خواهی آن بطور جدی شک کرد.

از پر جمعیت‌ترین ملل ایران که از حقوق فرهنگی و قومی خود محروم است، برادران آذری ما هستند. آذری‌ها مانند کبک سرشان را زیر برف فرو می‌برند و خیال می‌کنند همه چیز در اطراف آنان ناپدید می‌شود. آن‌ها فراموش می‌کنند که نوادگان چه مبارزانی هستند! مبارزه-ی ملل ایران بدون تلاش برای دستیابی به حقوق ملی خود، ناقص و نیمه تمام خواهد بود.

نگرانی اصلی دولت ایران از درک متقابل مردم گُرد و مردم آذربایجان از خواست و مطالبات مشترک خود در خصوص اهداف قومی- فرهنگی و اتحاد و اتفاق آنان برای دستیابی به آن است. با توجه به تجربه‌ی جمهوری‌های کردستان و آذربایجان در مهاباد و تبریز و دوستی میان آنان، هر دولتی که در ایران بر سرکار بوده نگران وحدت مردم گُرد و آذری بوده و هست، زیرا از پتانسیل عظیم اجتماعی حاصل از همبستگی آنان برای دستیابی به حقوق خود به خوبی آگاه بوده و هستند. براین اساس دولت-های ایران در گذشته و حال همیشه تلاش داشته‌اند با استفاده از غیر انسانی‌ترین توطئه‌ها و فریب، این دو ملت را رو در روی هم قرار دهند. آگاهی از این موضوع و تلاش برای خنثی‌سازی توطئه‌های دولت، بزرگ‌ترین دست آورد ملل ایرانی بویژه مردم گُرد و آذری خواهد بود.

رژیم مذهبی نیز همیشه تلاش کرده با غیر انسانی‌ترین توطئه‌ها و شیوه‌ها و با بهره‌گیری از احساسات مردم آذربایجان و ترساندن آنان از خطری واهی بنام گُرد، عملاً مردم آذری را که با مردم گُرد حرف مشترک، درد مشترک و دشمن مشترک دارند، رو در رو قرار داده و از این طریق؛ مانع اتحاد و اتفاق این دو ملت با تاریخ دیرین در سرزمین ایران شده‌اند. بعد از تشکیل جمهوری‌های آذربایجان و کردستان و پیمان مودت و وحدت بین آن دو، بعد از جنگ جهانی دوم تا کنون هر دولتی که در ایران بر سرکار

آمده به شدت از وحدت این دو ملت ایرانی و پتانسیل اجتماعی حاصل از آن نگران بوده و تلاش کرده با نفاق به شیوه‌های مختلف آنان را از هم جدا کند.

بر مردم آذربایجان انتقاداتی وارد است. بطور اعجاب‌آوری مردم آذربایجان در مورد تمام کسانی که در راه کسب حقوق و اهداف آنان تلاش و فداکاری نموده‌اند نظری منفی دارند. دهها سال دوشا دوش دولت‌های دشمن خود، روز اشغال آذربایجان از سوی نیروهای رژیم سلطنتی و ساقط کردن جمهوری خودمختار آنان، بعنوان روز نجات آذربایجان جشن برگزار و پای کوبی کردند، در زمانی که مرحوم آیت‌الله شریعتمداری از خودمختاری آذربایجان و سیستم فدرال در ایران حرف به میان آورد به سردی از کنار آن گذشتند. در فراندوم دوازدهم فروردین سال پنجاه و هشت، چشم بسته و بدون توجه به مضمون و ماهیت، به نظامی (جمهوری اسلامی) و در زمستان همان سال به قانون اساسی‌ای که نامی از آنان نبرده و حقوق آنان را پایمال کرده، برخلاف اقدام ملت گرد در بایکوت آن دو فراندوم، رأی دادند. اگر در آن سال ملت آذربایجان هم مانند ملت گرد آن همه‌پرسی‌ها را به دلیل عدم بیان و رعایت حقوق‌شان تحریم می‌کردند، قطعاً صفحه‌ای دیگر از تاریخ ملل ایران ورق می‌خورد.

وقتی بحث از «حق تعیین سرنوشت ملل» می‌شود، معمولاً خطر از هم پاشیدن کشور مطرح می‌شود. کشوری که با رعایت اصل برابری حقوق ملل از هم پاشیده شود، معنایش این است که آن کشور در اصل و اساس و از ابتدا درست شکل نگرفته است، نظیر امپراتوری سابق عثمانی. کشورهای عراق، سوریه و ترکیه‌ی جدید در ربع اول قرن بیستم با یاری استعمار انگلستان و فرانسه و با انضمام کردستان به آن‌ها از خاکستر امپراتوری عثمانی سر برآوردند. در واقع، آن کشورها از نظر حقوقی جعلی محسوب می‌شوند. از سوی دیگر کسانی که خطر از هم پاشیدن کشور را مطرح می‌کنند، از نقطه نظر جامعه‌ی دموکراتیک قضیه را چگونه تحلیل و ارزیابی می‌کنند؟ آیا به رسمیت شناختن «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» از نظر دموکراسی موجبات از هم پاشیدن کشور را فراهم می‌کند یا آن خطر را از بین می‌برد؟ اگر منطقه دموکراتیزه شود و آنگاه ملتی بخواهد جدا شود، مانند چک و اسلواکی در ربع آخر قرن بیستم، تیمور شرقی و یا درسال‌های بعد، کوزوو، سودان جنوبی و اخیراً آن‌چه که در اوکراین اتفاق افتاد، تکلیف چیست؟ در شرایط دموکراتیک کسی زور به کار نمی‌برد.

دموکراسی فرآیندی پایان ناپذیر است و اگر تکامل را قبول داریم، نمی‌توانیم آن را محدود کنیم. مخالفین با کدام معیار دموکراتیک و با استناد به کدام حقوق و قانون، درچارچوب حقوق طبیعی و اساسی و مبانی حقوق بشر و منشور سازمان ملل، می‌گویند؛ ملت گرد، ملت ترک (آذری) و یا بلوچ‌ها و یا سایر ملل، حق تشکیل دولت ملی و مستقل خود را ندارند؟! کشورهای ایران، عراق، سوریه و اسرائیل (در رابطه با فلسطینی‌ها)، که عضو سازمان ملل‌اند، چگونه می‌توانند منشور آن سازمان را که «حق تعیین سرنوشت ملل» را به رسمیت شناخته است، نه پذیرند؟! نمی‌توان عضو سازمانی بود اما در عین حال آئین‌نامه، دستورالعمل و منشور آن را نادیده انگاشت؟! این

تناقض در عمل و حقوق است. دولت‌های فاشیستی حاکم بر کشورهای فوق؛ همان‌گونه که قوانین خود را نادیده می‌گیرند، از رعایت قوانین جهانی نیز خودداری می‌کنند.

بنا بر این نقض و انکار «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» به بهانه‌ی تجزیه‌طلبی و از هم پاشیده شدن کشور معنایش حفظ و دفاع از امتیازات ملل حکم‌فرما و شیوه‌های کهن اداره‌ی امور در مقابل شیوه‌های دموکراتیک است. این دیدگاه از گذشته تا کنون به زشت‌ترین شیوه‌ی ممکن ملت‌گرد و سایر ملل تحت سلطه را سرکوب و ملت حاکم را نیز فریب می‌دهد. ملت‌گرد با صراحت و صداقت اعلام می‌دارد که به هیچ وجهی تحت اشغال ملل دیگر زندگی نخواهد کرد بلکه با آنان در اتحاد برادرانه و برابر خواهند بود. اگر همان برخورد دولت‌های تکامل نیافته‌ی سیاسی پیشین خصوصاً رژیم مذهبی حاضر با ملت‌گرد تکرار شود، بدون تردید از آن زندگی جهنمی باید جدا شد. بنابراین تنها راه جلوگیری از تجزیه‌ی و حفظ تمامیت ارضی کشور رعایت حقوق برابر ملل است.

در درجه‌ی اول تلاش اساسی و اصلی این است که ملل حدالمقدور دولت بزرگ‌تری بوجود آورند که به نفع همه‌ی ملل است و در آتیه آنها را به هم پیوند می‌دهد. البته این اقدام برخلاف شرایط حاضر باید از طریق اتحاد مطلقاً آزاد و برابر ملل انجام گیرد. هرچه دولتی مستبد و آنتی‌دموکراتیک باشد جدایی ملل قطعی‌تر به نظر می‌رسد، اما هرچه جمهوری یا هر نوع شکل حکومتی دموکراتیک‌تر باشد و با موفقیت بیشتری به صورت جمهوری اقشار و ملل مختلف متشکل گردد به همان اندازه با نیروی کشش داوطلبانه‌ی کلیه‌ی ملل روبرو، و این شکل دولت پرتوان‌تر خواهد بود. تنها راه پایان دادن به نگرانی از تجزیه شدن و جلوگیری از این اقدام، دموکراتیزه کردن کشور است. مفهوم «حق تعیین سرنوشت» و مبانی حقوق بشر در رابطه با حقوق ملی، عبارت است از آزادی کامل در جدا شدن، وسیع‌ترین خودمختاری ملی و محلی و تضمین‌های کاملاً پژوهش شده‌ی حقوق اقلیت ملی.

هیچ‌کس نباید بخود تردید راه دهد، ایران که؛ سرزمین مغایرت‌ها، تعدد فرهنگ‌ها، تمدن‌های تاریخی و از ملیت‌های مختلف تشکیل شده است، باید به شکلی یک‌سر متفاوت از گذشته و حال اداره شود. به رسمیت شناختن «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» بعنوان ابتدائی‌ترین حقوق ملل به معنای حداکثر دموکراسی و حداقل ناسیونالیسم، صلح دموکراتیک و پایان نفرت ملی است. حاصل کلام این که ما یا برادریم یا جدا هستیم.

گردها بارها صلح ملی را پیشنهاد کرده‌اند، اما چون ملتی بدون ارتش است و از طرف درندگان سبعی هم محاصره شده است، پیشنهاد صلح او را ناشی از ضعف و ناتوانی تلقی می‌کنند. اما در حقیقت -گردها با آگاهی کامل از شرایط نوین جهانی و منطقه‌ای و اهمیت جغرافیایی بزرگ، دولت مقتدر برخاسته از اراده‌ی آزاد ملل، بازار اقتصادی واحد، پیشنهاد وحدت براساس حقوق، مزایا و تعهدات برابر را بعنوان منشور مبارزه‌ی خود در راه دموکراتیزه کردن منطقه به ملل دیگر ارائه می‌کند. در

صورت رد آن از سوی ملل دیگر، خواهان «حق تعیین سرنوشت» و تشکیل دولت ملی - مستقل خود است.

ملل منطقه برای رهایی از بحران‌های آینده نظیر بحران‌های سوریه، عراق، اوکراین، یوگسلاوی، سودان و... راه نجاتی جز اتحاد داوطلبانه در محیط کاملاً دموکراتیک را ندارند. یکی از علل طول عمر حکومت‌های تمرکزگرا بر ملل ایران این بوده است که ملل ایرانی هیچ‌گاه استراتژی مشخص و مشترک و هماهنگ برای دفاع از حقوق خود و مبارزه با شوونیسم و ارتجاع حاکم نداشته‌اند. به این خاطر بوده که هرگونه کوشش و تلاش آنان در نهایت منجر به تغییر شکل حکومت‌ها شده اما مضمون تغییر نکرده است. در ایران زمین هیچ‌گاه حزبی سراسری که حقوق ملل ایران را به رسمیت به شناسد و تعریف صریح، روشن و مشخص از مسئله‌ی ملی و «حق تعیین سرنوشت ملل» داشته باشد و دارای راه حل‌های نظری و عملی برای اجرای آن باشد و همه‌ی ملل را حول استراتژی مشخص و قابل قبول همه سازماندهی کند، وجود نداشته است.

بنا براین، پراکندگی میان ملل و عدم آمادگی و نزدیک‌بینی در مسائل تئوری، سیاسی و سازمانی به جنبش آنان سخت لطمه زده است. بحران امروزی جنبش ملل ایران را باید در عقب‌ماندگی ایدئولوگ‌ها، انقلابیون، روشن‌فکران و اپوزیسیون آنان بدانیم.

اگر گفته شود که یگانه راه علاج، مبارزه‌ی جدی با این حاکمیت است، آنگاه به اصطلاح دوستان مردم آه و ناله سر می‌دهند؛ انقلاب و اسلام، میهن و تمامیت ارضی درخطر است و می‌خواهند سازمان اقتصادی و ملی ما را منهدم نمایند. تجربه‌ی تاریخی تمام زورگویان و مستبدین و به ویژه تجربه‌ی یک قرن گذشته‌ی خود ملل ایران نشان می‌دهد که احزاب، نیروها و دولت‌های ارتجاعی هرگاه با مبارزات جدی و سازمان یافته‌ی مردم روبرو شوند و منافع خود را در خطر ببینند، برای مناسبات قرون وسطای، زندگی پدرسالاری، رجعت به آداب و رسوم ساده و فضائل بزرگ اجدادمان و با سوءاستفاده از احساسات دینی و مذهبی مردم ندبه و زاری، شیون و فریاد سر می‌دهند و مردم را به حفظ آن مناسبات دعوت می‌کنند.

با همین شعارها و حقه‌ها بود که در تابستان ۱۳۵۸ بر علیه ملت گرد اعلام جهاد و سی سال بعد جنایات وحشیانه‌ی خود را در روز عاشورا (روز نکبت دینی) در خیابان‌های تهران توجیه کردند.

درحقیقت میهن هنوز متعلق به؛ تهیدستان، فقرا، کارگران، دهقانان و ملل تحت ستم نیست که درخطر باشد بلکه حکومت سلطه‌گران قرون وسطای، ثروت‌مندان و قدرت‌مندان صاحب امتیاز و آخوندها درخطر است. راه هرگونه انتقادی از این وضعیت بسته‌اند و آن را همکاری با دشمن تلقی می‌کنند. دشمن کشور کیست؟! قضاوت با مردم و تاریخ است.

حکومت یک تن درشرایط غالب بودن ایده و احساسات مذهبی بر چندین ملل نشانه‌ی بارز انحطاط آن ملل و راه بر کناری آن هم اتحاد و همکاری آن ملل است.

با در نظر گرفتن این موارد، ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که؛ تحلیل روابط ملل ایران برای روشن-فکری و روشن‌اندیشی ایرانی دشوارترین موضوع جامعه‌شناسی است. دشواری موجود در مسئله‌ی ملل و بویژه در خصوص گُرد و کردستان ناشی از این است که در اصل درماهیتِ رابطه‌ی مزبور نه شناخت و آگاهی درست وجود دارد و نه تمایلی جهت کسب شناخت؛ به همان میزان نیز می‌خواهند از طریق گزافه‌گویی‌هایی بی‌شرمانه، فاقد ارزشِ حقوقی، غلط، سلیقه‌ای و فاقد هرگونه بنیان علمی- نظیر رفتار با مردم بلوچ و اعدام گروهی جوانان‌شان- آن را انکار و فاقد ارزش و بی‌اهمیت، تنها تحت عنوان مسئله‌ی «تروریسم» تلقی نمایند.

باز هم ناچار از تکرار این پرسش اساسی در این مورد که؛ چرا مصلحت، مردم و حقوق، میهن و انتخاب‌های صلح‌آمیز برای طرف مقابل- سلطه‌ی حاکم بر ملل- اهمیت ندارد؟ این دیدگاه خصوصاً در مورد ملت گُرد، در بین روشن‌فکری و روشن‌گری ترک‌های عثمانی، اعراب و فارس‌ها مشترک و هم-چنین انعکاس منافع مشترک‌شان از اشغال سرزمین کردستان است. تنها کاری که از پس آن برمی‌آیند «سرزنش کردن قربانی» است.

از این طریق از یک سو و به طور عام روابط تاریخی ملل ایران و از سوی دیگر و به طور خاص روابط گُردها را با ترک‌های عثمانی و اعراب درکنار سایر ملل ایران که بیانگر یک کلیت‌مندی دیالکتیکی بسیار مهم است انکار می‌نمایند و خطی سیاه بر روی این تاریخ می‌کشند، سپس تاریخ را از نقطه‌ی صفر یعنی از خودشان شروع می‌کنند. روشن‌فکری و روشن‌گری ایرانی این درایت را از خود نشان نداده است که؛ به طور قاطع این بربریت نسل‌گشی فرهنگی را کنار نهد و سعی در کسب آگاهی علمی تاریخ نماید. جوامعی که در برابر این یورش فیزیکی و فرهنگی سعی در حفظ موجودیت خویش دارند «تروریست» نامیده می‌شوند. برای درک کلیت‌مندی تاریخ ایران باید به تفاوت‌مندی‌های بومی توجه شود. برای این- که کلیتی وجود داشته باشد، باید تفاوت‌مندی‌های وجود داشته باشد. چیزی که بر تفاوت‌مندی‌ها استوار نباشد کلیت به حساب نمی‌آید، بلکه حیات اجباری و در شرایط فعلی ما حیات تک بعدی فاشیستی نامیده می‌شود.

باید با همین کلیت‌مندی تاریخی به مناسبات ملل ایران درطول تاریخ نگریست. کلیت‌مندی سنتی ملل ایران، هم در زمان رژیم سلطنتی و هم در زمان رژیم مذهبی به طور عامدانه و آن‌هم برمبنای انکار یکدیگر و ضدیت‌شان با هم‌دیگر تجزیه گردانیده شد. تضاد و ضدیت بی‌معنایی که هم‌اکنون بین ملت گُرد و تُرک و بین ترک و فارس و . . . که رژیم عامدانه با سوءاستفاده از احساسات پاک مذهبی و قومی مردم به آن دامن می‌زند، در چارچوب این سیاست‌ها قابل درک است. با اجرای سیاست نفی و انکار و نابودی علیه تمامی فرهنگ‌های متفاوت، دارند آن‌ها را به دست نیستی می‌سپارند. نتوانستند و یا نخواستند با فرهنگ قدرت و دولت مشترک عمل نمایند و این رویکرد را نیز به خلق‌ها به قبولانند.

تاکنون هیچ دولتی قادر نگشته گردها را تابع فتح و استیلا گرداند. نگاهی کوتاه به تاریخ یکصد سال گذشته به موقعیت گردها در کشورهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه به درک موضوع کمک می‌کند. هر چند که برغم مقاومت‌شان، از سوی دولت- ملت‌ها و دولت- مذهب‌ها دچار دشواری‌هایی بسیاری گردیده و برای‌شان گران تمام شده و حتی مورد تهاجم شیمیایی هم قرار گرفته‌اند. دولت‌های فوق باید این واقعیت را به صورت بسیار صحیحی درک کنند و نفی و نابودی تحمیلی را کنار بگذارند و از طریق صلح با تاریخ و جامعه‌ی ملل ایران برای حقیقت ارزش قائل شوند، در غیر این صورت، به شواهد تاریخ، **بلایایی که بر سر هر دولت فاشیستی آمده، بر سر آنان نیز خواهد آمد.**

در غلتیدن به شوونیسم ملی یا مذهبی، اختلافات ستیزه‌جویانه‌ی مرزی، بروکراسی، ملی‌گرایی و دولت- ملت یا دولت- مذهب راه چاره نیست. **چاره دموکراتیک بودن جامعه است.** وقتی مناسبات و روابط گردها- آذری‌ها، آذری‌ها- فارس‌ها، بلوچ‌ها- زابلی‌ها (شیعه و سنی)، گردها، لرها، ایلامی‌ها، کرمانشاهی‌ها، فارس‌ها و . . . در چارچوب مقوله‌ی قومی و دولتی بررسی می‌گردند، نمی‌توان بدون توجه به پیوندهایی ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک موجود به راهکارهای صحیح دست یافت. در طول تاریخ مکان- هایی جغرافیایی که هر یک از جوامع ملل ایران در آن تراکم سکونتی یافته‌اند، داد و ستدهای فرهنگی و اقتصادی فراوانی جریان دارند که رویکردهای ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک را نیز تعیین می‌نمایند. در این جاست که، کشور بزرگ، بازار بزرگ، فرهنگ‌ها و قومیت‌هایی متفاوت اهمیت خود را در زندگی مشترک، با حقوق، مزایا و تعهدات برابر در یک جامعه‌ی دموکراتیک و با پایان دادن به قدرت جهنمی متمرکز را نشان می‌دهد. در غیر این صورت منافع ملل ایران هم‌خوانی نخواهد داشت و قطعاً کشور به سوی فروپاشی خواهد رفت. **اگر ملل در قدرت و دولت، اقتصاد و فرهنگ و در عرصه‌های سیاسی و جامعه‌ی فرهنگی و مدنی سهیم نباشند، منافع چندانی نخواهند داشت و با مقاومت‌هایی پی در پی به تقابل با زندگی در زیر سقف دولتی تمرکزگرا و فاشیستی کماکان ادامه خواهند داد.** در جوامعی- در شرایط ایران فعلی- که وارد روند مرحله‌ی فروپاشی شده‌اند، نمی‌توان از مدیریت بحث نمود. یا به عبارت دیگر؛ بحران در مدیریت و اداره‌ی کشور که هم‌اکنون شاهد آن‌ایم، بیانگر نزدیک شدن به فروپاشی است. در چنین شرایطی، تنها چیزی که باقی می‌ماند عبارت است از مدیریت فروپاشی کنترل‌دار یا مدیریت تصفیه‌ی درازمدت که توسط نیروهای فروپاشنده صورت می‌گیرد.

اگر مشکلات و معضلات پیش‌روی ملل ایران را از لحاظ تاریخی تحلیل کنیم، باید ریشه‌هایی اولیه و زمینه‌ی نشو و نمای‌شان را باز شناسیم. بنیادگرایی مذهبی نقش اصلی را در آن دارد. نیروهای اجتماعی و فکری آن (بنیادگرایی) بوده که به مبارزات و فعالیت جمعی ملل ایران شکل داده است. نیروهایی که استراتژی اصلی‌شان تا به امروز، بازگشت به قرون وسطا بوده است. برغم این که دگرگونی‌هایی اجتماعی یک چنین بازگشتی را امکان‌ناپذیر ساخته است. به این جهت بنیادگرایی همیشه در مقابله با نیروهایی بوده‌اند که در صدد بنیان نهادن پایه‌های نظم نوین در جامعه‌ی ملل ایران‌اند. هنوز هم این مسئله یکی از نگرانی‌هایی عمده‌ی رژیم مذهبی و روشن‌فکران‌آبان آن است.

برغم این که دگرگونی‌هایی اجتماعی در داخل کشور و در سطح جهانی اثر عمیقی بر اعتقاد مذهبی مردم در سطوح، لایه‌ها و طیف‌های مختلف اجتماع گذشته، اما در اندیشه‌های بسیاری از روشن-فکرانی که در محیط مذهبی ایران پرورش یافته‌اند، هنوز هم همان هدف‌های که در زندگی مذهبی‌شان داشته‌اند و دارند، تجلی می‌یابد. روشن‌فکری‌شان به گونه‌ای انکارناپذیر رنگ و بوی مذهبی دارد و نمی‌تواند از دایره‌ی مذهب فراتر رود. از این جهت، چنین روشن‌فکری‌ای نمی‌تواند به دوره‌ی تحول فکری و دگرگونی چشم‌گیر در اندیشه‌ی فلسفی و علمی منجر شود. نمی‌توانند با تأکید بر خرد، گرایش به طرد اعتقاد به اقتدار سنتی از خودشان نشان دهند. در تحلیل ارزش‌ها و نهادهایی سنتی، غالباً آن‌ها را نابخردانه، یعنی برخلاف سرشت بشری و بازدارنده‌ی رشد و تحول انسانی تشخیص نمی‌دهند. در صورتی که رسالت روشن‌فکری، غلبه بر این نظام‌های نابخردانه است.

در آثار و اظهارات منتقدان روشن‌اندیشی و روشن‌فکری ایرانی، به جای قضایایی نوگرایانه، احساسات نیرومند ضد نوگرایی تجلی می‌یابد. یعنی افراطی‌ترین مخالفت با روشن‌فکری و روشن‌اندیشی. خرد را که آن همه برای روشن‌اندیشی اهمیت دارد، فروپایه‌تر از معتقدات مذهبی سنتی می‌دانند. براین باورند که چون منشاء حاکمیت مذهبی فعلی الهی است، پس مردم نباید در آن دست برند و نباید بکوشند این آفرینش قدسی را دگرگون سازند.

آنان نه تنها جنبه‌هایی نابخردانه‌ی زندگی اجتماعی را درست تشخیص نمی‌دهند بلکه برای پدیده‌های چون سنت، تخیلات خرافی، عاطفی‌اندیشی و دخالت مذهب در سیاست ارزش قائل‌اند. در صورتی که تفکر انتقادی روشن‌فکرانه واقعیت تاریخی انسان را باز خواهد شناخت و حقیقت را از اشتباه، پیشرفت را از واپسگرایی و واپس ماندن تمیز می‌دهد. براین اساس برای تمیز حقیقت از اشتباه، باید بنیادگرایی مذهبی را به چالش کشید. ضرورتی که روشن‌فکری و روشن‌اندیشی ایرانی تا کنون یا جرئت آن را و یا از لحاظ دانش و تئوریک توانایی آن را ندارد. روشن‌گری تنها به شناخت رویدادهای یک جامعه، اقناء نمی‌شود. بنیان این نقد و نظریه، بر تحلیل استعلایی رویدادها، و جنبه‌های بالقوه‌ی آن که هنوز تحقق نیافته، و توسعه‌هایی که هنوز پذیرفته نشده، استوار است. تحلیل استعلایی رنگ مابعدالطبیعه ندارد و کاملاً دارای خصوصیت تاریخی است.

بنیادگرایی در جامعه‌ی امروز ایران، هنوز هرگونه تحول اجتماعی به معنای راستین آن را منع می‌کند. برغم این در درون جامعه، نیروها و گرایش‌هایی در حال شکل‌گیری‌اند که دیر یا زود جامعه‌ی موجود را متحول و دگرگون خواهند کرد. این نیروها که در بطن جامعه در حال شکل‌گیری‌اند در واقع از لحاظ شناخت و ذهنیت از روشن‌فکران ایرانی جلوترند. اما بنیادگرایی که حتی روشن‌فکری ایران را تحت تأثیر قرار داده است، نه تنها پیوسته در پی نگاه‌داشت نظم موجوداند بلکه تلاش دارند وضعیت را به دوران بازهم دورتر در گذشته بازگرداند. بنیادگرایی نه تنها دگرگونی را برای جامعه و عناصر سازنده‌اش، بلکه برای افراد جامعه نیز تهدید جدی به شمار می‌آورند. با ترس و نگرانی به دگرگونی‌ها می‌نگرند

و پیوسته به راه‌هایی مقابله، بزعم خود، با پیامدهای مخرب این دگرگونی‌ها می‌اندیشند. درحالی‌که بیشتر این دگرگونی‌های مورد هراس‌شان در جهت ایجاد جامعه‌ای معقول‌تر از بنیادگرایی مذهبی عمل می‌کنند، واکنش محافظه‌کارانه به تأکید بر اهمیت عوامل غیر عقلانی زندگی هم‌چون مناسک و تشریفات مذهبی، منجر شده است. از وجود یک نظام سلسله‌مراتبی در جامعه پشتیبانی می‌کنند. به نظرشان وجود یک نظام رتبه‌بندی شده‌ی منزلت و پاداش، برای جامعه اهمیت دارد. اما با وجود این و با توجه به تجربه‌ی قرون وسطای کلیسا؛ بنیادگرایی تنها می‌تواند موانعی موقتی سر راه عقلانیت پدید آورند.

با وجود این، تجربه‌ی خود ملل ایران در حدود چهار دهه‌ی گذشته نشان داده است که؛ بازگشت به قرون وسطا امکان‌ناپذیر است، زیرا پیشرفت علم و صنعت این امر را غیر ممکن ساخته است. نمی‌توان در زمینه‌هایی مادی در علم و صنعت پیشرفت کرد اما از لحاظ سوپزکتیو (ذهنی) در بنیادگرایی باقی ماند. از قول ماکس وبر؛ «هم‌چنان که عوامل مادی بر افکار تأثیر می‌گذارند، افکار نیز بر ساختارهای مادی تأثیر گذارند» روشن‌فکر ایرانی هنوز نتوانسته این درک و فهم را در جامعه توسعه دهد که؛ **پویایی اجتماعی از ایستایی اجتماعی مهم‌تر است.** این‌گونه است که علت اصلی نابسامانی‌های اجتماعی نابسامانی و آشفتگی فکری است. وقتی جامعه را با سانسور و ممنوعیت از خواندن آثار ارزشمند منع و علوم انسانی را از نظام آموزشی حذف می‌کنند، جامعه از تحولات فکری زمانه‌اش دور می‌ماند.

روشن‌فکری ایرانی چون در محیط مذهبی پرورش یافته، هنوز در تحلیل و نقدهای‌شان از اعتقاد و ارزش‌های مذهبی دوری نمی‌گزینند و در بن ذهن‌شان ته‌نشست‌های مذهبی نیرومندی وجود دارد که چه به گونه‌ی مثبت و چه به گونه‌ی منفی پیوسته در صدد بررسی پدیده‌ها با رنگ و بویی مذهبی (متافیزیکی) اند. حداقل در یک قرن گذشته تا کنون محیط روشن‌اندیشی ایرانی، علاوه بر محدودیت‌های اجتماعی در چارچوب فرهنگ مذهبی، به طور پیوسته تحت سرکوب و خفقان بوده است که این مسئله سبب شده روشن‌فکران ایرانی در محیط روشن‌اندیشی نشو و نما ننمایند تا به نقدی رادیکال دست یابند. از نظر تاریخی، روشن‌اندیشی در محیط علمی و فلسفی نشو نما می‌یابد. چنین روشن‌فکرانی ضمن این‌که در واکنش به سنت‌ها و افکار جا افتاده، محافظه‌کارانه و دیرپایی جامعه ظهور نکرده‌اند بلکه همیشه خود بخشی از آن بوده‌اند. هنوز نمی‌توانند به جای سنت به عقل و تفکر عقلانی و به جای توجه به یک جهان انتزاعی مابعدطبیعی به جهان واقعی و مادی روی آورند و در صدد تبیین جهان پیرامون برپایه‌ی استدلال و تحقیق تجربی برآیند. از هرگونه دگرگونی در نهادها و ارزش‌های مستقر اجتماعی وحشت دارند، جامعه و مناسبات اجتماعی و روابط تولیدی نابرابرانه و ظالمانه، که به دست خود انسان‌ها شکل گرفته، آفریده‌ی خداوند می‌دانند و هرگونه دخل و تصرف در آن را مقابله با مشیت خداوندی و مخل نظم به عنوان لازمه‌ی زندگی اجتماعی می‌انگارند و کم‌تر انتقادی از کل رژیم مذهبی می‌شود و در تحلیل نهایی، به توجیه عقلانی استثمار و بهره‌کشی، خرافه‌پرستی، سرکوب و نابرابری‌های اجتماعی کمک می‌کنند و نتوانسته‌اند در تحلیل‌ها و شناخت خود، زبان علم را جایگزین زبان دین کنند و

بیشترشان به خاطر ریشه‌ها و تفاوت‌های مذهبی‌شان با مشروعیت بنیادی جامعه معارضه نمی‌کنند. تاکنون تلاش‌شان به جز مشروعیت نسنجیده برای رژیم مذهبی و وضع موجود، فراتر نرفته است و به جز جدا کردن آگاهی از زمینه‌های اجتماعی‌شان منتهی نشده است.

از نگرش جورج ریتزر، مؤلف کتاب «**نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر**» ترجمه‌ی محسن ثلاثی؛ محرک دگرگونی اجتماعی در منطق درونی هر یک از جوامع وجود دارد. به این معنا که جوامع بشری - از خود اضافه می‌کنم، نظیر شرایط کنونی ملل ایرانی - تحت فشار داخلی برای بسط شیوه‌ی تفکرشان به آخرین حد منطقی‌اش، قراردارند. بدین‌سان جامعه‌ی حسی سرانجام آن‌قدر حس می‌شود که زمینه برای سقوط‌اش فراهم می‌گردد. وقتی در فقدان روشن‌اندیشی رادیکال، ذهنیت حسی به آخرین حد منطقی‌اش می‌رسد، مردم به نظام‌هایی مفهوم‌پردازانه پناه می‌برند. اما همین که این نظام تازه توفیق می‌یابد، باز دوباره به آخرین حدش سوق داده می‌شود و در نتیجه، جامعه بیش از اندازه مذهبی می‌گردد. در این هنگام، صحنه برای پدیداری یک فرهنگ آرمان‌گرایانه آماده می‌گردد و سرانجام همان چرخه‌ی پیشین دوباره تکرار می‌شود.

سرنوشت اصلاح‌طلبی محمد خاتمی به همین جا منتهی شد که این موضوع نیز ناشی از انحراف در روشن‌اندیشی ایرانی بود. این مسائل است که دوباره مردم را به تفکر و عمل وامی‌دارد. اما برغم این و به قول تامس؛ «**اگر انسان‌ها موقعیت‌شان را واقعی تلقی کنند، پیامدهای این موقعیت‌ها نیز به طبع واقعی خواهند بود**» باید آرگانیسم اجتماعی را بررسی کرد.

وقتی کسانی بر این باورند که؛ تلاش انسان برای دگرگونی‌های اجتماعی دخالت در کار خداوند است، بدان معناست که؛ آنان از جهت ایدئولوژیکی از نابرابری‌های اجتماعی پشتیبانی می‌کنند. از قول طرفداران نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های اجتماعی؛ **بهترین تغییر اجتماعی عدم تغییر است**. نظریه‌های چنین افرادی سخت آغشته به ایدئولوژی مذهبی و طبقاتی است. دایره‌ی مذهب هم محدود و بسته است به نحوی که بعد از یک دور هر کاری را انجام دهند تکرار خواهد بود. به قول شوپنهاور؛ تاریخ همان است اما به گونه‌ای دیگر است.

واقعیت این است که هیچ یک از جنبش‌های فکری، به گونه‌ای مستقل از فرم‌های مادی‌ای که انسان در چارچوب آن‌ها زندگی می‌کند، ایجاد نمی‌گردد. مسئله‌ی مهم این است که اندیشه، کدام یک از فرم‌های مادی را بازتاب می‌دهد. وقتی واقعیت اجتماعی موضوع بحث باشد، می‌توانیم بگوییم خود فرم‌های مادی نیز حالت برساخته شده و نهادینه گشته‌ی فرم‌های فکری هستند.

مهم‌ترین نقدنگارنده به روشن‌فکری و روشن‌اندیشی ایرانی متوجه این نکته است که؛ **یک روشن‌فکر و اندیشمند و عالم واقعی، خصوصیات بسیار مطلوبی را - که ممکن است داشته باشد - به خدمت فاشیسم در نمی‌آورد.**

تقلیل‌دهی جنبش‌ها و ظهور انقلاب‌ها به نیروی صرفاً فیزیکی و یا تک نگرشی (یک بعد منفرد) دیر یا زود به سبب کلیت‌مندی حیات از آن گذر صورت خواهد گرفت. از فضای خفقان‌آور روانی - فرهنگی

آن سرچشمه می‌گیرد. این که با کدامین فرهنگ و روح اظهار وجود خواهی کرد، دارای اهمیت بسیاری است. استفاده از زمان و مکان در هر اوضاع و احوالی حائز اهمیت بزرگی است. به قول بزرگان؛ نویسنده-ی خوب کسی است که، در مورد چیزهای می‌نویسد که همه می‌دانند اما کسی جرئت نمی‌کند بگوید یا بنویسد. کوچک‌ترین بحث یا تز مخالف به عنوان خطرناک‌ترین و سنگین‌ترین جرم علیه حکومت «خدا» تلقی می‌شود و به سختی مجازات می‌شود. این شرایطی است که در تمامی گفتارها و کردارها و نوشته‌ها باید تجلی یابد.

تمام عناصر راست و چپ، مسلمان، اصول‌گرا، بنیادگرا، اصلاح‌طلب و حتی اساتید دانشگاه‌ها- آنانی که رژیم پذیرش‌شان کرده، نه اساتیدی که پاک‌سازی شده‌اند- همگی دارای فرم‌های آگاهی تاریخی و مشترکی‌اند. همه‌ی آنان نوعی آگاهی تاریخی و اجتماعی هموژن (یک دست کننده) را به مثابه‌ی دیدگاهی مقدس و لایتغییر می‌پذیرند. از این طریق ایدئولوژی متقلبان‌های را به وجود آورده‌اند که؛ انکارگرا و نفی‌گراست. بدون هرگونه هم‌پیمانی، به تنهایی حکم می‌رانند. ساختار اجتماعی‌اش، کلیتی است که تجزیه را نمی‌پذیرد. نوعی ارتش ایدئولوژی (مذهب) و نوعی شیوه‌ی بیان متولوژیک است. چیزی که زیر نقاب مذهبی و دین‌گرا بودن- اش پنهان شده، دیکتاتوری قاطعانه‌ی طبقاتی و یا به عبارت دیگر انحصارگری عصر حاضر است. تا سطح ایدئولوژی رسمی و حاکم ارتقا داده شده و از کودکان تا سطوح مختلف دانشگاه به صورت اجبار به هر کسی تزریق می‌شود، خارج ماندن از حوزه‌اش به مثابه محرومیت از همه چیز است. کسی که هم‌اکنون کارت بسیجی در جیب‌اش نباشد امکان هیچ کاری برای او وجود ندارد. حفظ استقلال فردی و نه پیوستن به آن بسیار دشوار است. تمام تلاش‌ها برای القاء نگرش تک بعدی و جاهل نگه‌داشتن جامعه است. زیرا خوب می‌دانند که، انسان در حال جهالت و انحطاط فکر هر چیزی را در عالم وجود مؤثر می‌داند و قائل به ربوبیت آن است. جای تعجب نیست که؛ در تالارها و سالن‌های که رهبر عبور کرده، انسان‌های که بردگی فکری را پذیرفته‌اند، چهار دست و پا راه رفته و جایی قدوم مبارک را لیس می‌زنند! آیا این دلیل بر حقارت فکر انسان نیست که خود را اشرف مخلوقات می‌دانند؟!

به جای روشن‌گری و آگاهی بخشیدن به جامعه، مردم را از دست زدن به هرگونه اقدامی منع کردن و یا آن را دخالت در کار «خدا» دانستن، راه‌حل نیست.

حاصل کلام این که؛ فقدان مباحثی که به لحاظ نظری و تئوریک به طور خلاصه بدان اشاره شد، از قبل در دوران شکل‌گیری انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب، انقلاب عظیم ملل ایران به بی‌راهه کشاند. هیچ‌گونه راه حل مسألت‌آمیزی وجود نداشته. راه و روش قساوت‌آمیز بود. رژیم باوری به آزادی و دموکراسی، نشر آزاد، حقوق ملل، جامعه‌ی مدنی، حقوق شهروندی، و . . . نه داشت. به تکنوکراسی و تخصص در اداره‌ی امور و دیوان‌سالاری کشور، به علم اقتصاد در توسعه‌ی اقتصادی کشور، سیاست صحیح خارجی واقعی نه نهاد. آن همه اتحاد و یک‌پارچگی را در میان ملل ایران که اگر نه گویم بی-

سابقه، حداقل کم سابقه را، سریعاً به نفاق سیاسی، مذهبی، قومی، طبقاتی و ایدئولوژیکی و حتی نظامی تبدیل کرد.

بی تفاوتی و انفعال ملل ایران در برابر وضعیت بسیار نامطلوب ایرانِ فعلی، هرکسی را به یاد این سخن آدرنو می‌اندازد که می‌گفت؛ مادام که مردم مسائل خود را از سر خود وا می‌کنند و مادام که انتظار نمی‌رود خود مسئولیت کامل و تعیین تکلیف کامل را بر عهده گیرند، رفاه و سعادت آنان در این جهان توهمی بیش نیست، و این توهمی است که روزی خواهد ترکید و در آن هنگام این ترکیدن پیامدهای هولناکی در پی خواهد داشت.

اگر قبول داریم که کار هر نسلی مختلف‌تر، متکامل‌تر و متنوع‌تر شده، باید محیط زندگی خود را از لحاظ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، علمی، فلسفی و ایدئولوژیکی، تکنولوژیکی و... تغییر دهیم. بیایید آئین‌نامه‌ی زندگی نوینی را براساس روابط بنیادی کاملاً متفاوت از گذشته، با به رسمیت شناختن هویت یکدیگر و تشخیص قومی و فرهنگی، آموزش رسمی به زبان مادری، با آشنا کردن فرزندانمان با تاریخها، تمدن‌ها، هویت‌های گوناگون هم‌دیگر، نفی امتیازات خاص برای ملتی خاص، عدالت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، قضائی، توزیع عادلانه‌ی ثروت و امکانات و منابع، توسعه‌ی یکسان، توزیع عادلانه‌ی ابزار تولید (شرایط عینی کار)، توزیع عادلانه‌ی قدرت، ترجیح منافع عام بر منافع خاص و بهداشت و رفاه یکسان پی‌ریزی کنیم تا ناسیونالیسم را به حداقل و دموکراسی را به حداکثر برسانیم و کسی از طریق استثمار و بهره‌کشی از دیگران ارتزاق نکند. بیایید با هم بررسی کنیم که در چه سیستم و یا مناسباتی است که می‌توانیم با هم به این اهداف متعالی انسانی دست یابیم. رهایی، عملی تاریخی است، نه ذهنی و بر اثر شرایط تاریخی فراهم می‌شود.

تابستان ۲۰۱۴

شرق کردستان

خانی‌گالبات

۶۰۳۷۵۶۵۸۲۷۷۶۸۳۸۶

منابع و مأخذ

در نوشتن این مطالب از آثار و مقالات اندیشمندان از جمله؛ م.س لازاریف، میجر نوییل، اسماعیل بیشکچی، کمال میراودلی، عبدالله اوجالان، هگل، مارکس، کریس کوچرا، جورج آپل، جورج فاستر، فرانسیس کونارت، میک لین، گلد اسمیت، هیلد یارد، هوروویتز، رد کلیف براون، محسن رنانی، دانیل بیتس، فرد بلاگ و بویژه کتاب کم حجم اما بسیار ارزشمند و در عین حال غم‌انگیز و تأسف‌بار «ژینوساید ملت کرد» اثر مارف گولی ترجمه بهزاد خوشحالی؛ بهره‌برداری و الهام گرفته شده است. هم-چنین از دو اثر قبلی نگارنده «مانیفست ملت کرد» و «منشور نظام آموزشی انقلابی- دموکراتیک» مطالبی در ارتباط با بحث فوق انتخاب شده است.

